

مجله پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۰

تأثیر تداخل زبانی مثبت در یادگیری زبان عربی

*مصطفی رسولی نژاد^۱سید رضا میراحمدی^۲حبیب کشاورز^۳

چکیده

ارتباط بین ایران و کشورهای عربی و وام‌گیری از زبان‌های یکدیگر باعث بروز بسیاری از تشابهات در نظام زبانی فارسی و عربی شده است. از جمله مسائل مهم به وجود آمده در این ارتباط، پدیده «تداخل زبانی» است که در هنگام استفاده از زبان عربی پدیدار شده و بر فرایند آموزش و یادگیری زبان عربی تأثیر می‌گذارد. تداخل موجود بین این دو زبان، دو تأثیر مثبت و منفی به همراه دارد. با وجود تأثیرات منفی تداخل، به‌منظور تسهیل در امر آموزش و یادگیری زبان عربی می‌توان از جنبه‌های مثبت این پدیده بهره کافی گرفت. این پژوهش به روش تحلیلی-توصیفی با هدف تبیین تداخل مثبت زبانی، به استخراج تشابهات موجود در واج، واژگان و دستور دو زبان و مقایسه آن‌ها پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بسیاری از واژگان عربی در فارسی دچار تغییر یا تحول معنایی نشده و معنایی یکسان در دو زبان دارند. این عدم تغییر و تحول معنایی باعث یادگیری آسان‌تر برخی واژگان دخیل خواهد شد. از طرفی برخی تشابهات دستوری در دو زبان وجود دارد که با بهره‌گیری اساتید و مدرسان زبان عربی از این تداخلات دستوری مشابه و موجود بین دو زبان، فرایند آموزش تسهیل می‌شود. یادگیرنده زبان دوم همیشه دنبال راهی می‌گردد که یادگیری را برای خود آسان‌تر و جذاب کند؛ بنابراین با استفاده بیشتر از این تشابهات و یادآوری آن به یادگیرنده در هنگام آموزش، رغبت وی به یادگیری زبان عربی افزون‌تر خواهد شد.

واژگان کلیدی: تشابهات میان زبانی، تداخل زبانی، تداخل مثبت، آموزش زبان عربی.

^۱ نویسنده مسئول دانشجوی کارشناسی ارشد ترجمه عربی دانشگاه سمنان و دبیر آموزش و پرورش شهرستان مهدی‌شهر

m.rasoulinejad74@semnan.ac.ir

^۲ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان، rmirahmadi@semnan.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان، hkeshavarz@semnan.ac.ir

تاریخ درخواست ۱۴۰۰/۰۴/۰۳ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

مقدمه

تداخل یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در امر یادگیری و آموزش زبان است. از دیرباز زبان‌شناسان و پژوهشگران بسیاری به این موضوع پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که تداخل زبانی در زمان یادگیری و استفاده از زبان دوم پدیدار می‌شود. به عبارت دیگر، زمانی که فردی بخواهد در کنار زبان اول یا مادری خود زبان دومی را فرا بگیرد، با این پدیده مواجه خواهد شد. او تاکنون به زبان مادری خود صحبت می‌کرده و به آن تسلط داشته است. طبیعتاً در ابتدای یادگیری زبان دوم به‌طور ارادی یا غیرارادی واژگان و قواعد زبان مادری خود را در زبان دوم وارد می‌کند. به عبارتی، او می‌خواهد با کمک زبان اول، زبان دوم را فرا بگیرد. آنچه مسلم است، این است که تداخل عاملی مؤثر در یادگیری زبان دوم محسوب می‌شود. برخی از صاحب‌نظران در مقولهٔ زبان‌شناسی این تأثیر را منفی ارزیابی کرده‌اند؛ اما برخی دیگر مانند فلیکس^۱ این عامل را مثبت ارزیابی کرده‌اند.

ایران و کشورهای عربی از گذشته تاکنون ارتباط و دادوستدهای فراوانی چه از نظر فرهنگی، تجاری، نظامی و اجتماعی با هم داشته‌اند؛ بی‌شک این ارتباط در زبان آن‌ها نیز تأثیرگذار بوده است و می‌توان وام‌گیری و اقتباس را دستور این ارتباط دوجانبه دانست. در نتیجه، این اقتباس از زبان یکدیگر موجب تشابه در واج، واژگان و دستور یکدیگر می‌شود؛ با آنکه این دو زبان از یک خانواده زبانی نبوده و تقریباً قرابت و خویشاوندی بین آن‌ها وجود ندارد.

شایان ذکر است که این تداخل در مراحل اولیهٔ یادگیری زبان به زبان‌آموز بسیار کمک خواهد کرد و تا حدودی یادگیری را سرعت می‌بخشد و در ادامه با حاصل شدن تسلط نسبی در زبان عربی، یادگیرنده قادر خواهد بود بین تشابهات و تفاوت‌های موجود بین دو زبان تمیز قائل شود. تداخل موجود بین فارسی و عربی با توجه به تشابهات و تفاوت‌ها، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد. در این مقاله با هدف تبیین موضوع تداخل مثبت و تأثیر آن در یادگیری زبان عربی، پنج محور مرتبط با موضوع بررسی می‌شود که عبارتند از: تداخل در دیدگاه زبان‌شناسان، تداخل زبانی مثبت و منفی، تشابه واجی، تشابه واژگانی و تشابه دستوری. با تکیه بر این محورها، به دنبال پاسخ برای این دو سؤال هستیم: الف. تداخل بین فارسی و عربی چه ابعاد و انواعی دارد؟ ب. چه تشابهات واجی، واژگانی و دستوری بین دو زبان فارسی و عربی وجود دارد؟

^۱ Gelix

پیشینه پژوهش

در رابطه با تداخل موجود بین فارسی و عربی پژوهش‌های ارزشمندی در مجلات مختلف علمی - پژوهشی و علمی - ترویجی چاپ شده است. مقالاتی مانند «وام‌واژه‌های عربی در فارسی، بررسی تحولات آوایی و معنایی» تألیف حیات عامری، مقاله «تداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر آن بر ترجمه از عربی» تألیف مشترک علیرضا نظری و زهره اسدالله پورعراقی. در این دو مقاله ابتدا تداخل را شرح داده و سپس با استخراج وام‌واژه‌ها، تحولات معنایی آن‌ها را بررسی کرده‌اند. مقالات دیگری نیز در این راستا، تحت عنوان «تداخل و تأثیر آن در نگارش عربی دانشجویان فارسی‌زبان» تألیف مشترک نرگس گنجی و مریم جلائی پیکانی و مقاله «نقش تداخل در پیدایش خطاهای نحوی در نگارش فارسی‌آموزان عرب‌زبان» تألیف مشترک رضوان متولیان نائینی و عباس استوار ابرقونی، چاپ شده است. این مقالات نیز ابتدا تداخل را از حیث نظری و زبان‌شناسی بررسی کرده، سپس جنبه‌های تداخلی موجود بین دو زبان و در ادامه تأثیر تداخل در خطاهای دستوری زبان‌آموزان را ارزیابی کرده‌اند؛ اما از آنجایی که پژوهش ما در زمره پژوهش‌های آموزش زبان قرار می‌گیرد، در مجله علمی - ترویجی رشد آموزش زبان، مقالاتی مانند «مسئله تداخل در یادگیری زبان خارجی» تألیف حسین حسینیان و مقاله «تأثیر تداخل زبان مادری در آموزش زبان دوم» تألیف رزیتا عیلاتی به چاپ رسیده است. در این مقالات بیشتر به کلیاتی درباره تداخل و تأثیر آن در آموزش و یادگیری زبان دوم پرداخته‌اند؛ اما ویژگی مشترک تمام این پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه تداخل، این است که آن‌ها تداخل منفی را بررسی و ارزیابی کرده‌اند؛ در واقع آن‌ها دیدگاهی منفی به مسئله تداخل داشته‌اند. با این توضیحات باید اشاره کرد که پژوهشی که در آن جنبه مثبت تداخل بین فارسی و عربی و تشابهات بین آن‌ها بررسی شده باشد، انجام نگرفته است.

روش تحقیق

در این مقاله تلاش کرده‌ایم تا با بهره‌گیری از اطلاعات و معلومات موجود در منابع و مراجع مختلف، توصیف و تحلیل آن‌ها به نتایج مطلوب نائل آییم. تکیه ما در این پژوهش بر منابعی چون کتاب «زبان‌شناسی کاربرده و علم زبان‌آموزی» از روبرو گالیسون و دنی ژیرار، ترجمه الله‌وردی آذری نجف‌آبادی، کتاب «عربی در فارسی» خسرو فرشیدورد و کتاب «دستور تطبیقی» عباسعلی وفایی است.

۱. تداخل در دیدگاه زبان‌شناسان

در این مبحث برای ورود به موضوع اصلی، ابتدا تعاریفی را که برخی زبان‌شناسان در خصوص تداخل زبانی ارائه کرده‌اند، بیان می‌کنیم:

تداخل به‌طور کلی، چنانچه یادگیری اول بر یادگیری دوم تأثیر داشته باشد، در روان‌شناسی کاربرده آن را تداخل می‌نامند (گالیسون^۱ و ژیرار^۲، ۱۳۶۶: ۷۶). اصطلاح تداخل به معنای تغییر ساختارهای زبانی است که از ورود عناصر بیگانه به عرصه‌های بسیار ساختارمند زبان، مانند مجموعه نظام واجی، بخش اعظمی از صرف و نحو و عرصه‌هایی از واژگان (خویشاوندی، رنگ، زمان و مانند آن‌ها) ناشی می‌شود (عامری، ۱۳۹۶: ۹۲). تداخل را نوعی انتقال خودکار و

^۱ Gallison

^۲ Girard

غیرارادی از ساختار زبان اول روی سطح ساختاری زبان خارجی، به علت تداخل عادت‌ها، تعریف کرده‌اند (قناعت‌پیشه، ۱۳۸۵: ۱۳).

آنچه از این تعاریف حاصل می‌شود، این است که تداخل پدیده‌ای رایج و معمول است و در زمان یادگیری زبان دوم، عناصر زبانی (واجی، واژگانی، دستوری) موجود در زبان اول به صورت ارادی یا غیرارادی به زبان دوم وارد شده و بر ساختار آن زبان تأثیر می‌گذارد.

تداخل زبانی به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- **تداخل واجی:** تداخلی که از زبان مادری ناشی می‌شود و در هیچ زمینه‌ای، واضح‌تر از تداخل در دستگاه صوتی نیست. تداخل‌های زبانی مربوط به یادگیری آهنگ جمله، نوای گفتار، عادت‌های فردی، تکیه و لهجه افراد از این دسته است (گالیسون و ژیرار، ۱۳۶۶: ۷۶).

۲- **تداخل واژگانی:** از جمله مسائل مهم دیگر که در ارتباط و تداخل دو زبان فارسی و عربی از نمود و برجستگی مشهودی برخوردار است، تداخل واژگانی و به اصطلاح واژگان دخیلی است که تا حد بسیار زیادی زبان فارسی را به لحاظ واژگانی متأثر از زبان عربی ساخته است. این واژگان در طی دوره‌های مختلف و به صورت مداوم به فارسی وارد شده است و برخی تغییر معنا نداده‌اند و در غالب متون، کاربرد معنایی مشابه عربی دارند (نظری، ۱۳۹۳: ۴۹).

۳- **تداخل دستوری:** اساسی‌ترین تأثیری که زبان مادری بر زبان دوم می‌گذارد، این است که زبان‌آموز ابتدا قواعد و دستور زبان مادری خود را آگاهانه یا ناآگاهانه (در مدرسه یا در سن پیش از آن) فرامی‌گیرد و وقتی یادگیری زبان دیگری را شروع می‌کند، می‌خواهد این دستورهای از پیش آموخته را در زبان‌های دیگر هم به کاربرد (عیلانی، ۱۳۸۰).

هر سه نوع تداخل کاملاً در یادگیری عربی برای فارسی‌زبانان مشهود و معمول است؛ تداخل واجی بر کل زبان و خط فارسی تأثیر گذاشته است؛ اما به نظر می‌رسد تداخل دستوری و واژگانی چالش بیشتری برای زبان‌آموزان داشته باشد؛ زیرا این دو تداخل از جامعه آماری و نمود بیشتری برخوردار هستند؛ زیرا رویکرد غالب مدرسان بر قواعد عربی است و با ارائه مطالب زیاد در این زمینه و عدم استفاده از تشابهات تا اندازه‌ای امر یادگیری را برای دانش‌آموزان سخت می‌کنند و پیوسته دانش‌آموزان از این مسئله ابراز ناراحتی می‌کنند. هنگامی که مکالمه عربی از آن‌ها پرسیده می‌شود، مشاهده می‌شود که آن‌ها صرف و نحو زبان فارسی را وارد زبان عربی می‌کنند. درحالی که اگر استاد یا مدرس به این تشابهات توجه کند، می‌تواند قواعد عربی را ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر تدریس کند.

۲. تداخل زبانی مثبت و منفی

از لحاظ اثرگذاری، تداخل را به تداخل مثبت یا منفی تقسیم کرده‌اند: **تداخل مثبت**، زمانی اتفاق می‌افتد که زبان «الف» باعث سهولت یادگیری زبان «ب» شود. در **تداخل منفی** زبان «الف» موجب تأخیر و مانع یادگیری زبان «ب» می‌گردد (الملکی، ۱۴۲۶ ق: ۶۰ و ۶۱).

اکثر دست‌اندرکاران آموزش و اساتید زبان‌های خارجی بر این عقیده‌اند که این تأثیر جنبه منفی و بازدارنده دارد. به عبارت دیگر، زبان مادری مانعی بر سر راه یادگیری زبان خارجی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، باور و عقیده عمومی در مورد نقش منفی و بازدارنده زبان اول در یادگیری زبان دوم (خارجی) توسط فردی به نام فلیکس در مقاله‌ای تحت عنوان «دو مشکل یادگیری زبان و اهمیت بررسی‌های ساختاری در نظریه میان‌زبانی» مورد انتقاد قرار گرفته و او تأثیر آن را شدیداً مورد تردید قرار می‌دهد. به گفته فلیکس «داده‌های موجود در زمینه فراگیری ساختارهای نحوی در یک محیط طبیعی دال بر آنند که تداخل و نقش زبان اول در یادگیری زبان دوم (خارجی) مشکل اصلی نیست. لذا بسیار بجا خواهد بود که نظریه تداخل زبانی به عنوان یک پدیده طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نادیده گرفته شود» (پالیزر، ۱۹۷۰، به نقل از حسینیان، ۱۳۶۶: ۸).

عیلانی در مقاله خود این‌گونه بیان می‌کند: «برخی از صاحب‌نظران این تأثیر را مثبت ارزیابی می‌کنند و آشنایی و تجربه با ماهیت زبان مادری را کمکی می‌دانند که برای آگاهی زبان‌آموز با ماهیت زبان دوم مفید است» (عیلانی، ۱۳۸۰: ۷). این گروه معتقدند تجربه و شناخت بزرگسالان از زبان مادری به آن‌ها کمک می‌کند تا از مراحل اولیه مانند آواسازی و ساخت‌های ابتدایی سریع‌تر بگذرند و یا آن‌ها را حذف کنند.

بین دو زبان فارسی و عربی تداخل موجود کاملاً واضح و آشکار است. چنین تداخلی شاید به گمان برخی منفی تلقی شده و مانع یادگیری محسوب شود. با بررسی دقیق می‌توان گفت که در مراحل ابتدایی یادگیری، این تداخل کمک شایانی به زبان‌آموز کرده و او می‌تواند در مراحل بعدی با افزایش اطلاعات و آگاهی این شباهت‌ها را تحکیم بخشیده و آن‌ها را از تفاوت‌ها جدا کند.

اما یکی از مسائل مهمی که زبان‌شناسان در بررسی زبان‌ها به آن توجه کرده‌اند، تشابهات زبانی است. جین اچیسون^۱ در کتاب مبانی زبان‌شناسی خود این موضوع را اینگونه مطرح می‌کند: «تقریباً همه زبان‌شناسان در جستجوی تشابهات زبانی هستند، زیرا جستجوی همگانی‌های زبان یکی از عمده‌ترین هدف‌های زبان‌شناسی است.» سه عامل اصلی وراثتی، ناحیه‌ای و رده‌شناختی دلایل اصلی خصوصیات مشترک بین زبان‌ها را تشکیل می‌دهند. با توجه به این نکات و بررسی‌های انجام شده، تشابهات بین فارسی و عربی از جنبه ناحیه‌ای است. تشابهات ناحیه‌ای با تماس زبان‌های مجاور با یکدیگر حاصل می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، این دو زبان از یک خانواده زبانی نیستند؛ پس تشابه وراثتی ندارند؛ زیرا «تشابه وراثتی هنگامی مطرح می‌شود که زبان‌ها ریشه مشترکی داشته باشند. تشابهات رده‌شناختی هم هنگامی است که کل زبان‌ها متعلق به یک رده کلی یکسان باشند» (اچیسون، ۱۳۷۱: ۲۳۲ و ۲۳۳).

۳. تشابه واجی

واج در زبان‌شناسی کوچک‌ترین جزء مشخص کلام است و با تغییر هر واج تفاوت معنایی ایجاد می‌شود. تفاوت واج و حرف در این است که واج صورت ملفوظ و حرف صورت مکتوب است. در زبان فارسی ۲۹ واج وجود دارد که به دو دسته صامت (۲۳ واج) و مصوت (۶ واج) تقسیم می‌شوند. به‌طور کلی ما در همه حروف به جزء *پ/ا/چ/ا/ژ/ا/گ/* که در عربی فصیح یا کلاسیک وجود ندارد؛ شباهت داریم (در زبان عربی به واج، الحروف الهجائیة می‌گویند). برخی از

^۱ Jean Aitchison

این صامت‌های مشترک در زبان فارسی بر خلاف زبان عربی به صورت یکسان تلفظ می‌شوند؛ مانند /ء، ع، ا، ت، ط، /، ا، ث، س، ص، /، اح، ه، /، ذ، ز، ض، ظ، /، اغ، ق / درحالی که هر کدام از این حروف در زبان عربی به نوع خاصی تلفظ می‌شوند.

دلیل تشابه واجی را باید در واژگان بی‌شمار عربی که وارد فارسی شده‌اند، جستجو کرد و این موضوع موجب شده است که نظام واجی و آوایی زبان فارسی تحت تأثیر زبان عربی قرار گیرد (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۲).

خلاصه اینکه یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که می‌توان از آن به‌عنوان عاملی مناسب برای یادگیری زبان عربی برای فارسی‌زبانان تلقی کرد، تشابه واجی بین دو زبان است.

اشاره به خط فارسی و چگونگی تدوین آن نیز در روند شکل‌گیری واج بسیار حائز اهمیت است. در شکل‌گیری زبان فارسی نو در چارچوب تمدن عربی اسلامی، ایرانیان زبان فارسی را با خط عربی تدوین کردند و این تدوین خط فارسی با تأثیرپذیری از خط عربی به اواسط قرن سوم هجری برمی‌گردد. به‌طوری که پس از فتح ایران به دست مسلمانان، زبان عربی زبان تألیف، زبان حکومت، زبان دین و زبان زندگی شد و کاربرد زبان فارسی کم شد و در نتیجه ایرانیان با دوگانگی زبانی روبه‌رو شدند (فهمی حجازی، ۲۰۰۶ م: ۲۳۵ و ۲۳۶).

نکته مهم دیگر این است که واج از خط تأثیر می‌پذیرد و خط فارسی نیز از زبان عربی تأثیر پذیرفته است؛ بنابراین همین مسئله دلیلی بر تشابهات واجی محسوب می‌شود. این تشابه سبب می‌شود زمانی که یک فارسی‌زبان که قصد یادگیری زبان عربی را دارد، در اولین مرحله از یادگیری زبان یعنی یادگیری واج زبان عربی، سریع‌تر پیش رود؛ به این دلیل که او با واج‌های این زبان تا حد زیادی آشنایی و شناخت دارد و فقط باید نحوه تلفظ برخی از واج‌ها را که در بالا به آن‌ها اشاره شد، بیاموزد تا بتواند پیام خود را به‌درستی انتقال دهد.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که در آموزش صورت‌های آوایی باید همه صامت‌ها (حروف عربی) به صورت صحیح تلفظ شوند و زبان‌آموز پس از شنیدن دقیق، آن‌ها را تکرار کرده و سپس روش نوشتن آن‌ها را بیاموزد (اکبری، ۱۳۹۱: ۱۴۹). متأسفانه بعضاً به این موضوع در آموزشگاه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها توجه کافی نمی‌شود و حروفی را که باید به شیوه خاصی تلفظ شوند، با همان صورت فارسی تلفظ می‌کنند. این بی‌توجهی، در یادگیری اثر منفی می‌گذارد. همچنین باعث می‌شود که در زمان صحبت کردن با یک فرد عرب‌زبان نتوانیم حروف را خوب تلفظ کنیم؛ در نتیجه معنا را به‌درستی انتقال نمی‌دهیم.

۴. تشابه واژگانی

مجموعه حروفی که یک واحد را تشکیل دهند، واژه یا کلمه نام دارد. واژگان بخش مهمی از زبان را تشکیل می‌دهند و هسته اصلی حامل معنا در زبان محسوب می‌شوند. بر این اساس، چگونگی کاربرد واژگان در هر زبانی از اهمیت بالایی برخوردار بوده و از ویژگی‌های هر زبانی این است که واژگانی خاص در آن وجود دارد و در زبان دیگر نیست. زبان‌ها در تعداد واژگان نیز باهم تفاوت دارند؛ مثلاً تعداد واژگان زبان عربی بسیار بیشتر از زبان فارسی است. با توجه به اینکه زبان فارسی و عربی از یک خانواده زبانی نیستند و زبان فارسی از خانواده زبان‌های هندی - اروپایی و عربی از خانواده

سامی است، این تشابه چگونه به وجود می‌آید؟ هیچ خویشاوندی و قرابتی بین آن‌ها وجود ندارد؛ اما روابط فرهنگی موجود بین دو زبان باعث شده که از یکدیگر الفاظ و واژگان بسیاری را وام بگیرند (العزای، ۱۳۹۲: ۱۶۹). طبق آماری که متخصصان ارائه کرده‌اند، در قرن ششم حدود ۵۰ درصد از واژگان فارسی، واژگان عربی بوده است.

وام‌واژه‌ها

نکته مهم در تشابه واژگانی، اقتباس و وام‌واژه‌ها هستند. مسئله اقتباس و وام‌گیری واژگان از زبان‌های دیگر امری ناپسند و غیرمعمول نبوده و نیست؛ بلکه از گذشته تاکنون عادی و رایج بوده است. نحوی در کتاب فرهنگ وام‌واژه‌های عربی در فارسی می‌گوید: «مسئله ارتباط زنده و پویای یک قوم و یک زبان با اقوام و السنه دیگر جهان، جهت تبادل اندیشه‌ها لزوماً تداخل واژه‌ها را باعث می‌گردد و این ورود و خروج الفاظ را نباید برای قوم پذیرنده موجب نگرانی دانست و برای قوم دهنده، انگیزه تفاعل. الا اینکه این توارد و تداخل به جهت نیاز رشد اندیشه‌ها انجام نگرفته باشد» (نحوی، ۱۳۶۸: ۱۰). همچنین خانلری معتقد است که چنانچه در زبان ملتی واژه‌های بیگانه وجود نداشته باشد، دلیل آن است که نتوانسته است در تاریخ حیات خود روابط مادی و معنوی برقرار کند و این نه تنها سرافرازی نیست بلکه مایه سرافکنندگی است (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۱۳۵). پیداست که بزرگان زبان فارسی این اقتباس و وام‌گیری را تمجید کرده‌اند. پس نباید سعی در پیراستن زبان فارسی از وام‌واژه‌ها داشته باشیم؛ چرا که مسئله‌ای بی‌فایده و ناپسند است.

با توجه به اینکه ایران با تعدادی از کشورهای عربی هم‌مرز است، از دیرباز بین ایران و کشورهای عربی رابطه دوجانبه برقرار بوده؛ چه از لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... که همین موضوع باعث شده تا دو طرف تبادل واژگانی زیادی باهم داشته باشند.

وام‌گیری زبان فارسی از واژگان زبان عربی بسیار بیشتر و گسترده‌تر از وام‌گیری زبان عربی از واژگان زبان فارسی است. از همین رو تعداد قابل توجهی از واژگان عربی وارد زبان فارسی شده است.

به‌طور کلی این وام‌واژه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کلماتی که معنای خود را حفظ کرده‌اند، مانند کتاب، مکان، زمان و ...

۲- کلماتی که معنای آن‌ها تغییر یافته است، مانند مصالح، رسوم، تسلیت و ...

در این پژوهش آن دسته از وام‌واژه‌هایی را بررسی می‌کنیم که معنای خود را در زبان فارسی حفظ کرده و به کار برده می‌شوند؛ مانند مسجد، عبادت، حج، زکات، خمس، رکوع، سجده، افطار، درس، تاریخ، عصر، شهید، مصیبت، رحمت، نعمت، مدرسه، معلم، کتاب و ...

وام‌واژه‌هایی که معنای خود را حفظ کرده و به کار برده می‌شوند را می‌توان به اقسام زیر تقسیم‌بندی کرد:

- واژگانی که جنبه‌های دینی دارند: غالب این واژگان به جنبه‌هایی از دین اسلام، چه در عقاید، چه در احکام و چه در تاریخ آن مربوط می‌شود و عین واژگان با همان معنا و کاربرد استفاده می‌شود؛ مانند قرآن، زکات، حج، خمس و... (نظری و اسدالله پور عراقی، ۱۳۹۴: ۹۳).

- واژگانی که با سیستم اداری و سیاسی دولت جدید اسلامی مرتبط است؛ مانند امام، عضو، حمله، قانون، شرع، عرف و... (ندا، ۱۳۹۲: ۷۶).

- واژگانی که نه جنبه دینی و نه جنبه سیاسی و اداری دارند؛ مانند مدت، مقدار، نصیحت، ساعت، جسم، قوی، صحرا، حکمت، سؤال، جواب، شجاع، صاف، ساق، ارجاع، مراجع، نجار، بنا و...

- واژگان تنوین دار عربی بسیاری وارد زبان فارسی شده که چه در محاوره و چه در نوشتار کاربرد دارد. این واژگانی که در فارسی به کار می‌روند غالباً قیدند ولی به ندرت به عنوان صوت، صفت، اسم و پیوند هم استعمال می‌شوند؛ مانند قطعاً، حتماً، بعضاً و...

البته باید این نکته را یادآور شد که کلمات و ترکیبات عربی تحت تأثیر ویژگی‌های زبان فارسی و قواعد آن یا بر اثر نارسایی خط یا در نتیجه قرینه‌سازی و قوانین کلی زبان‌شناسی تغییراتی در لفظ یا در املاء کرده‌اند (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۱۶۷).

آنچه از زبان عربی وارد فارسی شده از اقسام اسم، فعل و حرف، بیشتر اسم‌ها هستند. بعضی از اسم‌ها گاه در شکل ظاهر تغییر یافته‌اند، از آن جمله تعدادی از کلمه‌هایی که مختوم به الف مقصوره (ی) که در فارسی با الف نوشته می‌شوند؛ مانند تمناً و یا کلماتی که دارای (تای مصدری) هستند و به صورت (ت) نوشته می‌شوند؛ مانند رحمت، رأفت، محبت و عفت که رحمه، راقه، محبه و عفه بوده است و بعضی در تلفظ تغییر یافته‌اند؛ مانند تمام مصادر باب مُفاعله که به (فتح عین) است و در فارسی عموماً با (کسر عین) تلفظ می‌شود؛ و نیز مانند کلمات بسیاری چون صدا و طلا که اولی به فتح اول است و دومی به کسر ولی اغلب اولی را به کسر و دومی را به فتح تلفظ می‌کنند. یا مثلاً (ی نسبت) در عربی مشدد است ولی در فارسی با تخفیف ادا می‌شود (نحوی، ۱۳۶۸: ۱۳).

باید به این نکته اشاره کنیم که آن مقدار که عربی از زبان فارسی واژه‌های قرضی گرفته است از زبان‌های هم‌ریشه یعنی سریانی و عبری نگرفته است. تعداد واژگانی که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده‌اند، ۲۵۰۰ کلمه تخمین زده‌اند که برخی از پژوهشگران عرب، آن را تا ۴۰۰۰ واژه نیز دانسته‌اند (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۴۶).

واژگانی که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده در زمینه‌های مختلفی مانند اسامی گیاهان، ابزارآلات، نظامی و تمدنی می‌باشند. طه ندا و امام شوشتری عقیده دارند: بسیاری از این کلمات به نشانه‌های تمدن ایرانی مربوط می‌شوند (ندا، ۱۳۹۲: ۶۴؛ امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۱۳).

آدی شیر در کتاب خود با عنوان «الألفاظ الفارسیة المعربة» به گردآوری مجموعه بزرگی از این واژگان اقدام کرد. برخی از این واژگان عبارتند از:

الابریق = معرب آبریز: چیزی که آب را با آن می‌ریزند.

الابهة = عظمت و بزرگی، معرب کلمه آب‌بها به معنی زیبایی و شکوه

الاستاذ = معلم و رئیس در صنعت و حرفه‌ای. فارسی آن استاد است (آدی شیر، ۱۹۸۸: ۲۵).

بنابراین نکته مهم این است که برای شناخت معنای واژگان در هنگام استفاده از زبان عربی باید به تداخل واژگانی (وام‌واژه‌ها) توجه کرد. توجه به این نکته ضروری است که این وام‌واژه چه معنایی در زبان فارسی دارد. آیا همان معنای عربی را دارد یا متحول شده است تا با گزینش درست واژگان خللی در معنا و مقصود ایجاد نکنیم.

۵. تشابه دستوری

تعداد مقوله‌های دستوری زبان فارسی بیشتر از زبان عربی بوده و آن هفت نوع است. گرچه برخی بیش از هفت نوع دانسته‌اند. این مقوله‌های دستوری عبارتند از: اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید، حرف و صوت یا شبه جمله؛ اما زبان عربی از سه مقوله تشکیل می‌شود: اسم، فعل و حرف.

اگرچه به ظاهر تنها در سه مقوله با هم مشترک هستند اما به این مفهوم نیست که زبان عربی ضمیر، صفت، قید، صوت یا شبه جمله ندارد. بلکه ضمیر، صفت و قید در مقوله اسم مورد بررسی قرار می‌گیرند و شبه جمله نیز در اسم فعل یا صوت جای می‌گیرد که باز از مقوله اسم به شمار می‌رود. در زبان عربی اصل بر آن است که جمله با فعل شروع شود. در واقع در زبان عربی جمله فعلیه مرسوم است اما به این صورت نیست که دیگر نتوان جمله را با اسم شروع کرد؛ بلکه جمله اسمیه ویژگی‌هایی دارد که گاهی لازم است جمله را با اسم شروع کرد؛ اما در زبان فارسی، جمله فقط با اسم شروع می‌شود و اگر کسی جمله‌اش را با فعل شروع کند، جمله‌اش نامفهوم و نامأنوس خواهد بود.

بنابراین می‌توان جمله اسمیه را با جمله فارسی تطبیق داد. از این منظر تداخلی که بین دو زبان وجود دارد، می‌تواند مثبت بوده و به نوآموزان زبان عربی کمک شایانی کند. به عنوان مثال: علی دانش آموز است: علیٌّ طالبٌ.

اگر بخواهیم شباهت‌های فعل در دو زبان فارسی و عربی را بررسی کنیم یکی از بارزترین شباهت‌ها زمان است. زمان افعال فارسی و عربی یکسان است که عبارت است از: ماضی (گذشته)، مضارع (حال)، مستقبل (آینده) (البته در عربی مستقبل جزئی از زمان مضارع است). همان طوری که فعل‌های ماضی، مضارع و مستقبل در فارسی نشانه‌هایی دارند که آن‌ها را از هم متمایز می‌سازد در عربی نیز این چنین است.

در فارسی به ابتدای ریشه فعل در زمان ماضی حرفی افزوده نمی‌شود در عربی نیز به این ترتیب است و شناسه‌ها در آخر فعل می‌آیند؛ مانند رفتند: ذَهَبَا، ذَهَبْتَا، ذَهَبُوا و ذَهَبْتُوا؛ رفتیم: ذَهَبْنَا.

در عربی، نشانه‌های فعل مضارع (أ، ت، ی، ن) + فعل ماضی؛ در فارسی نشانه فعل مضارع + بن فعل. شناسه‌ها در هر دو در قسمت پایانی فعل می‌آیند.

فعل مستقبل در فارسی به دو صورت ساخته می‌شود:

- فعل معین «خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند» + سوم شخص فعل ماضی؛ مانند خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت ...

- فعل معین «می‌خواهم، می‌خواهی، می‌خواهد، می‌خواهیم، می‌خواهید، می‌خواهند» + فعل مضارع التزامی؛ مانند می‌خواهم بروم، می‌خواهی بروی، می‌خواهد برود ...

در زبان عربی دو پیشوند آینده‌ساز وجود دارد: «س» و «سوف». این پیشوندها در ابتدای فعل مضارع قرار می‌گیرند و فعل مستقبل می‌سازند. «س» به آینده نزدیک و «سوف» به آینده دور دلالت می‌کند؛ البته این نکته صد در صد نیست و به‌جای یکدیگر هم استفاده می‌شوند؛ بنابراین: خواهیم رفت معادل است با سوف أَذْهَبُ و سأذهبُ (وفایی، ۱۳۹۱: ۱۱۳ و ۱۱۴).

از نظر شخص افعال در عربی که در اصطلاح صیغه گفته می‌شود، چهارده صیغه دارند و فارسی شش شخص دارند. این کمی تعداد صیغه‌ها در زبان فارسی به این خاطر است که در فارسی افعال، تشبیه، مذکر و مؤنث ندارند و افعال مفرد و یا جمع هستند؛ اما می‌توان با معادل‌سازی در زبان عربی آن‌ها را به هم تطبیق داد و به یک شباهت تبدیل کرد. در چند سال اخیر در کتاب‌های عربی متوسطه، افعال عربی به صورت فارسی آموزش داده می‌شود. به این صورت که شش صیغه فارسی در زبان عربی معادل‌سازی می‌شود؛ به‌عنوان مثال در دوم شخص مفرد یعنی ضمیر «تو» که برای مذکر و مؤنث یکی بوده و یک فعل دارد اما در زبان عربی ضمیر «تو» برای مذکر «أنت» و مؤنث «أنتِ» است. به همین ترتیب در فعل نیز تغییراتی حاصل می‌شود: در ماضی: أنتَ ذَهَبْتَ // أنتِ ذَهَبْتِ و در مضارع: أنتَ تَذْهَبُ // أنتِ تَذْهَبِينَ.

با توجه به تجربه آموزش با این شیوه دریافته‌ایم که از فارسی به عربی رفتن، به نظر می‌رسد برای دانش‌آموزان ملموس‌تر بوده و بهتر می‌توانند یاد بگیرند.

اگر بخواهیم نشانه‌های اسم در زبان عربی و فارسی را باهم مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که در برخی نشانه‌ها باهم مشترک هستند به استثنای «تنوین و ال» که ویژه زبان عربی است. در ذیل این تشابهات بررسی می‌شود:

۱- وابسته پذیری

- اسم، صفت می‌گیرد و نیز پیش از اسم، ضمائر اشاره می‌آیند.

کتاب مفید: کتابُ مفیدٌ گلِ زیبا: وردهٌ جمیله

این کلاس: هذا الصَّفُ آن روزها: تلكَ الأيام

- پذیرش مضاف‌الیه

آرد گندم: دَقِيقُ القَمَحِ فروشگاه شهر: مَتَجَرُ المَدِينَةِ

- پذیرش نشانه‌های ندا

ای استاد: یا أستاذُ ای علی: یا عَلِيُّ

۲- وجود نشانه نکره در اسم

شایان ذکر است که نشانه‌های نکره در دو زبان باهم تفاوت دارند؛ اما نکته اصلی آن است که نکره بودن اسم در دو زبان وجود دارد.

مردی یا یک مرد: رجلٌ خودرویی، یک خودرو: سَيَّارَةٌ

اگرچه در آخر اسم‌های عربی تنوین آمده است، اما تنوین همیشه نشانه نکره بودن اسم نیست.

زبان عربی و فارسی از حیث اسم‌های مشتق در سه مورد با هم اشتراک دارند:

- اسم مکان: عبادتگاه: مَعْبَد آشپزخانه: مَطْبَخ ورزشگاه: مَلْعَب فروشگاه: مَتَجَر

- اسم زمان: محل غروب خورشید: مَغْرَب محل طلوع خورشید: مَشْرِق زمان وعده: مَوْعِد

- اسم آلت (ابزار): سوهان: مِرْد جارو: مِکْنَسَه قیچی: مِقْرَاض چکش: مِطْرَقَه

همچنین در باقی ارکان دستوری نیز تشابهاتی وجود دارد که به آن اشاره خواهد شد. باید به این نکته اشاره کرد که تشابهات در زمینه اسم‌ها بیشتر و محسوس‌تر از فعل و حرف است. در این بخش به تشابهات اسمی از نظر جایگاه آن در ترکیب یا جمله می‌پردازیم:

- در ترکیب وصفی: در زبان فارسی صفت بعد از موصوف می‌آید، در عربی نیز صفت بعد از موصوف می‌آید.

مانند دانشجوی کوشا: الطَّالِبُ النَّشِيطُ باغ زیبا: الْحَدِيقَةُ الْجَمِيلَةُ

- در ترکیب اضافی: در زبان فارسی مضاف‌الیه بعد از مضاف می‌آید، در عربی نیز مضاف‌الیه بعد از مضاف می‌آید.

مانند کتاب دانشجو: كِتَابُ الطَّالِبِ ديوار خانه: جِدَارُ الْبَيْتِ

- در عدد و معدود: در فارسی عدد اصلی (۱، ۲، ۳ و...) قبل از معدود می‌آید، در عربی نیز این چنین است.

مانند پنج کتاب: خَمْسَةُ كُتُبٍ پانزده دانشجو: خَمْسَةُ عَشَرَ طَالِبًا

در اعداد ترتیبی، در زبان فارسی عدد ترتیبی بعد از معدود می‌آید و در عربی نیز این چنین است.

کلاس هشتم: الْصَّفِّ الثَّامِنِ درخت دهم: الشَّجَرَةُ الْعَاشِرَةُ

- در ضمائر پرسشی و اسم یا حرف استفهام: در زبان فارسی ضمائر پرسشی در ابتدای جمله واقع می‌شوند و در عربی نیز ادوات استفهام صدارت طلب هستند.

مانند کجا رفتی؟ أَيْنَ ذَهَبْتَ؟ چطور رسیدی؟ كَيْفَ وَصَلْتَ؟ چند عدد مداد داری؟ كَمْ قَلَمًا عِنْدَكَ؟

آیا غذایت را خوردی؟ هَلْ أَكَلْتَ طَعَامَكَ؟ چه زمانی بر می‌گردی؟ مَتَى تَرْجِعُ؟ چه چیزی خریدی؟ مَاذَا اشتریت؟

- نهاد و گزاره و مبتدا و خبر: می‌توان نهاد را با مبتدا و گزاره را با خبر مطابقت داد. در زبان فارسی همه جملات با یک اسم شروع می‌شود که به آن اسم «نهاد» و درباره آن اسم، خبری داده می‌شود که به آن «گزاره» گفته می‌شود. به عبارت دیگر گزاره بخشی از جمله است که گوینده در آن خبری را درباره نهاد بیان می‌کند. در زبان عربی بهتر است جمله با یک فعل شروع شود؛ اما اگر با یک اسم شروع شود، به آن اسم «مبتدا» گویند و (گزاره) خبر، اسم یا جمله یا شبه جمله است که به مبتدا نسبت داده می‌شود.

مانند هوا سرد است: الْجَوُّ بَارِدٌ احمد رفت: أَحْمَدُ ذَهَبَ

خانه علی دور است: بَيْتٌ عَلَى بَعِيدٍ رَنُوكٌ سَبْزٌ زِيَابُست: اللُّونُ الْأَخْضَرُ جَمِيلٌ

- برخورداری از ضمائر منفصل و متصل: در هر دو زبان ضمیر منفصل پیش از فعل آمده و ضمیر متصل به فعل چسبیده و با ضمیر منفصل تناسب دارد.

مانند تو پیراهنی خریدی: أَنْتَ اشْتَرَيْتَ قَمِيصًا. ضمیر منفصل: تو، أَنْتَ؛ ضمیر متصل: ی، تَ

آن‌ها به زبان فارسی صحبت می‌کنند: هُم يَتَحَدَّثُونَ بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ. ضمیر منفصل: آن‌ها، هُم؛ ضمیر متصل: ند و

- ضمیر متصلی که بعد از اسم می‌آید، نقش مضاف‌الیه را دارد.

پرچم ما یا پرچممان: عَلَمَنَا (عَلَمٌ + نا) خانه شما یا خانه‌تان: بَيْتِكُمْ (بَيْتٌ + كُمْ) (آذرشب، ۱۳۸۳: ۲۹ و ۳۸).

اما در مقایسه حروف:

- حروف جر عربی معادل حروف اضافه فارسی است. حروف جر همانند حروف اضافه تنها با اسم می‌آیند. همچنین حروف جر و اضافه پیش از اسم می‌آیند.

مانند بر روی میز: عَلَى الْمِنْضَدَةِ در مدرسه: فِي الْمَدْرَسَةِ برای پدرم: لِوَالِدِي از روستا: مِنَ الْقَرْيَةِ

- حروف نفی و نهی: در فارسی حروف نفی و نهی قبل از فعل می‌آیند، در عربی نیز حروف نفی و نهی قبل از فعل

می‌آیند.

مانند نمی‌سازم: لَا أَصْنَعُ نوشت: مَا كَتَبَ يَا كَمْ يَكْتُبُ نسازید: لَا تَصْنَعُوا، لَا تَصْنَعُوا، لَا تَصْنَعُونَ

نتیجه

تحقیقات نشان می‌دهد که تداخل انواعی دارد: ۱- تداخل واجی ۲- تداخل واژگانی ۳- تداخل دستوری. تداخل بر یادگیری نیز دو نوع تأثیر دارد: ۱- تأثیر مثبت ۲- تأثیر منفی. هر یک از انواع تداخل ذکر شده، بین فارسی و عربی وجود دارد. علی‌رغم تأثیر منفی تداخل بین فارسی و عربی، تداخل مثبت بین فارسی و عربی را با ذکر شواهد مورد بررسی قرار دادیم. می‌توان با بهره‌گیری از این ویژگی‌های مثبت فرایند یادگیری و آموزش را به پیش برد. در ادامه فرایند تعلیم و تعلم، زمانی که زبان‌آموز درک نسبی از زبان دوم و ویژگی‌های زبانی آن پیدا کرد، می‌تواند بین شباهت‌ها و تفاوت‌ها تمیز قائل شود. ما با استفاده از منابع و مصادر تألیف شده در این زمینه تشابهات واجی (حرفی)، واژگانی و دستوری را استخراج کرده و بین دو زبان تطبیق داده‌ایم. آنچه در تشابه واجی وجود دارد، اشتراک دو زبان در حروف (به جزء پ، چ، ژ، گ) است. نکته مهم در این زمینه این است که تفاوت تلفظی برخی از حروف بین دو زبان باید مدنظر قرار داده شده و درست تلفظ شود. در زمینه تشابه واژگانی که پرکاربردترین بخش تداخلی به شمار می‌آید و در هنگام استفاده از زبان محسوس و آشکار است، باید بگوییم که وام‌واژه‌های موجود در زبان فارسی بسیار زیادند. برخی از این وام‌واژه‌ها، معنایی یکسان در فارسی و عربی دارند و در امر یادگیری به زبان‌آموز کمک می‌کنند. با این تفاوت که ممکن است برخی واژگان در ظاهر تغییر کرده باشند. برخی دیگر از وام‌واژه‌ها هستند که تحول یا تغییر معنایی پیدا کرده‌اند که نویسندگان در مقالات متعدد به این زمینه پرداخته‌اند. تشابه دستوری بسیاری بین دو زبان وجود دارد؛ از جمله در نقش‌ها یا قرار گرفتن اجزاء در جمله. شواهد و مصداق‌های موجود را با ذکر مثال بررسی کردیم. تشابه دستوری بهترین ابزاری است که اساتید زبان عربی در مدارس و دانشگاه‌ها می‌توانند در آموزش قواعد عربی از آن بهره ببرند. به‌عنوان مثال در تدریس بخش جمله اسمیه می‌توان ابتدا نهاد و گزاره فارسی را برای یادگیرنده (دانش‌آموز یا دانشجو) توضیح داد و سپس با مبتدا و خبر در عربی مطابقت داد:

علی (نهاد) موفق می‌شود (گزاره) علی (مبتدا) ینجح (خبر)

و یا در تدریس ترکیب اضافی و وصفی به تشابه ترتیب و جایگاه مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت در دو زبان اشاره کرد:

ترکیب اضافی: کتاب (مضاف) دانش‌آموز (مضاف‌الیه) کتاب (مضاف) الطالب (مضاف‌الیه)

ترکیب وصفی: مرد (موصوف) بزرگ (صفت) رجل (موصوف) کبیر (صفت)

پیشنهاد

در زمینه تشابهات، پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است. این موضوع به این دلیل است که بیشتر پژوهش‌گران به تفاوت‌ها و موانع یادگیری پرداخته‌اند. لذا پیشنهاد می‌شود با توجه به اهمیت درس عربی در مدارس و دانشگاه‌ها پژوهش‌گران به پژوهش‌های بیشتری در زمینه تشابهات بین فارسی و عربی توجه کرده تا بتوانند با این کار گامی در راستای تسهیل و توسعه آموزش و یادگیری زبان عربی بردارند. برای تکمیل این پژوهش می‌توان تأثیر تشابهات دستوری بین زبان فارسی و عربی را در یادگیری قواعد درس عربی در دبیرستان مورد بررسی قرار داد.

منابع عربی

شیر، اُدی، (۱۹۸۸ م)، **الألفاظ الفارسیة المعرّبة**، الطبعة الثانية، قاهره، دار العرب.
فهیمی حجازی، محمود، (۲۰۰۶ م)، **مدخل إلى علم اللغة**، الطبعة الرابعة، قاهره الدار المصریة السّعودیة.

منابع فارسی

آذرشب، محمد علی، (۱۳۸۳)، **آموزش زبان فارسی برای عرب‌زبانان**، تهران، انتشارات الهدی.
آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۸۷)، **چالش میان فارسی و عربی**، تهران، نشر نی.
اچیسون، جین، (۱۳۷۱)، **مبانی زبانشناسی**، ترجمه محمد فائض، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.
امام شوشتری، محمد علی، (۱۳۴۷)، **فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی**، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
اکبری، فاطمه، (۱۳۹۱)، **درسنامه آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان**، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
العزاوی، نعمه رحیم، (۱۳۹۲)، **روش‌شناسی پژوهش‌های زبان‌شناختی**، ترجمه جواد اصغری، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
فرشیدورد، خسرو، (۱۳۷۳)، **عربی در فارسی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
گالیسون، روبرو، ژیرار، دنی، (۱۳۶۶)، **زبانشناسی کاربردی و علم زبان‌آموزی**، ترجمه، اقتباس و نگارش الله‌وردی آذری نجف‌آبادی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
نحوی، سید محمد، (۱۳۶۸)، **فرهنگ وام‌واژه‌های عربی در فارسی**، تهران، انتشارات اسلامی ندا، طه، (۱۳۹۲)، **ادبیات تطبیقی**، ترجمه زهرا خسروی، تهران، نشر فرزانه روز.
ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۶۵)، **تاریخ زبان فارسی**، جلد اول، تهران، انتشارات فردوس و فای، عباسعلی، (۱۳۹۱)، **دستور تطبیقی (فارسی - عربی)**، تهران، انتشارات سخن.

مجله عربی

المکی، میسر أحمد، (۱۴۲۶ ق)، **نظریات تعلّم اللغة الثانية وکیفیة الإفادۀ منها لتقویم و تطویر تعلیم العربیة کلغة ثانية**، **مجله آفاق الحضارة الإسلامية**، العدد ۱۶ - السنة الثالثة، عدد الصفحات (۶۰ تا ۶۱).

مجلات

حسینان، حسین، (۱۳۶۶)، «مسئله تداخل در یادگیری زبان خارجی»، **مجله رشد آموزش زبان**، شماره ۱۱ و ۱۲، سال ۳، شماره صفحه (۸ تا ۹).
صادقی، علی اشرف، (۱۳۸۶)، «تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی»، **گزارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی**، شماره ۵، شماره صفحه (۷۲ تا ۷۴).

- عامری، حیات، (۱۳۹۶)، «مقاله وام‌واژه‌های عربی در فارسی، بررسی تحولات آوایی و معنایی»، **دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی**، شماره ۲، شماره صفحه (۹۲).
- عیلانی، رزیتا، (۱۳۸۰)، «تأثیر تداخل زبان مادری در آموزش زبان دوم»، **مجله رشد آموزش زبان**، سال ۱۵، شماره ۶۰، شماره صفحه (۴ تا ۸)
- قناعت پیشه، عترت الزهرا، (۱۳۸۵)، «بررسی میزان تداخل زبان فارسی در یادگیری زبان انگلیسی زبان‌آموزان دوره متوسطه»، **مجله رشد آموزش زبان**، دوره ۲۰، شماره ۳، شماره صفحه (۱۳).
- گنجی، نرگس، جلائی پیکانی، مریم، (۱۳۸۷)، «تداخل و تأثیر آن در نگارش عربی دانشجویان فارسی‌زبان»، **مجله علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱۰.
- متولیان نائینی، رضوان، استوار ابرقوئی، عباس، (۱۳۹۴)، «نقش تداخل در پیدایش خطاهای نحوی در نگارش فارسی آموزان عرب‌زبان»، **مجله پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی**، دوره ۳، شماره ۲.
- میردهقان، مهین ناز، بلوک اصلی، مهرداد، (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر تداخل زبان فارسی در یادگیری زبان انگلیسی»، **مجله رشد آموزش زبان**، دوره ۲۵، شماره ۳.
- نظری، علیرضا، (۱۳۹۳)، «گونه‌شناسی چالش‌ها و جایگاه ترجمه ماشینی از عربی به فارسی»، **مجله پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱۱، شماره صفحه (۴۹)
- نظری، علیرضا، اسدالله پور عراقی، زهره، (۱۳۹۴)، «تداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر آن بر ترجمه از عربی»، **مجله پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی**، شماره ۱۳، شماره صفحه (۹۳ تا ۹۵).

Reference

Robert L. Pulitzer, Foreign Language: A Linguistic Introduction. (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, Inc), 1970

The effect of positive language interference on learning Arabic

Abstract

The relationship between Iran and the Arab countries and the divergence of these two languages from each other has led to many similarities in the bilingual language system. One of the important issues in this regard is the phenomenon of "linguistic interference" that occurs when using the Arabic language and affects the process of teaching and learning Arabic. The linguistic interference between these two languages has two effects: 1- Positive effect 2- Negative effect. In addition to the negative effect, interference also has a positive effect, which can facilitate the positive aspects of interference to facilitate the teaching and learning of the Arabic language. In this research, by extracting the similarities in phonology, words and grammar of two languages and putting them together, we want to examine the fact that the interaction between the two languages is not only negative but also positive and the learner knows These linguistic similarities can better learn some concepts (from phonology to grammar) in Arabic. Thus, have deeper and more conscious learning. The results show that many Arabic words in Persian have not undergone a semantic change and have the same meaning in both languages that this lack of semantic change will make it easier to learn some of the words involved. On the other hand, there are some grammatical similarities between the two languages, which facilitate teaching and learning by using Arabic language teachers and instructors of these similar grammatical interactions between the two languages in the teaching process. The second language learner is always looking for a way to make learning easier and more attractive to him, so by using more of these similarities and reminding the learner during the training, his desire to learn Arabic will increase.

Keywords: Linguistic similarities, Linguistic interference, Positive interference, Arabic language teaching

مجلة پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۰

الترجمة والتعريب في العصر العباسي وانعكاساتها على معاجم العربية

✽ محمد بن سالم المعشني¹

الملخص

تناولت هذه الدراسة الترجمة والتعريب في العصر العباسي والعلاقة المفترضة بينها والمعاجم التي ألفت فيه. ومن أهم نتائجها اشتغال هذه المعاجم على ستمائة ونيف من الكلمات الدخيلة والمعرّبة، تنتمي إلى ست عشرة لغة، أكثرها إقراضاً للعربية اللغة الفارسية ثم الرومية ثم السريانية ثم العبرية ثم اليونانية ثم النبطية. وتتنوع هذه الكلمات على ست وعشرين حقلاً دلاليًا، أكبرها حجمًا حقل الطعام والشراب ثم حقل الألبسة والأقمشة ثم حقل البناء والعمارة ثم حقل الطب والأدوية. وأكبر قسم من هذه الكلمات يعود إلى ألفاظ الحضارة والحياة اليومية. وأكثر المعاجم تضمينًا للكلمات المقترضة لسان العرب لابن منظور وتهذيب اللغة للأزهري والصحاح للجوهري. الكلمات المفتاحية: الترجمة والتعريب، الدخيل، المعرب، المعاجم، العصر العباسي، الحقول الدلالية.

المقدمة

الترجمة حركة علمية توجبها متطلبات النهوض في كل مجتمع له مشروع حضاري يسعى إلى تحقيقه أو المحافظة عليه وتطويره، وهي بهذا المعنى لازمة من لوازم التقدم العلمي والنهوض الحضاري؛ بحسبانها شرطاً من شروط التطور العلمي الذي تقوم عليه الحضارات الكبرى للأمم والشعوب. فمن العسير - إن لم يكن من المستحيل - ظهور حضارة وقيام تطور علمي اعتماداً على أسباب ذاتية وعوامل داخلية من غير تأثر واستفادة من الحضارات الأخرى السابقة أو المجاورة التي تتحقق عن طريق الترجمة.

ولقد ارتكزت النهضة الحضارية العربية في العصر العباسي على الترجمة والتعريب، ولولا ذلك ما كان لها أن تبلغ ما بلغت من التطور العلمي المميز الذي حققته؛ لأن الترجمة أمدتها بعلوم ومعارف الأمم الأخرى؛ ومكنت علماءها ومفكرها وفلاسفتها من الاطلاع على هذه العلوم والمعارف واستيعابها وهضمها ثم التجديد فيها والإضافة إليها. والنهضة

¹ الأستاذ الدكتور محمد بن سالم المعشني، قسم اللغة العربية، كلية الآداب والعلوم الاجتماعية، جامعة السلطان قابوس،

الحضارية العربية التي اتكأت على الترجمة والتعريب لم تحقق التقدم العلمي والنهوض الحضارى للأمة العربية فحسب بل رفعت من مكانة اللغة العربية نفسها؛ إذ جعلتها لغة العلم الأولى في تلك العصور؛ لما احتوته من علوم ومعارف وفلسفات وآداب نقلت إليها من لغات الأمم الأخرى، أو مما أضافه العلماء العرب أنفسهم للعلوم والمعارف الإنسانية في أثناء إشراق شمس حضارتهم وتألقها.

وإذا كان لكل عصر أو دولة سمات مميزة، فالترجمة والتعريب سمء من سمات العصر العباسي؛ فإن ما أظهره جل حكام هذا العصر وعلمائه من حرص شديد على الترجمة دليل على نضج فكري عميق، ووعى حضارى واسع كان سائداً في ذلك الزمن. ومما ميز هذا العصر -أيضاً- ظهور معاجم اللغة العربية؛ فهو عصر المعاجم العربية بلا منازع؛ إذ ألفت فيه أول المعاجم العربية وأقدمها وأكبرها وأكثرها أهمية.

والسؤال المطروح: هل من علاقة بين الترجمة والتعريب التي بلغت ذروتها في هذا العصر والمعاجم العربية التي ظهرت فيه؟ كيف يمكن دراسة هذه العلاقة، ومالها من مظاهر متحققة وأشكال يمكن رصدها في هذه المعاجم؟

تقوم هذه الدراسة ببحث ما يمكن وصفه بعلاقة مفترضة بين حركة الترجمة والتعريب في العصر العباسي والمعاجم العربية التي ظهرت فيه. وهذا يقتضى الوقوف على ما تضمنته معاجم العربية في هذا العصر من كلمات معربة ودخيلة، ومعرفة نصيب كل معجم منها، ثم الحقول الدلالية التي تنتمي إليها هذه الكلمات، واللغات التي جاءت منها؛ للتعرف إلى هذه اللغات ومعرفة أكثرها إقراضاً للمعجم العربي، وحجم الحقول التي تنتمي إليها الكلمات الدخيلة والمعربة في هذه المعاجم، وأكبر هذه الحقول الدلالية حجماً، وما في هذه الكلمات من مصطلحات ومفاهيم علمية وألفاظ حضارية.

ويتكون القسم النظرى لهذه الدراسة من عدد من الموضوعات والقضايا، مثل: مفهوم الترجمة والتعريب، وبيدات الترجمة والتعريب، والترجمة والتعريب من أولويات الدولة، وأشهر المترجمين وأهم الكتب المترجمة، ومراحل جمع ألفاظ اللغة وتدوينها، وظهور المعاجم، ومصادر ألفاظ المعاجم، وموقف المعاجم من الكلمات المقترضة. ويتكون القسم التطبيقي من جدول مفصل يتضمن الكلمات المقترضة التي وردت في المعاجم التي شملتها الدراسة، واللغات التي اقترضت منها، والحقول الدلالية التي تنتمي إليها ونظراً لحجمه فقد جعلته ملحفاً.

واستعملت الدراسة في الجدول الملحق للدراسة الكلمات التالية بالمعاني المقابلة لها:

العين: كتاب العين للخليل الفراهيدى . الجمهرة: جمهرة اللغة لابن دريد . الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية للجوهري. المختار: مختار الصحاح الرازى . التهذيب: التهذيب فى اللغة للأزهري . المصباح: المصباح المنير للفيومي. المعرب: المعرب للجواليقى. العباب: العباب الزاخر واللباب الفاخر للصابغاني. المقاييس: مقاييس اللغة لابن فارس. الشمس: شمس العلوم لنشوان الجميرى. اللسان: لسان العرب لابن منظور . القاموس: القاموس المحيط للفيروزأبادى.

مفهوم الترجمة والتعريب

الترجمة: نقل الكلام من لغة إلى أخرى. وترجمته وترجم عنه: فسّر كلامه بلسان آخر. (المعجم العربي الأساسى، ١٩٩١، ١٩٧). والترجمان -بضم التاء وفتحها- الشخص الذى ينقل الكلام من لغة إلى أخرى، كما ورد فى معظم معاجم العربية، مثل: الصحاح، ومختار الصحاح، ولسان العرب، والقاموس المحيط، والمعجم الوسيط (المعجم الوسيط، ٢٠٠٥، ٨٣). وتفسّر كلمة التعريب بأنها التكلم بالكلمة الدخيلة على مناهج العرب فى نطق الكلمات. وتعريب

الاسم الأعجمي أن تنفوه العرب بهذا الاسم على طريقتهم في الكلام والنطق (المزهر، ج ٢٦٨/١). ومن معاني التعريب: نقل الكلام من لغة غير عربية إلى اللغة العربية. وهو بهذا المعنى يرادف معنى الترجمة. وترد كلمة التعريب بمعنى ثالث هو استعمال اللغة العربية في تعليم العلوم الحديثة بدلاً من اللغات الأجنبية. وقد تأتي بمعنى رابع قريب من المعنى الثالث وهو إحلال اللغة العربية والثقافة العربية مكان لغة أو ثقافة أخرى نتيجة تغلغل نفوذ العربية لأسباب دينية أو سياسية أو اقتصادية؛ على نحو ما حدث للعربية من انتشار واسع خارج حدودها الأصلية في عصور ازدهار الحضارة العربية الإسلامية وبخاصة في العصرين الأموي والعباسي.

وورد كلٌّ من مصطلح المعرب ومصطلح الدخيل بمعنى واحد (المزهر، ج ٢٦٩/١). بلا تفریق بينهما؛ فالدخيل مثل المعرب لفظ مقترض انتقل إلى العربية من لغة أخرى. ومن يفرق بينهما يرى المعرب لفظاً مقترضاً انتقل إلى العربية من لغة أخرى وجرى عليه تغيير بعد انتقاله إليها، ولا يسمى معرباً حتى يتغير عن أصله وتجرى عليه أوجه الإعراب (الكاروري، ١٩٨٦، ص ٧٩) وهذا التفریق بين المصطلحين قديم إذ لا يكون اللفظ الأعجمي المقترض معرباً حتى يجرى فيه هذا التغيير (الخصائص، ج ٣٥٨/١). وإن لم يحدث له تغيير وظل على حاله سمي دخيلاً (المعشني، ٢٠٠٨، ص ٢١). وقد يرى المعرب بأنه كل لفظ أجنبي استخدمه العرب الفصحاء في عصور الاحتجاج، وإن لم يحدث فيه تغير (حسن ظاظا، ١٩٧٦، ص ٧٩).

إن ظهور مصطلحات مثل الترجمة والتعريب والأعجمي والدخيل والمعرب مرتبط بما كان في الحضارة العربية الإسلامية في العصرين الأموي والعباسي من حركة علمية ونشاط فكري ارتبطت نشأتها بالقرآن الكريم الذي قامت الدراسات اللغوية والفقهيّة لخدمته (الراجحي، ١٩٩٦، ص ٣٥)؛ فالحضارة العربية الإسلامية قامت على النص القرآني وارتبطت به، واستمدت منه مفاهيم ومعاني وقيماً إنسانية وحضارية دفعتها -بقوة- إلى الانفتاح على الحضارات الأخرى؛ للاستفادة مما فيها من علوم وفلسفات ولغات أدرك العرب أنهم في أمس الحاجة إليها، وأن ليس لهم من سبيل إلى ذلك إلا بالترجمة والتعريب.

ومعنى الترجمة والتعريب في هذه الدراسة: إدخال ما ليس بعربي من الكلمات إلى كلام العرب، سواء كان هذا الإدخال عن طريق عمل علمي منظم على يد مترجم، أو عن طريق الاحتكاك والتواصل الحضاري الذي تنتقل من خلاله ألفاظ من لغة إلى أخرى من غير تنظيم وتقصد، وسواء ظل اللفظ الدخيل على مبناه الأصلي الذي كان عليه في لغته الأصلية أو حصل له تغير عند انتقاله إلى العربية.

بدايات الترجمة والتعريب

استقبلت العربية المعرب والدخيل من الكلمات منذ ما قبل الإسلام بسبب الاحتكاك بالأمم المجاورة للعرب، التي أثرت لغاتها في العربية نتيجة العلاقات التجارية والاجتماعية. وأكثر هذه الأمم كان على قدر كبير من الحضارة والتمدن، وكان لبعضها نفوذ سياسي وتأثير ديني على بعض مناطق الجزيرة العربية والمناطق المتصلة بها كالعراق والشام (برجشتراسر، ١٩٢٩، ص ٢١١).

استعمل العرب الألفاظ الدخيلة والمعربة منذ العصر الجاهلي؛ لأنهم لم يكونوا منعزلين أو معزولين عن الأمم والشعوب القديمة، وبخاصة تلك التي تجاوزهم، ولهم معها تواصل حضاري وعلاقات أفضت إلى احتكاك لغتهم بلغاتها وتأثرها بهذه اللغات (عبد التواب، ١٩٩٤، ص ٣٥٨). فقد احتاج العرب إلى ما عند هذه الأمم من أدوات ومواد وأدوية وأقمشة ومنتجات

ليست في بلدانهم أو في لغتهم أو حياتهم (الشهابي، ١٩٥٥، ١٥)؛ فافترضوا ألفاظاً من اللغات الأخرى مضطرين لمسمياتها سواء استعملوها بأسمائها الأصلية من غير تغيير وهو قليل، أو بإجراء تغييرات صوتية و صرفية عليها وهو الغالب. ولفهم ظاهرة الاقتراض اللغوي ينبغي أن ندرك أن أخذ العرب ألفاظاً من لغات أخرى يكاد يكون ضرورة من ضرورات الحضارة والاجتماع البشري (العواده، ٢٠١٥، ١٦). فضلاً عن كونه مطلباً من مطالب تطور اللغة المقترضة ونموها. إن الاقتراض بين اللغات والتأثير والتأثر قانون اجتماعي إنساني، والدخيل والمعرب في العربية ليس قليلاً، وكثير منه وجد في الشعر الجاهلي وفي القرآن والحديث (الصالح، ١٩٩٧، ٣١٥). فقد عرّب الجاهليون ألفاظاً من الفارسية والهندية والآرامية والعبرانية والحبشية نتيجة الاحتكاك الذي تفرضه الضرورات الاقتصادية أو الإعجاب الذي تفرضه الحضارة الأقوى دائماً. فمجاورة العرب أمماً لها نصيب وافر من العلوم والحضارة (عيسى، ٢٠٠١، ١٠٠) جعلتهم يتأثرون بلغاتها وحضاراتها ويأخذون من علومها عن طريق الترجمة والتعريب. ولجأ العرب إلى الاقتراض من اللغات الأخرى لحاجتهم لبعض ما فيها من ألفاظ حضارية وعلمية ودينية (بلا، ١٩٩٧، ٥٨).

لقد كانت بعض اللغات الأجنبية في العراق والشام مقر الدولتين الأموية والعباسية؛ فالفارسية كانت لغة الحكم والإدارة في مناطق العراق وشرقي الدولة العربية الإسلامية قبل قيامها، وكانت اليونانية لغة الإدارة والحكم في بلاد الشام ومناطق الغرب من هذه الدولة (فك، ١٩٨٠، ٢٤). ودخلت من العبرانية - لغة اليهود الذين يعيشون مع العرب في مناطق مشتركة من الجزيرة - ألفاظٌ دينية منذ العصر الجاهلي، وأدخل النصارى -الذين كان منهم عرب أو مجاورين للعرب - ألفاظاً يونانية وسريانية إلى العربية إليها من حقل الدين والعبادة منذ العصر الجاهلي (علي، ١٩٨٦، ج ٨/ ٧١٣). وكان للفرس جماعة نزلت في المدينة قبل الإسلام خالطوا أهلها فدخلت ألفاظاً من لغتهم إلى لغة أهلها (البيان والتبيين، ج ١/ ١٩).

لكن أمر هذه الكلمات المقترضة قبل الإسلام كان متروكاً لقانون الاحتكاك والاستعمال، ولم يكن موجهاً من حاكم أو عالم حتى العصر الأموي الذي ظهر فيه اهتمام بالترجمة والتعريب على نحو لم يسبق له مثيل في تاريخ العربية؛ إذ أصبحت الترجمة والتعريب في هذا العصر شأنًا ثقافيًا واجتماعيًا وسياسيًا تحظى بالاهتمام والرعاية من الخلفاء ورجال البلاط الأموي وبعض النخب في المجتمع.

وفي العصر الأموي بدأت الترجمة التعريب تأخذ مساراً جديداً على يد خالد بن يزيد بن معاوية (ت ٧٠٣/٥٨٩م) الذي وصف بمؤسس علم الكيمياء عند العرب (أمين، ١٩٧٢، ٢٧٠)، وقد كرس حياته للعلم بعد أن فاتته الخلافة، ودرس الكيمياء على راهب اسكندراني، وأمر بنقل كتبها إلى العربية، وأمر بإحضار جماعة من الفلاسفة اليونانيين ممن كانوا يعرفون العربية وطلب منهم نقل بعض الكتب من اليونانية والقبطية إلى العربية (عيسى، ٢٠٠١، ١٠٢).

ونقل طيب يهودي بأمر من عمر بن عبد العزيز (ت ٧١٩/٥١٠م) كتاباً في الطب إلى العربية. وظلت الترجمة والتعريب مستمرة في عهد هشام بن عبد الملك (ت ٧٤٢/٥١٢٥م) الذي ترجمت في عهده كتب من الفارسية عن السياسة وعن تاريخ الدولة الساسانية، وكان له من يترجم له ويراجع له الترجمات (ضيف، ١٩٨٦، ١٠٩). وعربت الدواوين في العراق من الفارسية إلى العربية في عهد الحجاج بن يوسف (ت ٥٩٥) وكانت دواوين الشام بالرومية وعربت في عهد هشام بن عبد الملك. ونشطت الترجمة في عهد عبد الملك بن مروان (ت ٧٠٥/٥٨٦م) الذي جعل العربية لغة رسمية للدولة في مراسلاتها ودواوينها، وعرب عملتها.

وفي زمن مروان بن الحكم نقل أول كتاب في الطب إلى العربية. واستمر الوليد بن عبد الملك (ت ٧١٤/٥٦٩م) على خطى والده؛ فواصل تعريب الدواوين وتعريب الإدارة (عيسى ٢٠٠١. ١٠٤). ولم تكن الترجمة والتعريب عملاً سهلاً منذ البداية؛ إذ كانت التحديات كثيرة؛ منها: مواقف بعض المترجمين من لغة العرب المنتصرين الذين حاولوا إبراز مثالب العربية، وكانت بعض الوثائق والكتب المترجمة منقولة عن اللغة الأصلية من خلال ترجمات ضعيفة (بلا، ١٩٩٧. ٥٩). وللترجمة والتعريب تكاليف مالية وفنية عالية في ظل انشغال الدولة بتأسيس المدن وتوفير الأمن ومواجهة الصراعات والحروب وإخماد الثورات وحركات المعارضة.

الترجمة والتعريب من أولويات الدولة

كان العصر العباسي عصرًا ذهبيًا للترجمة والتعريب في تاريخ العربية كله؛ إذ أصبحت الترجمة من أولويات الدولة واهتماماتها الكبرى منذ أيام أبي جعفر المنصور (ت ١٥٨/٧٧٥م) وسار من جاء بعده من خلفاء بني العباس على هذا النهج ولم يحدوا عنه، واشتهر المأمون بشدة رعايته للترجمة والتعريب؛ إذ أسس لها بيت الحكمة في بغداد، و"بيت الحكمة" توازي - في عصرنا - مؤسسه أكاديمية متخصصة في الترجمة والتعريب، (باسل، ٢٠٠٢. ٢٦٥). وأشهر مدرسة للترجمة في تاريخ العربية مدرسة حنين ابن إسحق العبادي وهو طبيب مسيحي نسطوري (الدمرداش، ١٩٧٧. ١١). ووصف عصر المأمون بأنه أفضل العصور للترجمة والتعريب من اللغات الأخرى إلى اللغة العربية؛ فقد كان الرجل مولعًا بالترجمة والتعريب للعلوم والمعارف؛ فاستقدم المترجمين والعلماء والكتب من كل مكان، فظهر في زمنه مترجمون وعلماء كثر في مجالات مختلفة على نحو لم يسبق له مثيل، ووفر لهم الأموال، ولم يبخل بأي دعم مادي أو معنوي يحتاجه هذا المشروع الحضاري الهائل، الذي منحه أقصى اهتمام ورعاية؛ فاستحق عهده أن يوصف بعهد النور والمعرفة؛ لأنه لم يكتف بترجمة العلوم إلى العربية، بل كان يدعو الناس لقراءة هذه المعارف والعلوم والتعلم منها (عيسى، ٢٠٠١. ١٠٥).

كان استقطاب العلماء والمترجمين لتعريب الكتب من لغات الشعوب والأمم المتحضرة ديدن جل الخلفاء العباسيين الذين عرفت العربية في عصرهم المصطلحات العلمية (صروف، ١٩٨١. ١٧٨) على نحو لم يحدث لها من قبل. لقد قامت للعرب والعربية نهضة علمية في هذا العصر لإيمانهم بأهمية التفكير العلمي والبحث العلمي، وما يتطلبه هذا من دراسات وبحوث علمية في فروع العلم والمعرفة، التي عمادها المصطلحات والمفاهيم العلمية التي تقوم الترجمة بنقلها وإيجادها. وعلى الترجمة بنى العرب في العصر العباسي جسور التواصل الحضاري والعلمي مع الحضارات والثقافات الأخرى.

لقد أدرك الخلفاء العباسيون أن ترجمة العلوم إلى العربية تصل العرب بالعالم من حولهم (الدمرداش، ١٩٧٧. ١٠)، وتكسبهم منافع التواصل العلمي والحضاري مع الشعوب والحضارات المتقدمة، التي لها تراث علمي وفكري ومنتجات يحتاج إليها الحاكم العربي والإنسان العربي والمجتمع العربي والدولة العربية. لقد اتسع نطاق الترجمة والتعريب في العصر العباسي لهذا السبب ولأسباب أخرى، من بينها: اتساع الدولة واتساع الاحتكاك بالأمم الأخرى في هذا العصر؛ حتى بلغ الاهتمام بالترجمة والتعريب ذروته فيه؛ مقارنةً بما كان قبل هذا العصر وما جاء بعده من جهود في مجال الترجمة والتعريب؛ فقد توسعت الإمبراطورية العباسية وامتدت إلى بقاع واسعة بسبب الفتوحات العربية الكبرى وتمازج شعوب وأمم شتى في إطار هذه الإمبراطورية التي جذبت حواضرها ومدنها هجرات من عناصر غير عربية من أمم الشرق والغرب طلبًا للعلم أو العمل أو الأمان أو الظفر بحياة كريمة توفر أسبابها هذه المدن والحواضر؛ إذ تجتذب الحواضر الكبرى

للإمبراطوريات والدول الناهضة موجات من النازحين والمهاجرين وأصحاب المؤهلات والمهن الذين يحملون علوم بلدانهم وثقافتها ولغاتها.

لقد كشف التوسع الجغرافي الهائل للدولة العباسية حاجة الإمبراطورية الناهضة إلى نظم إدارية واقتصادية ومؤسسات تدبير بها شؤونها؛ لتمكينها من تثبيت سيطرتها، وزيادة هيمنتها السياسية والحضارية على المناطق والشعوب الخاضعة لها. لقد فتح هذا التوسع الضخم عيون العرب على ما عند الشعوب والأمم التي بسطوا نفوذهم عليها - وتلك التي تجاوزهم - من كتب علمية وفلسفية وأدبية مكتوبة بلغات هذه الأمم والشعوب حرص الخلفاء العباسيون على نقل محتوياتها إلى العربية إيماناً منهم بأن هذا سيعود بالنفع الكبير على إمبراطوريتهم، وسيتمكنهم من مواجهة المخاطر والتحديات الداخلية والخارجية لاقتناعهم بأنهم لن يمتلكوا القوة إلا بنقل العلوم والمعارف والنظم الإدارية والاقتصادية التي عند غيرهم للعربية؛ لأن هذا سيؤدي إلى إكسابهم عوامل القوة الذاتية اللازمة لبقاء ملكهم ونفوذهم في حدود إمبراطوريتهم، وسيتمكنهم من مواجهة القوى المنافسة الأخرى التي يمكن أن تواجههم أو تهدد مصالحهم.

ومن غير الممكن قيام حركة نقل لعلوم ومعارف الأمم الأخرى إلى اللغة العربية وبلوغها هذا المدى الواسع من التنوع والشمول من غير تبني أعلى سلطات الدولة العربية الإسلامية لهذه الحركة ووقوفها الصلب خلفها؛ لمواجهة اعتراض المعترضين وتشكيك المشككين وخوف الجامدين المحافظين من الانفتاح على الآخر (الدمرداش، ١٩٧٧، ٣٩). فقيام مشروع علمي وحضاري بهذا الحجم لا يمكن أن يتحقق من غير تحديات وعقبات شتى ليس بمقدور أحد الوقوف أمامها إلا رأس الدولة بما للدولة من نفوذ وسلطان غالب.

وعلى الرغم من تأثر العربية بغيرها من اللغات الذي تجلى فيما دخل معجمها من الكلمات الدخيلة والمعربة نتيجة عوامل مختلفة إلا أنها في الوقت نفسه أثرت في لغات العالم القديم تأثيرات لاتزال قائمة في معاجم هذه اللغات حتى اليوم؛ فألفاظها انتقلت إلى عشرات اللغات في قارة آسيا وقارة أوروبا وقارة أفريقيا، اليسوعى، ١٩٨٦، ٦٧). فكأن هناك قانوناً لغوياً حضارياً مفاده: أن اللغة لن تؤثر في غيرها من اللغات حتى تتأثر هي بغيرها من اللغات وتنتفع عليها بالنقل منها وإليها؛ فيكون هذا النقل جسراً لها تعبر من خلاله إلى اللغات الأخرى فتؤثر فيها.

مشاهير المترجمين وأهم الكتب المترجمة

ظهر في العصر العباسي علماء ومترجمون كثر في شتى المجالات من القادرين على الترجمة إلى العربية من أشهر اللغات العلمية التي كانت معروفة في تلك العصور (عيسى، ١٠٦، ١٠٦). ومن مشاهير المترجمين من الفارسية: عبد الله بن المقفع، آل نوبخت، موسى بن خالد، يوسف بن خالد على بن زياد التميمي، الحسن بن سهل، البلاذري، جبلة بن سالم، إسحق بن يزيد، محمد البرمكي، هشام بن القاسم، موسى الكردى، زادويه الأصفهاني، محمد بهرام، بهرام بن مردان، عمر بن الفرحان (أمين، ١٩٧٢، ١٧٧). ومن أهم الكتب المترجمة من الفارسية ما ترجم ابن المقفع كتاب "خداينامه" عن تاريخ ملوك الفرس، وكتاب "آيين نامه" وهو عن نظم الفرس وتقاليدهم، وكتاب "كليله ودمنه" وكتاب "مزدك" وهو زعيم ديني فارسي، وكتاب "التاج" عن أنوشروان، وكتاب "الأدب الكبير" وكتاب "الأدب الصغير" وكتاب "اليتيمة"، وكتاب "الكيكيين" وهو عن قداماء الفرس وسير ملوكه. وترجم محمد بن الجهم الدرهمي كتاب "سير ملوك الفرس" وترجم زادويه الأصفهاني كتاب "سير ملوك الفرس". وترجم جبلة بن سالم كتاب "رستم واسفنديار" وكتاب "بهرام شوس" وهما في السير، وترجم كتاب "أفستما" لزرادشت، وهو كتاب ديني. وترجمت كتب من الأدب الفارسي إلى العربية غير

ما ترجم ابن المقفع مثل كتاب " هزار أفسانه " ومعناه ألف خرافة وهو أصل من أصول الكتاب الشهير " ألف ليلة وليلة " وترجمت كتب أخرى من الأدب الفارسي إلى العربية (أمين، ١٩٧٢، ١٧٩). وقد أتقن كثير من الفرس اللغتين العربية والفارسية معاً، ومكنهم هذا من إنجاز هذه الترجمات. وبالمقابل تعلم بعض العرب اللغة الفارسية وأتقنوها وأعجبوا بما فيها وأخرجوا أعمالاً أدبية فيها معاني الفرس وبلاغة العرب (أمين، ١٩٧٢، ١٨٠).

وأمر الخليفة العباسي أبو جعفر المنصور باختصار كتاب باللغة الهندية القديمة في علم الكواكب وحسابها وعلوم الفلك، حملته وفدٌ من الهند قدم عليه في بغداد، وكان أحد أعضاء الوفد الهندي عالم ماهر في هذه العلوم، كلفه المنصور باختصار هذا الكتاب. ثم أمر بترجمته إلى العربية، ثم أمر باستخراج كتاب منه يكون مصدرًا للعرب في حركات الكواكب. وتولى هذا الأمر إبراهيم بن حبيب الفزاري الذي تعلم هو ويعقوب بن طارئ على يد هذا العالم الهندي. واسم الكتاب بالهندية " سدهانت " ولكن العرب سموه " السند هند ". وأخذ العرب من الهنود بعض المصطلحات في الرياضيات، واستفادوا مما عندهم من نظريات في الحساب والهندسة. وكان في بغداد أطباء هنود، وتلمح بعض المصادر إلى أن العرب اطلعوا ما كان للهنود من نحو وصرف.

ونقلت في العصر العباسي أهم كتب اليونان في العلم والفلسفة، ومن أشهر المترجمين لكتب المنطق والفلسفة جورجيس بن جبرائيل، ويوحنا بن ماسويه، ويوحنا أو يحيى البطريق، والحجاج بن يوسف بن مطر أو مطران الوراق الكوفي، وقسطا بن لوقا البعلبكي، وعبد المسيح بن ناعمة الحمصي، وحنين بن إسحق وابنه إسحاق بن حنين، وثابت بن قرّة، وحبيش الأعسم ابن أخت حنين .

وترجمت في هذا العصر أهم كتب اليونان في المنطق والفلسفة والطب والفلك والطبيعات والهندسة (ضيف، ١٩٨٦، ١١٤). ومن أهم الكتب المترجمة "المجسطى" و"الحكم الذهبية" لفيناغورس، وكتب أبقراط، وكتب جالينوس، وكتاب طيماوس وكتاب "السياسة المدنية" لأفلاطون وكتاب "المقولات" لأرسطو (أمين، ١٩٧٢، ٢٦٤). ومن أشهر المترجمين الذين جاءوا بعد هؤلاء متى بن يونس، وسان بن ثابت ويحيى بن عدى وابن زرع، وترجم هؤلاء كتب المنطق والطبيعة (أمين، ١٩٧٢، ٢٦٥).

وكانت حركة الترجمة إلى العربية لا تفرق بين كتاب علم وآخر، ولا بين لغة يترجم منها وأخرى؛ فقد ترجمت كتب أرسطو في المنطق اليوناني، وكتاب "كليلة ودمنه" الهندي الأصل، وترجمت من الفارسية كتب مثل: "الأدب الكبير" "الأدب الصغير" وكتاب "اليتيمة" وكتاب "سير ملوك الفرس". ووردت أسماء مترجمين مشهورين من العصر العباسي لهم ترجمات لكتب مهمة، ولكن ترجماتهم لم تصل؛ ومن هؤلاء المترجمين محمد بن جهم البرمكي وابن شاهويه الأصفهاني والحسن بن سهل وإسحاق بن يزيد وإبان بن عبد الحميد (عباس، ٢٠١٩، ٥٢٠).

وبلغت الترجمات إلى العربية من اللغات الفارسية واليونانية والرومية والهندية أوج نشاطها في الحقبة الممتدة من بداية القرن العاشر الميلادي حتى القرن الثاني عشر؛ إذ ترجمت كتب كثيرة هذه اللغات؛ وعلى الرغم من هذا فلم تدخل إلى المعاجم العربية كثير من المصطلحات العلمية، ولعل هذا ما جعل الخوارزمي يتلافى هذا بتأليف كتابه الشهير "مفتاح العلوم" الذي جمع فيه المصطلحات العلمية التي لم ترد في المعاجم. (بلا، ١٩٩٧، ٦٠). والقسم الثاني من الكتاب كان عن علوم العجم من اليونانيين وغيرهم من الأمم، وتضمن مصطلحات معربة في الفلسفة والمنطق والطب والهندسة وعلوم النجوم والموسيقى وأهل الحيل والكيمياء (عبد العزيز، ١٩٩٠، ١٠٨).

جمع ألفاظ اللغة وتدوينها

بدأ اهتمام العرب بدراسة لغتهم العربية الفصحى بعد ظهور الإسلام، الذي أدهشهم كتابه القرآن؛ فدفعهم التعلق به والحرص عليه إلى تفسير ألفاظه وشرح معانيه؛ إذ وجدوا فيه ألفاظاً وتراكيب لم تكن معروفة معانيها عند سائر العرب، فضلاً عن المسلمين غير العرب من الشعوب والأقوام الذين لم يكونوا يعرفون العربية أو عربيتهم لا تمكنهم من استيعاب هذه الألفاظ والتراكيب التي وردت في بعض سور القرآن الكريم. فكانت كتب غريب القرآن أول ثمرات النشاط العلمي للعرب في الدراسات اللغوية؛ فظهر التأليف اللغوي عند العرب- في البداية -على شكل مؤلفات مختلطة تجمع بين موضوعات اللغة وموضوعات النحو والصرف، وكلها مرتبطة بالقرآن الكريم وتدور في فلكه، مثل: كتب معاني القرآن، وتأويل مشكل القرآن، وغريب القرآن، وضعت هذه المؤلفات لتفسير الآيات وتوضيح مسائلها النحوية والصرفية وشرح معانيها. وقسم من المؤلفات اللغوية في هذا العهد كان على شكل رسائل ومباحث مستقلة ككتب الأمثال واللغات والحروف والإبل والهمز والأصوات والخيال والنبات والوحوش والطيور والترادف والأضداد والمشارك اللفظي (آل ياسين، ١٩٨٠، ١٤٣).

جمعت اللغة العربية على مراحل، أولها: مرحلة جمع الكلمات مباشرة من أفواه العرب وتدوينها من غير تبويب أو نظام محدد، ويمثل هذا كتب النواد في اللغة. وفي المرحلة الثانية جمعت اللغة في رسائل متفرقة في كل منها ألفاظ حقل أو موضوع معين، كالرسائل عن الخيل والأنواء وخلق الإنسان، وهناك رسائل تجمع ألفاظاً تشترك في حرف واحد، وكل منها يحمل اسم حرف؛ ككتاب الجيم وكتاب الهمز ونحو هذا، وهناك رسائل عن الأضداد، ورسائل عن المقصور والممدود وأخرى عن المذكر والمؤنث. والمرحلة الثالثة هي مرحلة تأليف المعاجم التي بدأها الخليل بكتابه العين (سلطاني، ٢٠١٠، ١٠).

ظهور المعاجم العربية

يحسب للعرب أنهم وضعوا معاجم هجائية للغتهم قبل الغرب بثمانية قرون (داغر، ١٩٨١، ١٥٠). وكانت بداية التأليف المعجمي الحقيقي للعربية في العصر العباسي، وقد بلغ فيه مبلغاً عظيماً؛ إذ ظهرت في هذا العصر أول المعاجم العربية وأقدمها، وتنوعت طرق ترتيب كلماتها. وظلت معاجم العربية التي ظهرت في هذا العصر رافداً أساسياً لكل معاجم العربية حتى اليوم. وألف العرب معاجم لغتهم (آل ياسين، ١٩٨٠، ٢٢٦) بغية جمع ألفاظها وإحصائها وشرحها والاستشهاد على معانيها بالشواهد من أشعار العرب وأمثالهم. والدافع الأساس لكل هذا هو صون العربية وحفظها وتقريب معاني كتابها الأول للناس.

وأول هذه المعاجم معجم العين للخليل الفراهيدي (١٧٠ هـ / ٧٨٦م). ثم كتاب الجماهر لابن دريد (٣٢١ هـ / ٩٣٣م). ثم البارع لأبي علي القالي (٣٥٦ هـ / ٩٦٦م). ثم تهذيب اللغة للأزهري (٣٧٠ هـ / ٩٦٦م). ثم معجم المحيط للمصاحب بن عباد (٣٨٦ هـ / ٩٩٦م). ثم معجما مقاييس اللغة والمجمل لابن فارس (٣٩٥ هـ / ١٠٠٤م). ثم تاج اللغة وصحاح العربية للجوهري (٤٠٠ هـ / ١٠٠٩م). ثم المُحكّم والمخصّص لابن سيده الأندلسي (٤٥٨ هـ / ١٠٦٥م). ثم معجم أساس البلاغة للزمخشري (٥٣٨ هـ / ١١٤٣م). ثم المعرّب من الكلام الأعجمي على حروف المعجم لأبو منصور الجواليقي (٥٤٠ هـ / ١١٤٤م). ثم معجم العُباب الزاخر للصاغاني (٦٥٠ هـ / ١٢٥٢م). ثم معجم شمس العلوم لنشوان

الجميري (ت ١١٧٧/٥٥٧٣م)، ثم معجم لسان العرب لابن منظور (ت ٧١١ هـ / ١٣١١م). ثم معجم القاموس المحيط للفيروز أبادي (٧١٨ هـ / ١٣١٨م). ولئن جاء تأليف المعجمين الأخيرين (اللسان والقاموس) تاليًا لسقوط الخلافة العباسية في بغداد عام (١٢٥٨/٥٦٥٦م). فإن مؤلفيهما اعتمدا على المعاجم العربية التي ظهرت قبل معجميهما، وتكونت معارفهما العلمية واللغوية في البيئة اللغوية والعلمية التي كانت منتشرة في العصر العباسي، وظلت في الأمصار العربية رديًا من الزمن إلى ما بعد سقوط بغداد؛ لأن الأوضاع اللغوية والثقافية والعلمية في أي حضارة لا تتغير في يوم ليلة وليلة كما هو حال الأمور السياسية. ومن ناحية أخرى فإن الخلافة العباسية ظهرت مجددًا في القاهرة سنة ١٢٦١م، وظلت قائمة حتى سنة ١٥١٩م ولو شكليًا (فوزي، ٢٠٠٨، ٢٩٩).

مصادر معاجم العربية

لم تكن نصوص العربية وألفاظها مجموعة في كتاب واحد قبل تأليف الخليل بن أحمد الفراهيدي كتاب "العين" الذي كان أول معجم للعربية، وكانت ألفاظ العربية -حينئذٍ- ماثورة في لغة الاستعمالات الجادة والرسمية، وفي نصوص الشعر وروايات الرواة، وفي لغة الأمثال والحكم والنوادر، وفي نصوص القرآن والحديث النبوي، وبعض ما كتب من رسائل ومباحث قبل ظهور المعاجم. فكان على كل من يريد تأليف معجم لهذه اللغة إيجاد طريقة تمكّنه من جمع ألفاظها من كل عربي يوثق بعربيته، وحصر كل نصوصها المحفوظة والمكتوبة. وهذا لا يمكن تحقيقه بحال؛ لكثرة النصوص والأشعار والأمثال والحكم؛ وكثرة القبائل المعتد بفصاحة أفرادها؛ ولتفرق علماء اللغة في البلدان. فلما أراد الخليل بن أحمد جمع ألفاظ العربية في معجمه ابتكر طريقة حساسية تمكّنه من حصر جميع هذه الكلمات. وترتكز هذه الطريقة على أن كلمات اللغة العربية تكون ثنائية أو ثلاثية أو رباعية أو خماسية، وأن قلب كل كلمة بعدد حروفها يكشف جميع كلمات كل بناء، وللتمييز بين تقلبيات كل بناء أبقى ما كان صحيحًا ومستعملًا عند العرب وأهمل ما سوى ذلك (أبو الفرج، ١٩٦٦، ٣٣). ويظهر من العين أن الخليل (ت ١٧٠ هـ / ٧٨٦م) اعتمد على السماع المباشر من العرب الفصحاء الذين ارتحل إلى مضاربهم وسمع من شيوخه وعلماء اللغة في عصره (المعشني، ٢٠١٢، ٢٣٠).

واتبع ابن دريد (ت ٣٢١ هـ / ٩٣٣م) طريقة مشابهة لطريقة سلفه الخليل واختار لمعجمه ما سماه "الجمهور من كلام العرب" وترك الوحشي والمستنكر. وقد سمي أبو منصور الأزهرى (ت ٣٧٠ هـ / ٩٦٦م) معجمه "تهذيب اللغة" لاعتقاده أنه نقى اللغة مما شابها من الغريب والوحشي والمستنكر الذي ورد في أعمال من سبقه، فأراد أن يكون التهذيب خالصًا من عيوب التصحيف والخطأ والحشو والغريب، وقد شافه بعض قبائل العرب مدة خمس عشرة سنة أخذ خلالها اللغة من أفواه العرب الأقياح. واختار ابن فارس (ت ٣٩٥ هـ / ١٠٠٤م) للمجمل والمقاييس الصحيح الواضح من كلام العرب وترك الوحشي المستنكر. وكذلك فعل الجوهري (ت ٤٠٠ هـ / ١٠٠٩م) في صحاحه؛ إذ أخذ ما يراه صحيحًا من اللغة، وتمكن من مشافهة أهل اللغة الفصحاء في البادية من ربيعه ومضر (المزهر، ج ١/٩٧). واعتمد محمد بن أبي بكر الرازي (ت ١٢٩١ هـ / ١٢٩١م) في تأليف معجمه "مختار الصحاح" على كتاب الصحاح للجوهري لما رأى فيه من المزايا، وأشار إلى المصادر الأخرى التي استفاد منها في تصنيف معجمه (محمد، ١٩٨٤، ٨٢). واعتمد ابن سيده الأندلسي (ت ٤٥٨ هـ / ١٠٦٥م) في معجمه "المحكم والمحيط الأعظم" على ما جاء في العين والجمهرة (سلطاني، ٢٠١٠، ٢٩).

واعتمد ابن منظور صاحب اللسان في تأليف معجمه الشهير "لسان العرب" على تهذيب اللغة للأزهري، ومحكم ابن سيدة الأندلسي، وجمهرة اللغة لابن دريد، والصحاح للجوهري وحواشيه لابن بري (ت ٥٧٦هـ)، والنهائية في غريب الحديث لابن الأثير (ت ٥٠٩هـ) (محمد، ١٩٨٤، ٨٥).

وقد اعتمد الفيروز آبادي في تأليف معجمه "القاموس المحيط" على المعاجم التي سبقته مثل: صحاح الجوهري، والمحكم لابن سيدة، والغباب للصاغاني والجمهرة لابن دريد، وتهذيب اللغة للأزهري والنهائية في غريب الحديث لابن الأثير وحواشي ابن بري. وأضاف عشرين ألف مادة لغوية في القاموس فوق أربعين ألف مادة وردت في الصحاح للجوهري. (محمد، ١٩٨٤، ٩٩). واعتمد "المصباح المنير" أحمد بن محمد الفيومي على كتب من سبقه وأولها معجم "أساس البلاغة" للزمخشري، الذي اقتبس منه وأسند إليه وأشار إليه في مواضع كثيرة، وتأثر بصحاح الجوهري وتهذيب اللغة للأزهري ومختصر العين لأبي بكر الزبيدي المتوفى سنة ٣٧٩هـ (عيسى، ٢٠٠١، ١٣١).

لقد أخذ مؤلفو المعاجم العربية عن بعض، وقلد بعضهم بعضاً؛ إذ اعتمد المتأخرون على الذين سبقوهم في تأليف المعاجم؛ فابن دريد اتبع الخليل وسار على نهجه (عطار، ١٩٨٤، ٨٠) وابن فارس أخذ عن السابقين مثل الخليل وابن السكّت وابن دريد وابن الأثير وأبي عبيد. ووضع الجوهري صحاحه ليكون أفضل كتاب للغة تنظيمًا ومحتوى (عطار، ١٩٨٤، ص ١١١). والأمر ذاته يتكرر مع الصاغاني الذي أخذ مواد معجمه من الصحاح والتهذيب والمقاييس والمحيط. وسار على هذا التقليد ابن منظور الذي لا يتحرج من الاعتراف بأنه جمع ما تفرق في المعاجم التي قبله لغيره من العلماء، وبسط فيها القول بالشرح والشواهد واختار من الآراء ما يراه صواباً. (أبو الفرج، ١٩٦٦، ٢٧).

تعددت طرق علماء العربية لجمع موادها بين الذهاب إلى البوادي والقرى التي تقطنها القبائل التي يحتج بلغاتها للأخذ المباشر عنها بالاستماع المباشر من أفواه أبنائها في مناطقهم بالبوادي والأرياف، أو بالاستماع إلى بعض الأعراب الذين يفدون إلى سوق المريد في البصرة فيتواصل معهم العلماء يأخذون عنهم بوصفهم مخبرين لغويين أو رواة لغويين وورد أسماء لمشاهير منهم في كتب التراث. وفي حالات أخرى يُستقدم بعض الأعراب والرواة اللغويين إلى القصور والمدن من البادية لكي تؤخذ عنهم الأشعار والأمثال والشواهد اللغوية أخذ اللغة عنهم مشافهة (سلطاني، ٢٠١٠، ٨). وقد تُجمع اللغة عن بالأخذ عن شيوخ بطريقة السماع أو القراءة عليهم أو الإجازة منهم أو المكاتبه (المزهر، ج ١/١٤٤).

أخذ مؤلفو المعاجم في العصر العباسي اللغة من رواة معروفين أو عن الأعراب الفصحاء أو عن شيوخ علم يعرفون كلام العرب وأشعارهم ولغاتهم. وكانت طريقة جمع اللغة انتقائية؛ لأنها لا تأخذ اللغة من كل العرب بل من قبائل محددة لم تختلط بغيرها ولم تتأثر عربيتها بلغات أجنبية أو بلغات ولهجات القبائل العربية التي لا ينطبق عليها معيار الاحتجاج اللغوي وشروط الفصاحة (المعشني، ٢٠١٢، ٢٢٨).

المعاجم والكلمات الدخيلة والمعربة

لم يغب عن الفكر اللغوي العربي القديم التمييز بين ألفاظ العربية التي جمعوها ألفاظها ووضعوا قواعدها وأقاموا دراستهم على نصوصها؛ فظهرت في أعمالهم مصطلحات تعكس هذا التمييز، مثل: الفصيح والضعف والغريب والوحشي (أبو الفرج، ١٩٦٦، ٣٢). والمعرب والدخيل والأعجمي (المزهر، ج ١/٢٤٨). ولم يفت هذا الوعي اللغوي المعجمي مؤلفي المعاجم الذين تضمنت كل معاجمهم ألفاظاً مقترضة دخيلة على العربية بدءاً من العين وانتهاء بالقاموس المحيط للفيروز آبادي، ووصفت هذه الكلمات بالمعرب والدخيل أو بالأعجمي أو بغير هذا من النعوت التي تشير إلى أنها مقترضة.

سبق اهتمام مؤلفي المعاجم بالمعرب أو الأعجمي في معاجمهم اهتمام بعض اللغويين القدماء بهذا النوع من الكلمات الواردة في القرآن قبل أن يتوسع هذا الاهتمام ليشمل كل ما في العربية من هذه الكلمات ويصبح شاغلاً لاهتمام علماء اللغة كما ظهر عند مؤلفي المعاجم العربية (نصار، ٨٥).

وأول من اهتم بالمعرب والدخيل من المعجميين الكبار الخليل بن أحمد في كتاب العين الذي أورد فيه الحصيئة الأولى من هذه الكلمات الدخيلة والمعربة التي ضمها كتاب العين. ولم يقف اهتمام الخليل عند هذا المستوى؛ بل تعداه إلى وضع القواعد التي يعرف بها اللفظ الدخيل من العربي الأصيل. وتبعه من جاء بعده في هذه القواعد التي توسعت في القرون التالية. وكأن هذا دفع القدامى إلى الاهتمام بالمعرب والدخيل؛ فقد وردت عناوين وتعبيرات تتحدث عن هذه الظاهرة اللغوية في بعض الكتب مثل " ما دخل من غير لغات العرب في العربية" ومثل " ما تكلم به العامة من الكلام العربي" ومثل " أسماء تفردت بها الفرس دون العرب فاضطرت العرب إلى تعريبها أو تركها كماهي" ومثل " ما نسبة بعض الأئمة إلى اللغة الرومية" (عبدالعزیز، ١٩٩٠، ٨٤). وقد خصص ابن دريد في الجهمرة باباً لما تكلمت به العرب من كلام العجم حتى صار كاللغة فوضع فيه بعض الدخيل والمعرب من الفارسية والرومية والنبطية والسريانية (محمد، ١٩٨٤، ٥٧). وكان لبعض المعجميين القدامى عناية بالمعرب والدخيل أكثر من غيرهم، مثل: الفيروزآبادي، الذي كان له اهتمام خاص بمصطلحات العلوم والفنون وأسماء النباتات ومفردات الأدوية. وأكثر الجميع اهتماماً بالمعرب هو أبو منصور الجواليقي الذي أفرد أول كتاب عن المعرب في العربية هو الأكبر والأكثر شهرة في مجاله. وأما المعجميون الذين لم يجعلوا للمعرب والدخيل أبواباً منفردة في معاجمهم فقد تضمنت معاجمهم هذا النوع من الكلمات في مواضعها من الترتيب الذي بنوا نظموها عليه مواد معاجمهم مثل غيرها من الكلمات.

القسم التطبيقي من الدراسة:

ملحق بالكلمات الدخيلة والمعربة في المعاجم التي شملتها الدراسة، وفيه معاني كل كلمة واللغات التي اقترضت منها والحقول الدلالية التي تنتمي إليها هذه الكلمات.

(ينظر ملحق الدراسة)

الكلمة ومعناها	المعجم الذي وردت فيه	اللغة	الحقل
حرف الهمزة	***		
الآجر: طين يشوى بالنار يستعمل في البناء	التَّهْدِيب والصَّحاح واللُّسان والقَامُوس	فارسيَّة	البناء والعمارة
آزر: اسم أعجمي	الصَّحاح الشمس القَامُوس اللُّسان	فارسيَّة	الألقاب والأعلام

الخاتمة والناتج

أولاً: المعاجم التي ارتكزت عليها الدراسة

ارتكزت هذه الدراسة في جمع مادتها على معاجم العربية الفصحى الأساسية التي ظهرت في العصر العباسي، وهي كتاب العين للخليل (ت ١٧٠/٧٨٦م)، والجمهرة لابن دريد (ت ٣٢١/٩٣٣م)، وتهذيب اللغة للأزهري (ت ٣٧٠/٩٦٦م)، والمقاييس لابن فارس (ت ٣٩٥/١٠٠٤م) والصحاح للجوهري (ت ٤٠٠/١٠٠٩م)، والمعرب للجواليقي (ت ٥٤٠/١١٤٤م)، وشمس العلوم لنشوان الحميري (ت ٥٧٣/١١٧٧م)، والعباب الزاخر للصابغاني (ت ٦٥٠/١٢٥٢م)، ومختار الصحاح للرازي (ت ٦٩١/١٢٩٢). ولسان العرب لابن منظور (ت ٧١١/١٣١١م)، والقاموس المحيط للفيروزآبادي (ت ٧١٨/١٣١٨م). والمصباح المنير للفيومي (ت ٧٧٠/١٣٦٨م).

ثانياً: الكلمات الدخيلة والمعربة في كل حقل

تغطي الكلمات المقترضة والدخيلة التي توصلت إليها هذه الدراسة ستة وعشرين حقلاً دلائلياً، هي: حقل الطعام والشراب وفيه (٦٧) كلمة أكثرها من الفارسية، وثلاث كلمات من السريانية، وكلمتان من الرومية، وكلمة من كل من الشامية والسندية والحشية. حقل الألبسة والأقمشة، وفيه (٤٩) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمة الجُدَاد بمعنى الخيوط أو الثوب الخلق من النبطية. حقل البناء والعمران، وفيه (٤٦) كلمة معظمها من الفارسية، وثلاث كلمات من الرومية، وكلمتان من النبطية، وكلمة من كل من السريانية والحشية والشامية والبربرية. حقل الطب والأدوية، وفيه (٤٤) كلمة معظمها من الفارسية، وخمس كلمات من الرومية وأربع من اليونانية، وثلاث من الهندية، وكلمة من النبطية ومثلها من السريانية. حقل الآلات والأمتعة، وفيه (٣٥) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمة النَّيراس من السريانية. حقل الأدوات المنزلية، وفيه (٣٣) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمتي القُمَّم بمعنى وعاء من نحاس، وكلمة السجَنْجَل بمعنى مرآة من الرومية. حقل الدين والعبادة، وفيه (٢٨) كلمة، القسم الأكبر منها من الفارسية، وخمس كلمات من العبرية، وثلاث من الرومية، ومثلها موصوف بالدخيل والمعرب، وكلمتان من السريانية، وكلمة من الحشية ومثلها من السُّمْنِيَّة وهي لغة لطائفه هندية. حقل صفات الإنسان وأحواله، وفيه (٢٧) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمتين من كل من الرومية والسريانية. حقل اللهو والطرب وفيه (٢٦) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمة من الحشية. حقل الزينة وأدواتها، وفيه (٢٥) كلمة، معظمها من الفارسية، وثلاث كلمات من الرومية، وكلمة من كل من الهندية والنبطية. حقل الحيوانات، وفيه (٢٣) كلمة كلها فارسية ماعدا كلمة من كل من النبطية والرومية واليونانية. حقل الألقاب والأعلام، وفيه (٢١) كلمة سبع منها من الفارسية وست من العبرية تضمنت جميع أسماء الأنبياء، وخمسة من السريانية، واسم من القبطية واسم من الرومية. حقل الجيش والأسلحة، فيه (٢٠) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمة السُّنور بمعنى الدرع من التركيَّة وكلمة الأَطْرُبُون بمعنى مقدم في الحرب من الرومية. حقل التجارة والمال، وفيه (٢٠) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمة النَّمَى من الرومية بمعنى دراهم من رصاص. حقل الأشجار والنباتات، وفيه (١٩) كلمة كلها من الفارسية. حقل العلم والكتابة، وفيه (١٩) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمتي السَّجَل من الحشية والقرطاس من اليونانية. حقل المهن والوظائف، وفيه (١٩) كلمة كلها من الفارسية ماعدا كلمتي الفيلسوف من اليونانية والبطريق والقومس من الرومية. حقل المقاييس والموازين، وفيه (١٤) كلمة معظمها من الفارسية، وفيه كلمة البُهار من الهندية والفِلج من السريانية والقسطاس من الرومية والقيراط من اليونانية. حقل الزراعة والرعي، وفيه (١٢) كلمة معظمها من الفارسية ماعدا كلمة الفردوس بمعنى البستان من الرومية والهَبُّور بمعنى دقاق الزرع من النبطية.

حقل الطبيعة والمناخ، وفيه (١٠) كلمات كلها من الفارسية ماعد الساهور والصَّيق من السريانية والهيول من اليونانية. حقل الجواهر والأحجار الكريمة، وفيه (١١) كلها من الفارسية ماعدا كلمة إبريز من اليونانية. حقل المعادن، وفيه (١٠) كلمات كلها من الفارسية. حقل العطور، وفيه (١٠) كلمات كلها من الفارسية ماعدا كلمة كافور التي وصفت بالمعربة. حقل الجغرافيا، وفيه (٨) كلمات كلها من الفارسية ماعدا كلمتي يم وطور من السريانية، وإقليم من اليونانية. حقل الطيور، وفيه (٨) كلمات كلها من الفارسية. حقل الزمن، وفيه (٦) كلمات معظمها من الرومية وهي أسماء الشهور.

ثالثاً: الكلمات الدخيلة والمعربة ولغاتهما

مجموع الكلمات المقترضة والدخيلة في المعاجم التي شملتها الدراسة ستمائة كلمة وثيِّف، وتعود إلى ست عشرة لغة مذكورة بالاسم، وهي الفارسية، والرومية، والسريانية، والهندية، والعبرية، واليونانية، والسندية، والحبشية، والآرامية، والقبطية، والبربرية، والتركية، والنبطية، والسمنية، والشامية، وقسم من هذه الكلمات وصف بالمعرب، وقسم آخر بالدخيل، وقسم سمي بالأعجمي من غير تحديد للغة التي تعود إليها هذه الكلمات، ونُسب لفظ إلى لغة أهل الكتاب. ونصيب كل منها كما يلي: الفارسية (٢٨٥). المعرب (٦٧). الرومية (٤٠). الدخيل (٣٢). الأعجمي (١٨). السريانية (١٦). العبرية (١٢). اليونانية (١٠). النبطية (١٠). الحبشية (٧). الهندية (٤). الشامية (٣). القبطية (٢). ولفظ واحد من كل من اللاتينية والسندية والتركية والبربرية ولغة أهل الكتاب والسُّمنية، وهي لغة طائفة بوذية أو هندوسية.

رابعاً: الكلمات الدخيلة والمعربة من كل حرف

الكلمات الدخيلة والمعربة التي جمعتها هذه الدراسة من جهة أول حرف لكل كلمة:

حرف الهمزة (٦١). حرف الباء (٦٥). حرف التاء (١٨). حرف الناء (١). حرف الجيم (٣٧). حرف الحاء (٨). حرف الخاء (١٧). حرف الدال (٤٤). حرف الذال (١). حرف الراء (١٥). حرف الزاي (٢١). حرف السين (٤٣). حرف الشين (١٤). حرف الصاد (١٨). حرف الطاء (٢١). حرف العين (٦). حرف الفاء (٣٤). حرف القاف (٤٨). حرف الكاف (٣٤). حرف اللام (٦). حرف الميم (٤٠). حرف النون (٢٤). حرف الهاء (١٣). حرف الواو (٦). حرف الياء (٧). لم ترد كلمات مقترضة من حرف الطاء والضاد والغين، وهذا شيء متوقع؛ لأن هذين الحرفين الضاد والطاء مما تشتهر بهما العربية وتتميز، وهما غير موجودين في اللغات المقترض منها.

خامساً: الدخيل والمعرب في كل معجم

كتاب العين للخليل الفراهيدي (١٢٧). جمهرة اللغة لابن دريد (١٨٧). تاج اللغة وصحاح العربية للجوهري (٣١٥). مختار الصحاح الرازي (٣٧). التهذيب في اللغة للأزهري (٣١٥). المصباح المنير الفيومي (٢٠). المعرب للجواليقي (١٥٤). العباب الزاخر واللباب الفاخر للضاغانى (١٥) مقاييس اللغة لابن فارس (٣٢). شمس العلوم لنشوان الجيمري (١٤). القاموس المحيط للفيروز بادي (٢٧٩). لسان العرب لابن منظور (٤٦٢).

سادساً: تفسيرات وتعليقات

- لم يتفق أصحاب المعاجم على وصف كلمة بأنها من المعرب أو الدخيل أو الأعجمي أو من هذه اللغة أو تلك؛ فقد تنعت كلمة في معجم بالدخيل وفي آخر بالمعرب وفي غيرها بالأعجمي، وقد يحدد معجم اللغة التي تنتمي إليها الكلمة، وينسبها معجم آخر إلى لغة أخرى؛ فأصحاب المعاجم لم يكونوا على منهج واحد في النظر إلى المعرب والدخيل، فقد يرى أحدهم كلمة من الدخيل والآخر يخالفه، وقد يكون الواحد مهتماً بإيراده وغيره غير مهتم؛ وربما كان منهم من لا

یرید ایراد ما لیس بعربی فی معجمه إلا فی الحدود الدنيا؛ لأن غایته من المعجم المحافظة على العربية وتنقيتها مما لیس بعربی أو من كلام العرب الفصحاء.

- لم یجمع أصحاب المعاجم على إيراد كلمة فی كل المعاجم التي شملتها الدراسة ومجموعها اثنا عشر معجماً؛ فقد ترد الكلمة فی معجم أو معجمین أو ثلاثة أو أربعة أو خمسة أو ستة أو سبعة معاجم فی الحد الأعلى كما فی كلمة البلاس التي وردت فی الجمهرة والتهدیب والصحاح والمصباح والعباب والقاموس واللسان، وكلمة الصنّج التي وردت فی العين والجمهرة والتهدیب والصحاح والمقاییس والقاموس واللسان.

- قلة حجم الدخیل والمعرب فی بعض المعاجم كان بسبب صغر حجمها والغرض من وضعها وقلة اهتمامها بها بهذا النوع من الكلمات یضاف إلى هذا أنى لم أكن أتقصی البحث فیها إلا عندما لا أجد الكلمة فی المعاجم الأساسية.

- القاموس المحيط للفيروزآبادی أكثر المعاجم تفرّدًا بكلمات لم أجدّها إلا عنده، مثل: الأوارجة والأبرق والبرّج والبرنامج والجسمیرج والسكّاج والشیطرج والكستج والكستيج والقيروطى والفوتنج أو الفودنج والطلق والنارنج.

- تفرّدت بعض المعاجم ببعض الكلمات، كتفرد المعرب للجواليقي بكلمة الإبريز وكلمة الشؤدقة، وتفرّد تهذيب اللغة للأزهري بكلمة المرّداسنج وكلمة الصلّجة أو الصّولج، وتفرّد الصحاح للجوهري بكلمة الخز وكلمة التوتياء، وتفرّد مقاییس اللغة لابن فارس بكلمة الجون والجونة، وتفرّد العين للخليل بكلمة البنجرقات .

- اختلفت أصحاب المعاجم فی وصف الكلمات المقترضة بين دخيل ومعرب وأعجمى و ليس بفصيح أو ليس من كلام العرب، ولم يكونوا متفقين على استعمال وصف واحد منها؛ لأنهم لم يكونوا على موقف واحد من هذه الكلمات أو منهج واحد للتعامل معها .

- حدد أصحاب المعاجم اللغات التي تنتمى إليها بعض الكلمات، ولكنهم كانوا ينعنون كثيرا منها بالمعرب والدخيل والأعجمى و ليس من كلام العرب.

- احتواء معاجم العربية كلمات مقترضة من ست عشرة لغة دليل على الانفتاح الواسع الذي اتسمت به الحضارة العربية الإسلامية وما كان لها من قبول بالآخر والحرص على الاستفادة مما لديه.

- كانت الترجمة محدودة ومتدرجة في بداياتها الأولى لا تتعدى ترجمة الكلمات والفقرات، ثم الرسائل والنصوص المختارة المحتاج إليها لمصلحة إدارية أو سياسية أو علمية أو تجارية يقوم بها شخص متخصص بطلب من أولى السلطة، ثم تطورت الترجمة وأصبحت من اهتمامات العلماء ومن أولويات الدولة وشملت كل المجالات وكل اللغات المجاورة التي فيها كتب ومؤلفات في العصر العباسي.

- انتماء أكثر الكلمات للفارسية دليل على قوة الاحتكاك بين العرب والفرس وتغلغل النفوذ الثقافي والحضارى للفرس على العرب بسبب الجوار والاختلاط والنفوذ الاقتصادي والسياسي الذي كان لصالح الفرس في مراحل معينة من تاريخ العلاقات بين الشعبين. فالفارسية شكلت اللغة الوحيدة لبعض الحقول مثل حقل المعادن وحقل الأشجار والنباتات وحقل الطيور وكانت تعود إليها معظم كلمات معظم الحقول .

- هيمنة الفارسية على كلمات معظم الحقول لم يحل دون اشتراك لغات أخرى معها؛ ففي حقل الطعام والشراب كلمات من خمس لغات غير الفارسية. وفي حقل البناء وال عمران كلمات من ست لغات غيرها. وفي حقل الطب والأدوية كلمات من خمس لغات أخرى، وفي حقل الدين كلمات من خمس لغات، وفي حقل المقاييس والموازين كلمات من أربع لغات.

وفي حقل الألقاب والأعلام توازن نسبي؛ إذ فيه سبعة كلمات من الفارسية، وست من العبرية، وخمس من السريانية، وكلمة قبطية وأخرى رومية. لأن الأسماء والألقاب أكثر شيوعاً وأسهل حفظاً وتداولاً وقد تحمل تفاعلاً أو إعجاباً وما يتناقل منها بين الأمم عبر اللغات يكون غالباً لمشاهير وشخصيات دينية أو سياسية أو اجتماعية .

- تفردت الفارسية ببعض الحقول، وتفردت الرومية بكلمات حقل الزمن على قلتها.

- أكثر اللغات منافسةً للفارسية هي الرومية والسريانية والعبرية واليونانية والنبطية والحبشية والهندية.

- أكبر عشرة حقول حجماً هي الحقول التي تتعلق بألفاظ الحضارة من طعام وشراب وألبسة وبناء وعمران وطب وأدوية وآلات وأمتعة وأدوات منزلية. وهي ترتبط بجوانب الحياة المادية التي تقوم عليها حياة الإنسان اليومية، وليست من صميم القيم ولا العقائد أو النظم الاجتماعية.

- أكبر معاجم العربية احتواءً لألفاظ مقترضة في العربية وفقاً لهذه الدراسة هو لسان العرب والسبب أنه ضم بين دفتيه ما جاء في المعاجم التي سبقته.

- حجم المصطلحات العلمية الدخيلة والمعربة في المعاجم التي شملتها الدراسة ليس كبيراً مقارنةً بألفاظ الحضارة الأخرى، فقد كان واضعوا هذه المعاجم حريصين على الأخذ من العرب الفصحاء والمحافظة على لغة العرب من الضياع والتحريف بوصفها لغة القرآن والشريعة الإسلامية.

- قسم من الكلمات المعربة والدخيلة ارتبط بحركة الترجمة والتعريب التي بلغت أوجها في العصر العباسي، وهذا النوع من الكلمات تكوّن بين النخب العلمية والفكرية من العلماء والمترجمين، ثم انتقل إلى مؤلفاتهم، ومنها انتقل إلى المعاجم اللغوية عن طريق المعرفة الشخصية لمؤلفي المعاجم الذين كانوا علماء مطلعين على الجو الثقافي والعلمي السائد في عصورهم بما فيه من اللغات والكتب المترجمة إلى العربية التي -يفترض- أنهم على علم بها وصله بمؤلفيها .

- لم أجد عند مؤلفي المعاجم تسمية لمصادر الكلمات الأجنبية التي أوردوها في معاجمهم، ولا يعرف منهم متى دخلت إلى العربية، ولا ممن نقلوها من اللغويين السابقين لهم، ولا يعرف هل لمعرفة بعضهم باللغات الأجنبية تأثير في هذا الأمر.

قائمة المراجع

- أمين، أحمد (١٩٧٢م) *ضحى الإسلام*، المجلد الأول، ط٨، القاهرة، جمهورية مصر، مكتبة النهضة المصرية.
- باسل، كل محمد (٢٠٠٢م) *المعرب والدخيل في اللغة العربية*، رسالة دكتوراة غير منشورة، قسم الدراسات اللغوية، كلية اللغة العربية، الجامعة الإسلامية العالمية، إسلام آباد، باكستان.
- برجشتراسر (١٩٩٧م) *التطور النحوي للغة العربية*، ط٣، القاهرة، جمهورية مصر، أخرجه وصححه وعلق عليه: رمضان عبد التواب، مكتبة الخانجي.
- بلّاء، شارل (١٩٩٧م) *تاريخ اللغة والآداب العربية*، ط١، تعريب رفيق بن ونّاس وآخران، بيروت، لبنان، دار الغرب الإسلامي.
- البياتي، صفاء صابر مجيد (٢٠١٠م) *المعرب والدخيل في كتاب تهذيب اللغة للأزهري*، دراسة ومعجم، رسالة ماجستير، جامعة الموصل، العراق.
- الثعالبي، أبو منصور (١٩٩٣م) *فقه اللغة وسر العربية*، ط١، تحقيق: فائز محمد، وإميل بيروت، لبنان، دار الكتاب العربي .

- الجاحظ، عمرو بن بحر (١٩٨٥) *البيان والتبيين*، ط ٥، تحقيق: عبد السلام هارون، القاهرة، جمهورية مصر العربية، مكتبة الخانجي.
- ابن جنى، أبو الفتح عثمان (١٩٥٢م) *الخصائص*، الجزء الأول، ط ٤، تحقيق: محمد على النجار، القاهرة، جمهورية مصر العربية، الهيئة العامة للكتاب.
- الجواليقي، موهوب بن أحمد (١٩٩٨م) *المعرب من كلام العرب على حروف المعجم*، ط ١، وضع حواشيه وعلق عليه خليل عمران المنصور، منشورات محمد على بيضون، بيروت، لبنان، دار الكتب العلمية.
- الجوهري، إسماعيل بن حماد (١٩٩٠م) *الصحاح، تاج اللغة وصحاح العربية*، ط ٤، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت، لبنان، دار العلم للملايين.
- داغر، أسعد يوسف (١٩٨١م) *المعاجم اللغوية العربية القديمة*، ط ١، كتاب حصاد الفكر العربي، في اللغة العربية، إعداد لجنة من الباحثين، مؤسسة ناصر الثقافية، ص ١٤٩-١٥٧
- ابن دريد، محمد بن حسن (١٩٨٧م) *جمهرة اللغة*، ط ١، تحقيق: رمزي ومنير البعلبكي، بيروت، لبنان، دار العلم للملايين.
- الدمرداش، أحمد سعيد (١٩٧٧م) *تاريخ العلوم عند العرب*، ط ١، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار المعارف.
- الراجحي، عبده (١٩٩٦م) *فقه اللغة في الكتب العربية، الإسكندرية، جمهورية مصر العربية*، دار المعرفة الجامعية للطباعة والنشر والتوزيع.
- سلطاني، محمد علي (٢٠١٠م) *التذكرة في المعاجم العربية، معاجم الكلمات: نشأتها وتطورها*، ط ١، دمشق، الجمهورية العربية السورية، دار العصماء.
- السيوطي، عبد الرحمن (١٩٩٢م)، *المنزه في علوم اللغة وأنواعها*، بيروت-صيدا، لبنان، دار إحياء الكتب العربية المكتبة العصرية.
- السيوطي، عبد الرحمن (١٩٧١م) *المهذب فيما وقع في القرآن من المعرب*، تحقيق: عبد الله الجبوري، مجلة المورد، المجلد الأول، العددان ١-٢، وزارة الإعلام العراقية.
- الشهابي، أمير مصطفى (١٩٥٥م) *المصطلحات العلمية في اللغة العربية في القديم والحديث*، القاهرة، جمهورية مصر العربية، جامعة الدول العربية، معهد الدراسات العربية العالية.
- الصالح، صبحي (١٩٩٧م)، *دراسات في فقه اللغة*، ط ١٣، بيروت، لبنان، دار العلم للملايين.
- صروف، يعقوب (١٩٨١م)، *اللغة العربية والمصطلحات العلمية*، كتاب حصاد الفكر العربي، في اللغة العربية، ط ١، إعداد لجنة من الباحثين، مؤسسة ناصر الثقافية، ص ١٧٨-١٨٣
- ضيف، شوقي (١٩٨٦م) *تاريخ الأدب العربي، العصر العباسي الأول*، ط ٩، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار المعارف.
- ظاظا، حسن (١٩٧٦م) *كلام العرب من قضايا اللغة العربية*، بيروت، لبنان، دار النهضة العربية للطباعة والنشر.
- عباس، دلال حسن (٢٠١٩م) *المصطلحات المترجمة بالعربية في العصر العباسي*، المصطلح في العربية القضايا والآفاق، البحوث العلمية المحكمة للمؤتمر العلمي الدولي الرابع لقسم اللغة العربية وآدابها بجامعة السلطان قابوس، ص ٥١٤-٥٣٠
- عبد التواب، رمضان (١٩٩٤م) *فصول في فقه اللغة العربية*، ط ٦، القاهرة، جمهورية مصر العربية، مكتبة الخانجي.

- عبدالعزيز، محمد حسن (١٩٩٠م) *التعريب في القديم والحديث مع معاجم للألفاظ المعربة، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار الفكر العربي.*
- محمد، عبدالسميع (١٩٨٤م) *المعاجم العربية، دراسة تحليلية، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار الفكر العربي.*
- عبد النبي، حكيم (٢٠٢١م) *الاقتراض اللغوي في معجم مقاييس اللغة لأحمد بن فارس (ت٣٩٥هـ)، مجلة آداب الرفادين، كلية الآداب، جامعة الموصل، العدد (٣٤)، السنة الواحدة والخمسون. ص ٢٥٥-٢٩٢*
- عز الدين، موسى (٢٠١٨م) *المعرب والدخيل وأثرهما في نمو اللغة العربية، رسالة ماجستير غير منشورة، جامعة النيلين، كلية الدراسات العليا، جمهورية السودان.*
- عطار، أحمد عبدالغفار (١٩٨٤م) *مقدمة الصحاح، ط٣، بيروت، لبنان، دار العلم للملايين.*
- عقيل، ناريمان محمد حسن (٢٠١٤م) *المعرب في صحاح الجوهري، رسالة ماجستير غير منشورة، عمادة البحث العلمي، جامعة القدس، فلسطين.*
- علي، جواد (١٩٨٦م) *المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، الجزء الثامن، ط٢، جامعة بغداد، جمهورية العراق.*
- العواد، ثامر (٢٠١٥م) *الظواهر اللغوية في العباب الزاخر واللباب الفاخر للصاغاني، رسالة دكتوراه غير منشورة، جامعة مؤتة، كلية الدراسات العليا، المملكة الأردنية الهاشمية.*
- عيسى، أحمد بك (٢٠٠١م) *كتاب التهذيب في أصول التعريب، ط١، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار الآفاق العربية.*
- ابن فارس، أحمد بن زكريا (١٩٧٩م) *معجم مقاييس اللغة، ط١، تحقيق وضبط عبدالسلام هارون، دمشق، سوريا، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.*
- ابن فارس، أحمد بن زكريا (١٩٨٤م) *مجمّل اللغة، طبع بمساعدة اللجنة الوطنية للاحتفال بمطلع القرن الخامس عشر الهجري في الجمهورية العراقية، بيروت، لبنان، مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع.*
- الفراهيدي، الخليل بن أحمد (١٩٨٢م) *كتاب العين، تحقيق: مهدي المخزومي، وإبراهيم السامرائي، بغداد، العراق، دار الرشيد.*
- أبو الفرج، أحمد محمد (١٩٦٦م) *المعاجم اللغوية في ضوء دراسات علم اللغة الحديث، ط١، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار النهضة العربية للطباعة والنشر.*
- فك، يوهان (١٩٨٠م) *العربية دراسات في اللغة واللهجات والأساليب، ترجمة وتعليق: رمضان عبد التواب، القاهرة، جمهورية مصر العربية، مكتبة الخانجي.*
- فوزي، فاروق عمر (٢٠٠٨م) *الهاشميون الأوائل، دراسة تاريخية، ط١، عمان، الأردن، دار مجدلاوي.*
- الفيروزآبادي، مجد الدين محمد بن يعقوب (١٩٩٩م) *القاموس المحيط، ضبط وتوثيق: يوسف الشيخ محمد البقاعي، بيروت، لبنان، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع والنشر.*
- الكاروري، عبدالمنعم (١٩٨٦م) *التعريب في ضوء علم اللغة المعاصر، ط١، الخرطوم، السودان، دار جامعة الخرطوم للنشر.*
- المعجم الوسيط (٢٠٠٥م)، مجموعة من المؤلفين، ط٤، مجمع اللغة العربية، القاهرة، جمهورية مصر العربية، مكتبة الشروق الدولية.

- المعجم العربي الأساسي (١٩٩١م) مجموعة من المؤلفين، ط١، المنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم، بيروت، لبنان، لاروس.
- المعشني، محمد (٢٠٠٨م) الاقتراض اللغوي في لغة الشعر العماني، حوليات الآداب والعلوم الاجتماعية، جامعة الكويت، مجلس النشر العلمي، الرسالة ٢٧٨، الحولية ٢٨.
- المعشني، محمد (٢٠١٢م) دراسات لغوية، ط١، بهلاء، سلطنة عمان، مكتبة الغبراء.
- ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم (١٣٣٠هـ)، لسان العرب، تحقيق: عبدالله علي الكبير، ومحمد أحمد حسب الله، وهاشم الشاذلي، مطبعة دار المعارف، القاهرة.
- نصار، حسين (١٩٦٨م) المعجم العربي نشأته وتطوره، ط٢، القاهرة، جمهورية مصر العربية، دار مصر للطباعة.
- آل ياسين، محمد حسين (١٩٨٠م) الدراسات اللغوية عند العرب إلى نهاية القرن الثالث، ط١، بيروت، لبنان، منشورات دار مكتبة الحياة.
- ياسين، عبدالعزيز (٢٠٠٢م) المعرب والدخيل في كتاب العين: دراسة ومعجم، مجلة آفاق الثقافة والتراث، مركز جمعة الماجد للثقافة والتراث، دبي، السنة العاشرة، العدد السابع والثلاثون، ص ٧١-٨٨
- اليسوعي، رفايل نخلة (١٩٨٦م) غرائب اللغة العربية، ط٤، بيروت، لبنان، دار المشرق .

Translation and Arabization During the Abbasid Era and its Reflections on Arabic Lexicons

Prof. Mohamed Salim Al Mashani
Sultan Qaboos University
mashani@squ.edu.om

Abstract

This study examined translation and Arabization in the Abbasid Era and the presumed relationship between translation and the dictionaries that were compiled at that time. The study found out that there were more than 600 words borrowed into Arabic from 16 other languages. The most prominent lending languages among these are Persian, Latin, Syriac, Hebrew, Greek and Nabatean respectively. These borrowed words are distributed across 26 semantic fields, the largest of which is the field of food and drink followed by the field of clothing and attire and then the field of construction and architecture followed by the field of medicine and drugs. The biggest part of this vocabulary goes to the words of civilization and daily life. The dictionaries that included the most of these borrowed words are Ibn Manzoor's *lisaan al-arab* and Al-Azhar's *tahdheeb al-lugha* and Al-Jawhari's *sihaah*.

Keywords:

Translation, Arabization, loanwords, Arabized, dictionaries, Abbasid Era, semantic fields

ملحق الدراسة: جدول الكلمات الدخيلة والمقترضة في المعاجم التي شملتها الدراسة

م	الكلمة ومعناها	المعجم الذي وردت فيه	اللغة	الحقل
أ	حرف الهمزة	***		
١	الأجر: طين يشوى بالنار يستعمل في البناء	التَّهْدِيبُ الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	البناء والعمران
٢	أزر: اسم أعجمي	الصَّحاح الشَّمْس القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الألقاب والأعلام
٣	الأميص والأميص: طعام من لحم عجل او مرق مصفى من الدهن	العَيْنُ التَّهْدِيبُ المحيط القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الطعام والشراب
٤	الأنك: الرصاص المذاب	التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَان	فارسيَّة	المعادن
٥	إبراهيم: اسم أعجمي وورد إبراهيم وإبراهيم وإبراهيم وإبراهيم	الصَّحاح المُخْتار القَامُوسُ اللُّسَان	عبرية	الألقاب والأعلام
٦	الأبرق: دواء جيد للحفظ	القَامُوسُ	فارسيَّة	الطب والأدوية
٧	الإبريز: الذهب الخالص	المُعرب	يونانية	الجواهر والأحجار الكريمة
٨	الإبريق: وعاء له أذن وخرطوم ينصب منه السائل	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الأدوات المنزلية
	الإبريسم: الحرير الخام	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة
٩	الأبزار: التوابل أى اليهارات	الصَّحاح القَامُوسُ	فارسيَّة	الطعام والشراب
١٠	الأبزن: حوض ماء نحاسي يغتسل فيه	التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَان	معرب	الأدوات المنزلية
١١	الإبزييم: حلقه أو غرورة معدنية للتثبيت الحزام وشده	الصَّحاح المُعرب	فارسيَّة	الآلات والأمتعة
١٢	الأبله: القطعة من التمر	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	نبطية	الطعام والشراب
١٣	إبليس: اسم الشيطان أو رأس الشياطين وكبيرهم	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الدين والعبادة
١٤	الأبهل: شجرة يقال لها الأيرس وهي العرعر	العَيْنُ التَّهْدِيبُ القَامُوسُ	فارسيَّة	الأشجار والنباتات
١٥	الأبيل والأبل: راهب النصارى	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح القَامُوسُ	فارسيَّة	الدين والعبادة
١٦	الأتون: الحمائم وقيل موقده	التَّهْدِيبُ الصَّحاح المُخْتار اللُّسَان	فارسيَّة	البناء والعمران
١٧	الإجاص: ثمر فاكهه	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح الشَّمْس القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الطعام والشراب
١٨	إدريطوس وإدريطوس: دواء	الجَمْهَرَةُ القَامُوسُ اللُّسَان	رومية	الطب والأدوية
١٩	الأربون: العربون	المُعرب القَامُوسُ اللُّسَان	أعجمي	التجارة والمال
٢٠	الأزجوان: صبغ أحمر	الجَمْهَرَةُ المُخْتار	فارسيَّة	الزينة

أدواتها		المعرب اللسان	
الطعام والشراب	معرب	الجَمْهْرَةُ الصَّحاح تَهْذِيبُ المعرب	٢١ الأرز: نبات حولي له حب يؤكل
الأبيسة والأقمشة	دخيل	العَيْنُ الجَمْهْرَةُ الصَّحاح القامُوس	٢٢ الأَرْتَدَج: جلد أسود تصنع منه الأحذية
المهن والوظائف	شامية	التَهْذِيبُ اللسان	٢٣ الإِرْسِي: الأكار أي الفلاح
الآلات والأمتعة	فارسية	العَيْنُ التَهْذِيبُ اللسان	٢٤ إِسْتاج وإِسْتِيج: ما يلف عليه الغزل بالأصابع ليُنسج
العلم والكتابة	فارسية	التَهْذِيبُ الصَّحاح المختار	٢٥ إِسْتار: العدد أربعة أو رابع أربعة
الأبيسة والأقمشة	فارسية	الجَمْهْرَةُ التَهْذِيبُ اللسان	٢٦ الإِسْتَبْرَق: الديباج الغليظ
الآلات والأمتعة	معرب	العَيْنُ التَهْذِيبُ اللسان	٢٧ الإِسْتِيج والإِسْتِاج: ما يلف عليه الغزل بالأصابع ليُنسج
المعادن	فارسية	التَهْذِيبُ اللسان القامُوس المصباح	٢٨ الأَسْرَف: الأتكَ أي الرصاص المذاب
صفات الإنسان وأحواله	فارسية	التَهْذِيبُ القامُوس اللسان	٢٩ الأَسْطَوَانَةُ: الرجل الطويل الرجلين والظهر
الطعام والشراب	رومية	الجَمْهْرَةُ الصَّحاح التَهْذِيبُ القامُوس	٣٠ الإِسْفَنْط: نوع من الخمر أو العصير
الدين والعبادة	يونانية	الصَّحاح القامُوس اللسان	٣١ الأَسْقَف: عالم من علماء النصارى أو رئيس من رؤسائهم
المهن والوظائف	فارسية	الصَّحاح القامُوس اللسان	٣٢ الإِسوار والأسوار: الرامي أو الفارس
الطب والأدوية	دخيل	العَيْنُ التَهْذِيبُ اللسان	٣٣ الأَشَقُّ: دواء مثل الصمغ وهو الأَشَج
الآلات والأمتعة	فارسية	العَيْنُ التَهْذِيبُ اللسان	٣٤ الأَشْكُرُ: شيء من الجلد أكثر بياضاً منه تشد به السروج
العطور	فارسية	التَهْذِيبُ القامُوس اللسان	٣٥ الأَشْنَةُ: نوع من العطر أبيض دقيق
الأشجار والنباتات	فارسية	الجَمْهْرَةُ التَهْذِيبُ الصَّحاح المعرب القامُوس اللسان	٣٦ الأَشْنان: شجر يستعمل هو أو رماده مادة للغسل
الحيوانات	لاتينية	الصَّحاح المعرب القامُوس اللسان	٣٧ الإِصْطَبْل: حظيرة الخيل وموقف الدواب
الطعام والشراب	شامية	التَهْذِيبُ المعرب اللسان	٣٨ إِصْطَفَلِين: جزر أو نوع منه يؤكل
الطعام والشراب	رومية	التَهْذِيبُ المعرب	٣٩ أَصْفِنَط: الخمر أو نوع منها
الجيش والأسلحة	رومية	المعرب اللسان	٤٠ الأَطْرَبُون: المقدم في الحرب والرئيس من الروم
البناء والعمارة	معرب	الصَّحاح القامُوس اللسان	٤١ إِفْرِيز: إفريز الحائط: ما أشرف منه خارجاً عن البناء
صفات الإنسان وأحواله	فارسية	العَيْنُ التَهْذِيبُ القامُوس اللسان	٤٢ أَقْلَش: لا يملك شيئاً ولا يثبت على شيء

٤٣	إقليد ومقلد: المفتاح	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ	معرب	والأمتعة الآلات
٤٤	إقليم: واحد الأقاليم كأنه سمي إقليما لأنه مقلوم من الإقليم المجاور	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ اللِّسَانُ	يونانية	الجغرافيا
٤٥	الأقنوم: الأصل والأقانيم الثلاثة هي الأب والابن وروح القدس عند النصارى	الصَّحَّاحُ المُخْتَارُ القَامُوسُ	رومية	الدين والعبادة
٤٦	الإكسير: الكيمياء ما يخلط بالفضة أو غيرها فيحولها إلى ذهب، وشراب يطيل الحياة	العُبابُ القَامُوسُ	يونانية	الطب والأدوية
٤٧	الْوَةُ: عود بخور	الجَمْهَرَةُ الصَّحَّاحُ المعرب الشَّمْسُ	فارسية	العطور
٤٨	أَمَلَجٌ: دواء مسهل للبلغم ومقوى للقلب والنظر	الشَّمْسُ القَامُوسُ	فارسية	الطب والأدوية
٤٩	الأنبار: بيت التاجر الذي يجمع فيه الغلال والأمتعة وأكداس البئر	الجَمْهَرَةُ الصَّحَّاحُ المعرب	فارسية	التجارة والمال
٥٠	الأنبيج: نوع من الأدوية	الصَّحَّاحُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	فارسية	الطب والأدوية
٥١	الإنجيل: كتاب عيسى بن مريم	الصَّحَّاحُ المُخْتَارُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	فارسية	الدين والعبادة
٥٢	الأنجر: مرساة السفينة	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	فارسية	الآلات والأمتعة
٥٣	أندراورد وأندرورد: نوع من السراويل	التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	أعجمي	الألبسة والأقمشة
٥٤	الإهليلج: ثمر يستعمل في العلاج	الصَّحَّاحُ القَامُوسُ	فارسية	الطب والأدوية
٥٥	الأوارجة: من كتب أصحاب الدواوين ينقل إليها ما على الإنسان ومنها ينقل إلى جريدة الإخراجات	القَامُوسُ	فارسية	العلم والكتابة
٥٦	الأواغي: قنوات السواقي في المزارع	العَيْنُ الصَّحَّاحُ اللِّسَانُ	دخيل	الزراعة والرعي
٥٧	الأوَاه: المؤمن	التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	حشبية	الدين والعبادة
٥٨	الأيارجة: دواء	التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	فارسية	الطب والأدوية
٥٩	إيل: اسم من أسماء الله	العَيْنُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ اللِّسَانُ	عبرية	الدين والعبادة
٦٠	أيلول: اسم الشهر التاسع من شهور السنة الشمسية	العَيْنُ التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	رومية	الزمن
٦١	الإيوان: مكان متسع من بيت يحيط به ثلاثة حيطان	المعرب المُخْتَارُ	فارسية	البناء والعمران
ب	حرف الباء	***		
١	البابوس: الصبي الرضيع أو الولد	التَّهْذِيبُ المحيط القَامُوسُ	رومية	صفات الإنسان وأحواله

٢	بابونج: الأقحوان وهو نوع من الزهور	التَّهْدِيبُ المُخْتَارُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	والنباتات الأشجار
٣	البَادِقُ: الخمر الأحمر النبيذ	التَّهْدِيبُ المعرب اللُّسَانُ	فارسيَّة	والشراب الطعام
٤	البارى والبُورى: الحصير المنسوج من القصب	الجَمْهَرَةُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	المنزليَّة الأدوات
٥	بازيار وبيزار: الذى يحمل البازى	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	المهين والوظائف
٦	باسور: مرض فى مقعدة الإنسان تسبب نزيفاً	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	والأدوية الطب
٧	الباشق: نوع من جنس البازى يشبه الصقر	العَيْنُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الطيور
٨	الباطيئة: إناء واسع الأعلى ضيق الأسفل	الصَّحاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	المنزليَّة الأدوات
٩	الباغوت: عيد النصرارى	المعرب القَامُوسُ	معرب	الدين والعبادة
١٠	البال: الحوت العظيم	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الحيوانات
١١	البالة: نوع من الجراب والوعاء الذى يوضع فيه الطيب	التَّهْدِيبُ الجَمْهَرَةُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الطور
١٢	البئر: نوع من السباع أو هو الفهد والنمر	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الحيوانات
١٣	البخت: الجذُّ أى الحظ	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	صفات الإنسان وأحواله
١٤	البُخت والبُختى: الإبل الخراسانية ويقال لها سنامان	العَيْنُ التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	دخيل	الحيوانات
١٥	البُدَّ: بيت فيه أصنام وتساوير وقيل الصنم نفسه	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الدين والعبادة
١٦	البُدَج: من ولد الضأن	الصَّحاحُ المقاييس	فارسيَّة	الحيوانات
١٧	البُرْبُط: الملهى والصدر أو صدر البط	العَيْنُ التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	والطرب اللهو
١٨	البُرْجاس: غرض فى الهواء على رأس رمح وحجر يرمى به فى البئر ليقطع عيونها	المُخْتَارُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	والأمتعة الآلات
١٩	البُرْخ: السعر الرخيص	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	التجارة والمال
٢٠	البُرْدَج: السببى	العَيْنُ الصَّحاحُ القَامُوسُ	فارسيَّة	الجيش والأسلحة
٢١	البُرْزَج: ما يظهر من درز الثوب	القَامُوسُ	معرب	الزينة وأدواتها

٢٢	البرزيق: الفارس والبرازيق الجماعة منهم	الجمهرة الصحاح القاموس اللسان	فارسيه والاسلحة الجيش
٢٣	البرزين: اناء من قشر الموز يشرب به	الصحاح اللسان	فارسيه الادوات المنزليه
٢٤	البرسام: ورم فى الدماغ يتغير منه عقل الإنسان فيهدى	الجمهرة التهديب اللسان	معرب الطب والادويه
٢٥	البرطله: المظلة الضيقه	الجمهرة القاموس اللسان	نبطيه والامتعاه الالات
٢٦	البرعست: حشيشه تطبخ فتؤكل	العين اللسان	دخيل والشراب الطعام
٢٧	البرق: الحمل وهو صغير الضان	العين الجمهرة الصحاح القاموس اللسان	فارسيه الحيوانات
٢٨	البرقيل: آله تشبه القوس يرمى بها الحجارة ونحوها	المعرب القاموس اللسان	معرب والاسلحة الجيش
٢٩	البرنساء: ابن آدم الخلق	الصحاح المعرب القاموس	سريانيه الإنسان وأحواله صفات
٣٠	البرنكان: ضرب من الثياب	العين الجمهرة التهديب اللسان الصحاح	فارسيه والاقمشه الابسه
٣١	البرنامج: الورقه الجامعه للحساب	القاموس	فارسيه والكتابة العلم
٣٢	البرنى: نوع من التمر أصفر مدور	القاموس اللسان	فارسيه والشراب الطعام
٣٣	البرهمن: العالم والعايد	العين التهديب اللسان	السُمنيه والعباده الدين
٣٤	بزرقتونا: حبه يستشفى بها	التهديب المصباح	معرب والادويه الطب
٣٥	البرزيون: رقيق الديباج	العين الصحاح اللسان	فارسيه والاقمشه الابسه
٣٦	البيستان: الجنينه التى فيها نخيل متفرقه	الجمهرة القاموس اللسان	فارسيه والرعى الزراعه
٣٧	بسطام: اسم أعجمى	الجمهرة الصحاح القاموس	فارسيه والاعلام الألقاب
٣٨	البيسنه: نوع من الحجر كالمرجان أو هو المرجان	التهديب القاموس اللسان	معرب والأحجار الكريمة الجواهر
٣٩	البضابض: الكمأه	العين التهديب اللسان	دخيل والشراب الطعام
٤٠	البطرك: مقدّم النصرى ورئيس رؤساء الأساقفة والعالم عند اليهود	التهديب القاموس اللسان	يونانيه والعباده الدين
٤١	البطريق: القائد بلغه الروم	التهديب الصحاح القاموس اللسان	روميه والوظائف المهن
٤٢	البقم: صيغ يستخرج من نبات ثمره أحمر يؤخذ منه شراب مسهل	العين التهديب الصحاح القاموس اللسان	فارسيه والادويه الطب

٤٣	البلاس: المسح وهو ثوب من الشعر الغليظ	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحاح العِيَاب القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة
٤٤	البَمُّ: أحد أوتار العود	العَيْنُ التَّهْذِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسيَّة	اللهو والطرب
٤٥	البِنَادِرَةُ والبُنْدَارُ: التجار الذين يلزمون المدائن أو المعادن	العَيْنُ الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	دخيل	التجارة والمال
٤٦	البَنْجُ والبِنْجُ: نوع من الأدوية يستعمل لتسكين الألم في الجروح	العَيْنُ المحيط اللُّسَانُ	هنديَّة	الطب والأدوية
٤٧	البَنْجَرَقَاتُ: باب صغير بين بيتين أو مفترق بين بيتين	العَيْنُ	فارسيَّة	البناء والعمران
٤٨	البَنْدُ: العلم الكبير	العَيْنُ الصَّحاح المُخْتَارُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الجيش والأسلحة
٤٩	البَنْدَرُ: ميناء أو مرسى أو مدينه بحريه	العَيْنُ الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	البناء والعمران
٥٠	البُنْدُقُ: الذي يرمى به والجلوز	الجَمْهْرَةُ الصَّحاح القَامُوسُ	فارسيَّة	الأشجار والنباتات
٥١	البَنْفَسَجُ: نبات يزرع للزينة وأزهاره عطرة وشمه مفيد للصداع والسعال	المعرب القَامُوسُ	معرب	الأشجار والنباتات
٥٢	البُنْكُ: الأصل والطبع	الصَّحاح التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	صفات الإنسان وأحواله
٥٣	البَهَارُ: العرار وهو نبات طيب الرائحة	التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الأشجار والنباتات
٥٤	البَهَارُ: شيء يوزن به و ثلاثمائة رطل	العَيْنُ الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	قبطية	المقاييس والموازين
٥٥	البَهْتُ: من حساب النجوم	التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	معرب	العلم والكتابة
٥٦	البَهْرَجُ: درهم من فضة رديئة	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسيَّة	التجارة والمال
٥٧	البَهْرَمَانُ: لون أحمر	الجَمْهْرَةُ المعرب القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الزينة وأدواتها
٥٨	البَهْطُ والبَهْطَةُ: ضرب من الطعام أو أرز وماء أو أرز باللين	العَيْنُ الصَّحاح التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	سندية	الطعام والشراب
٥٩	البَهْتَوِيُّ: نوع من الإبل يكون بين العربيَّة والكِرْمَانِيَّة	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	دخيل	الحيوانات
٦٠	البُوسُ: التقبيل	الصَّحاح المُخْتَارُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	صفات الإنسان وأحواله
٦١	البُوصَى: نوع من السفن	الجَمْهْرَةُ الصَّحاح القَامُوسُ	فارسيَّة	الآلات والأمتعة
٦٢	البِيَادِقَةُ: الرِّجَالَةُ أى المشاة فى الجيش ومنه يبدق الشطرنج	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الجيش والأسلحة
٦٣	البِيْزَارُ: حامل البازى ومالكه	التَّهْذِيبُ الصَّحاح	فارسيَّة	المهن

الوظائف		اللّسان	
البناء والعمران	فارسیّة	الصّحاح المعرب اللّسان	٦٤ البُيُومُ: عَتَلَةُ النَّجَّارِ وهى قطعهُ حديد يوسع بها شقّ الخشبِ عند نشرها
الدين والعبادة	فارسیّة	المعرب اللّسان القامُوس	٦٥ البَيْعَةُ: الكنسيّة
		***	ت حرف التاء
الزينة وأدواتها	فارسیّة	التّهذيب اللّسان	١ التاج: الإكليل وما يوضع على رؤوس الملوك من الذهب والجواهر
الجواهر والأحجار الكريمة	فارسیّة	التّهذيب اللّسان	٢ التاجَةُ: الصّليجَةُ من الفضّة وهى سبيكهُ من فضّة مصفاة
الزمن	لغة أهل الكتاب	التّهذيب المقاييس المعرب اللّسان	٣ التاريخ والتأريخ : ما يؤرّخه الناس
الدين والعبادة	سريانية	الجَمْهَرَةُ المعرب اللّسان القامُوس	٤ التأمور: صومعة الراهب
الجيش والأسلحة	فارسیّة	الصّحاح القامُوس اللّسان	٥ التجفاف آلة للحرب يلبسها المقاتل والفرس لتقى من الإصابة والجروح
البناء والعمران	فارسیّة	الصّحاح المعرب	٦ التّر: خيط يمد على البناء
الأدوات المنزليّة	فارسیّة	التّهذيب القامُوس اللّسان	٧ التّرس والمترس: خشبة توضع خلف الباب يُصيب بها السرير
البناء والعمران	فارسیّة	الصّحاح المُختار	٨ التّرهة: الطريق الصغيرة المتشعبة
الطب والأدوية	يونانية	الجَمْهَرَةُ الصّحاح القامُوس اللّسان	٩ الترياق: دواء السموم
الزمن	روميّة	العَيْن التّهذيب اللّسان	١٠ تشرين: من أسماء شهور السنة الشمسية
الألبسة والأقمشة	معرب	الجَمْهَرَةُ القامُوس اللّسان	١١ التكّة: ما تثبت به السراويل على الحقوين
الأدوات المنزليّة	فارسیّة	الجَمْهَرَةُ التّهذيب الصّحاح اللّسان	١٢ تُور: فرن يخبز فيه
الألات والأمتعة	فارسیّة	الجَمْهَرَةُ الصّحاح اللّسان	١٣ التّلام: الذى يسمى تلميذ وقيل اسم أعجمى يراد به الصاعّة
المهن والوظائف	أعجمى	الجَمْهَرَةُ الصّحاح اللّسان	١٤ التلميذ : خادم الأستاذ من أهل العلم أو المهن أو تابع يتعلم حرفه أو صنعه، والتلاميذ منافخ الصاعّة الحديدية الطوال
الطعام والشراب	فارسیّة	التّهذيب الصّحاح اللّسان المصباح	١٥ التوت : نوع من الفاكهة يعرف بالفِرصاد والبشكل
الزينة وأدواتها	هنديّة	الصّحاح	١٦ التوتياء: حجر يكتحل به
الأدوات المنزليّة	فارسیّة	الجَمْهَرَةُ الصّحاح التّهذيب اللّسان	١٧ التور: إنا من صُفر يشرب فيه
البناء	فارسیّة	المعرب اللّسان	١٨ التير: الجذع وسط البيت توضع عليه أطراف

والعمران			الخشب والحاجز بين حائطين	
		***	حرف التاء	ث
الطعام والشراب	فارسيّة	الصّحاح القاموس اللّسان	الثّجِير: ثفل كل شيء يعصر وهو الكدر وما يرسب لأسفل	١
		***	حرف الجيم	ج
الطعام والشراب	فارسيّة	الصّحاح المعرب القاموس	الجادى: الزعفران وقيل الزعفران والخمر	١
الألقاب والأعلام	أعجمي	التّهذيب القاموس اللّسان	جالوت: اسم ملك طاغ	٢
الحيوانات	فارسيّة	العَيْن الصّحاح القاموس اللّسان	الجاموس: نوع من البقر	٣
الحيوانات	فارسيّة	الجَمْهْرَة اللّسان	الجُوذُر: ولد البقرة الوحشية	٤
الألقاب والأعلام	عبرية	الصّحاح المعرب اللّسان	جَبْرَائِيل: اسم أعجمي وورد جبرئيل وجبريل وجبرئيل وجبرائيل وجبرين	٥
الألبسة والأقمشة	نبطيّة	الجَمْهْرَة الصّحاح اللّسان	الجُدَاد: الخيوط وقيل الثياب الخلقه	٦
الألبسة والأقمشة	فارسيّة	الجَمْهْرَة الصّحاح اللّسان	الجُرْبَان: الجيب للقميص	٧
صفات الإنسان وأحواله	فارسيّة	العَيْن والجَمْهْرَة والتهذيب واللّسان	الجُرْبُز: الخب من الرجال وهو الماكر والمخادع	٨
الجغرافيا	فارسيّة	المعرب القاموس	الجِرْدَاب: وسط البحر	٩
المهن والوظائف	فارسيّة	الصّحاح المعرب القاموس اللّسان	الجِرْدَان: حافظ الرغيف	١٠
الطعام والشراب	فارسيّة	الجَمْهْرَة الصّحاح القاموس اللّسان	الجِرْدَقَة والجِرْدَق: الرغيف من الخبز	١١
الألبسة والأقمشة	معرب	التّهذيب القاموس اللّسان	الجِرْمَاق والجِلْمَاق: ما عصب به القوس من العقب	١٢
الألبسة والأقمشة	فارسيّة	الصّحاح المختار	الجِرْمُوق: ما يلبس فوق الخف	١٣
الزينة وأدواتها	روميّة	الصّحاح المعرب	الجِرْيَال: صبغ أحمر وقيل ماء الذهب	١٤
المقاييس والموازين	فارسيّة	الجَمْهْرَة الصّحاح القاموس	الجَرِيْب: مقدار من الطعام ومن الأرض	١٥
الطبيعة والمناخ	فارسيّة	الصّحاح القاموس اللّسان	الجِرْم: الحر	١٦
الطب والأدوية	فارسيّة	القاموس	الجِسْمِيرج: دواء	١٧

البناء والعمران	فارسیه	الجمهرة المقاييس التهذيب الصحاح اللسان	الخصُّ والحِصن: الجبس	۱۸
الأشجار والنباتات	فارسیه	العباب القاموس	الجُنَّار: زهر الرمان	۱۹
الجيش والأسلحة	فارسیه	الجمهرة الصحاح المختار	الجُلاهيق: البندق وهو من طين يرمى بها عن قوس ويلعب به الصبيان	۲۰
الطعام والشراب	فارسیه	العین التهذيب اللسان	الجَلَّاب: ماء الورد	۲۱
الأشجار والنباتات	فارسیه	الصحاح القاموس	الجُلُّ: الورد	۲۲
الأشجار والنباتات	فارسیه	التهذيب الصحاح اللسان	الجُلَّسان: الورد الأبيض أو نثاره	۲۳
الطعام والشراب	فارسیه	الصحاح القاموس اللسان	الجِرَّوز: شبيه بالفستق وقيل حب الصنوبر الذي له ثمر له طعم لذيذ	۲۴
الجواهر والأحجار الكريمة	فارسیه	الصحاح المعرب القاموس	الجَمَانَة: حبة من فضة مثل الدرة	۲۵
الدين والعبادة	عبرية	التهذيب الصحاح القاموس اللسان	جهنم: اسم نار العذاب في الآخرة	۲۶
الأدوات المنزلية	فارسیه	العین التهذيب الصحاح اللسان	جُوَالق: أكياس كبيرة من صوف أو شعر	۲۷
الزراعة والرعى	فارسیه	التهذيب الصحاح المقاييس الشمس اللسان	جَوْخان: الموضع الذي يجمع فيه الحب	۲۸
الأبسنة والأقمشة	فارسیه	الجمهرة التهذيب المعرب اللسان	الجُودِيَاء: الكساء	۲۹
الأبسنة والأقمشة	فارسیه	الصحاح اللسان	الجُورَب: لفافه الرجل وغشاءان من صوف للقدم	۳۰
الطب والأدوية	فارسیه	القاموس	جوزاهنج: دواء	۳۱
الطعام والشراب	فارسیه	الصحاح المعرب اللسان القاموس	الجُوز: ثمر شجر الجوز يجفف ويؤكل	۳۲
الأشجار والنباتات	معرب	التهذيب القاموس اللسان	الجُوزَق: القطن	۳۳
البناء والعمران	فارسیه	العین التهذيب الصحاح اللسان	الجُوسَق: الحصن والقصر	۳۴
صفات الإنسان وأحواله	فارسیه	الصحاح المختار القاموس	الجُوقَة: الجماعة من الناس	۳۵
الطبيعة والمناخ	فارسیه	المقاييس	الجُون: اللون	۳۶
الطبيعة والمناخ	فارسیه	المقاييس	الجُونَة: الشمس	۳۷
الزراعة والرعى	فارسیه	العین التهذيب اللسان	الجُوم: الرعاة يكون أمرهم ومجلسهم وكلامهم واحد	۳۸

المعادن	فارسيّة	الصّحاح المعرب اللّسان	الجَوْهَرُ: أصل الشّيء وماخلق عليه وكل حجر يُستخرج منه شيء يُنتفع به	٣٩
		***	حرف الحاء	ح
الأدوات المنزليّة	فارسيّة	الجَمْهَرَةُ التّهذيب القامُوس اللّسان	الحُب: الجِرّة الضخمة وقيل الخشبات الأربع التي توضع عليها الجرة أو الغطاء الذي يوضع عليها	١
الحيوانات	فارسيّة	الصّحاح المعرب القامُوس	الجِرْبَاء: نوع من الغطاء وهي دويبة من الزواحف ذات الأربع	٢
البناء والعمران	نبطيّة	الجَمْهَرَةُ الصّحاح القامُوس اللّسان	الجُرْدَى: حُرْمَةٌ من القصب تلقى على خشب السقف	٣
الحيوانات	فارسيّة	الصّحاح القامُوس	الجُرْدُون: دويبة تشبه الحرباء وقيل هي ذكر الضب	٤
الطعام والشراب	فارسيّة	الصّحاح القامُوس اللّسان	الجِمَص: حبّ القدر	٥
الطب والأدوية	نبطيّة	الصّحاح المعرب اللّسان	الجَنْدَقُوق: نبات له منافع طبيّة	٦
		***	حرف الخاء	خ
الأدوات المنزليّة	فارسيّة	التّهذيب المُختار اللّسان	خاش ماش: قماش البيت وسقط متاعه	١
الألقاب والأعلام	دخيل	التّهذيب الشّمس اللّسان	خاقان: لقب إمبراطور قدماء الترك	٢
الطعام والشراب	أعجمي	العَيْن القامُوس اللّسان	خاميز: مرق السّكباغ المبرّد المصفى من الدهن	٣
الطعام والشراب	معرب	التّهذيب القامُوس اللّسان	الخِرْبِز: البطيخ	٤
الطعام والشراب	فارسيّة	الجَمْهَرَةُ القامُوس اللّسان	الخِرْدِيق والخِرْدَق: طعام شبيه بالحساء	٥
الألبسة والأقمشة	فارسيّة	الصّحاح	الخِرْز: ماينسج من صوف وحرير	٦
الألبسة والأقمشة	فارسيّة	الجَمْهَرَةُ القامُوس اللّسان	الخِرْزَاق: ضرب من الثياب أبيض وقيل الوبر أتى عليه الحول	٧
الطعام والشراب	فارسيّة	المعرب القامُوس	الخِشْكَنان: خبزة تملأ بالسكر واللوز والفسق وتقلّى	٨
الأشجار والنباتات	فارسيّة	الصّحاح القامُوس اللّسان	الخِلْنَج: شجر يحرق للحصول على الفحم	٩
الطعام والشراب	روميّة	الجَمْهَرَةُ القامُوس اللّسان	الخِنْدَرِيس: الخمر القديمة	١٠
البناء والعمران	فارسيّة	الجَمْهَرَةُ القامُوس اللّسان	الخِنْدَق: حفير حول أسوار المدن أو مكان	١١
الأدوات المنزليّة	فارسيّة	العَيْن التّهذيب المقاييس الصّحاح	الخِيّوان: المائدة وما يوضع عليه الطعام وقت الأكل	١٢
الجغرافيا	فارسيّة	الجَمْهَرَةُ الصّحاح المعرب	الخِيّوز: خليج يمتد من البحر وقيل المنخفض من الأرض مثل الغور	١٣
البناء والعمران	فارسيّة	العَيْن التّهذيب الصّحاح المُختار	الخِيّورنق: اسم قصر بالعراق للنعمان الأكبر والمجلس الذي يأكل فيه الملك ويشرب	١٤

		اللَّسَان	
الطعام والشراب	معرب	الصَّحاح اللَّسَان	١٥ الخيار: نوع من الثمار يشبه القثاء وهو نبات من فصيلة القرعيات يؤكل نيئاً
الطعام والشراب	فارسيه	العَيْن التَّهذِيب القَامُوس اللَّسَان	١٦ الخيد: الرطبة البلح
صفات الإنسان وأحواله	فارسيه	الجَمَهْرَة الصَّحاح اللَّسَان	١٧ الخيم: السجيه وقيل الخلق
		***	د حرف الدال
الآلات والأمتعة	فارسيه	المعرب القَامُوس اللَّسَان	١ الدارث: الجلد الأسود
البناء والعمران	معرب	العَيْن التَّهذِيب القَامُوس اللَّسَان	٢ الداشين: الثوب الجديد الذي لم يلبس والدار الجديدة التي لم تسكن
العلم والكتابة	فارسيه	القَامُوس	٣ الداتاج: العالم
المقاييس والأوزان	فارسيه	الجَمَهْرَة الصَّحاح المعرب	الدائق: سدس الدرهم
الألقاب والأعلام	عبريه	الصَّحاح المعرب	٤ داود: اسم أعجمي
الزينة وأدواتها	فارسيه	المعرب القَامُوس اللَّسَان	٥ الدبج: النقش والتزيين
الآلات والأمتعة	معرب	التَّهذِيب القَامُوس اللَّسَان	٦ الدبوس: خشية أو حديدة معوجة الرأس يضرب بها الرأس للإذلال
الألقاب والأعلام	فارسيه	الجَمَهْرَة التَّهذِيب المعرب	٧ دختنوس: اسم بنت كسرى
الألبسة والأقمشة	فارسيه	التَّهذِيب الصَّحاح القَامُوس اللَّسَان	٨ الدخدار: ثوب نفيس وقيل ثوب أبيض مصون
الألبسة والأقمشة	فارسيه	الجَمَهْرَة التَّهذِيب الصَّحاح القَامُوس اللَّسَان	٩ الدخريص: بنيقه الثوب، ما يخاط به في جيب القميص وتثبت فيه الأزرار وقيل القميص
المهن والوظائف	فارسيه	الصَّحاح القَامُوس المعرب	١٠ الدرابنة: البوابون
الطعام والشراب	سريانيه	الجَمَهْرَة المعرب القَامُوس	١١ الدراقين والدراقه: الخوخ
صفات الإنسان وأحواله	روميّه	الجَمَهْرَة التَّهذِيب القَامُوس اللَّسَان	١٢ الدراقيس: عظم القفا الذي يصل بين الرأس والعنق
الألبسة والأقمشة	فارسيه	العَيْن الجَمَهْرَة التَّهذِيب اللَّسَان	١٣ الدرز: موضع الخياطة في الثوب
الجيش والأسلحة	فارسيه	المعرب القَامُوس اللَّسَان	١٤ الدرقس: الراية
اللهو والطرب	حبشيه	الجَمَهْرَة التَّهذِيب القَامُوس اللَّسَان	١٥ الدرقله: الرقص

١٦	الذُرْكَلَةُ: لعبة للصبيان	الجمهرة الصَّحاح القاموس اللُّسان	حبشية والطرب اللهو
١٧	الدُّرْتُوكُ: نوع من الفُرُش له هُدُب أو فروة أو هي نوع من الطَّنْفَسَةِ والبُسُط	الصَّحاح المعرب القاموس اللُّسان	فارسيَّة والأمتعة الآلات
١٨	الدَّرْهَمُ: عمله نقدية قديمة	الصَّحاح المُختار اللُّسان	فارسيَّة والمال التجارة
١٩	الدُّرِّيَّاقُ: دواء للسموم وهي الترياق بالتاء	الجمهرة التَّهذِيب اللُّسان	فارسيَّة والأدوية الطب
٢٠	الدُّسْتُورُ: النسخة يجمع فيها قوانين الملك وضاويله	العُباب القاموس	فارسيَّة والكتابة العلم
٢١	الدُّسْتُ: الصحراء	المقاييس الشَّمْسُ المصباح	فارسيَّة الجغرافيا
٢٢	الدُّسْكِرَةُ: بناء يشبه القصر حوله بيوت ويكون للملوك	الجمهرة التَّهذِيب اللُّسان المصباح	معرب والعمران البناء
٢٣	الدُّسْتُ: الصحراء	الجمهرة الصَّحاح المُختار القاموس اللُّسان	فارسيَّة الجغرافيا
٢٤	الدُّكْرُ: لعبة للزنج والحبشة	العَيْنُ القاموس اللُّسان	حبشية والطرب اللهو
٢٥	الدُّكَّانُ: الحانوت وهو المتجر	الصَّحاح المُختار اللُّسان	فارسيَّة والمال التجارة
٢٦	الدَّمَشُ: الهيجان والتوران من شرب دواء	التَّهذِيب واللُّسان	دخيل والأدوية الطب
٢٧	الدَّمَقُ: ثلج وريح أو العاصفة	الصَّحاح الشَّمْسُ القاموس اللُّسان	فارسيَّة والمناخ الطبيعة
٢٨	الدَّمَشُّ: القَر وهو الحرير الطبيعي عندما يستخرج	الصَّحاح المعرب القاموس اللُّسان	معرب والأقمشة الأبيسة
٢٩	الدُّنْحُ: يوم عيد من أعياد النصارى	الجمهرة التَّهذِيب المصباح القاموس اللُّسان	سريانية والعبادة الدين
٣٠	الدُّهْقَانُ والدُّهْقَانُ: التاجر وزعيم فلاحي	العجم الصَّحاح القاموس اللُّسان	فارسيَّة والوظائف المهن
٣١	الدُّهْلِيْزُ: ما بين الباب والدار	العَيْنُ التَّهذِيب الصَّحاح اللُّسان	فارسيَّة والعمران البناء
٣٢	الدُّهْنَجُ: حصى أخضر تزين به الفصوص	العَيْنُ التَّهذِيب الصَّحاح واللُّسان	دخيل والأحجار الكريمة الجواهر
٣٣	الدُّوَّاجُ: نوع من اللحاف	الجمهرة المعرب اللُّسان	فارسيَّة والأقمشة الأبيسة
٣٤	الدُّوَامَةُ: لعبة للصبيان تلف بخيط أو سير ثم ترمى فتدور	التَّهذِيب اللُّسان	فارسيَّة والطرب اللهو

٣٥	الدُّورِقُ والدُّورِقُ: مكيال لما يشرب أو مقدار لما يشرب يكتال به	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الأدوات المنزليَّة	
٣٦	الدُّوْلابُ: ألهٌ تديرها الدابة للِسَقَى و لرفع الأتقال	الصَّحَاحُ الشَّمْسُ المُخْتار	فارسيَّة	الزراعة والرعى	
٣٧	الدُّبِيجُ: نوع من الثياب	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة	
٣٨	الدُّيَابُودُ: ثوب له سدان أو كساء	العَيْنُ الصَّحَاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة	
٣٩	الديدبان: الطليعة أى الذى يستكشف بنظره	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَاحُ المعرب القامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	صفات الإنسان وأحواله	
٤٠	الدُّيْدَبُونُ: اللهو	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ	معرب	اللهو والطرب	
٤١	الدُّيْسِقُ: بياض السراب وترقرقه وسمى الحوض الممتلى بذلك وقد ملأت الحوض حتى دسق أى ساح ماؤه	الصَّحَاحُ القامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الطبيعة والمناخ	
٤٢	الدينار: عمله نقديَّة قديمه	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَاحُ القامُوسُ	فارسيَّة	التجارة والمال	
الحضارة	٤٣	الدُّيَّانُ: الدفتر الذى يكتب فيه	الصَّحَاحُ المعرب اللُّسَانُ	فارسيَّة	العلم والكتابة
	٤٤	الدُّيُّوثُ: الذى لا غيره له	الجَمْهَرَةُ الصَّحَاحُ اللُّسَانُ	سريانية	صفات الإنسان وأحواله
	ذ	حرف الذال	***		
	١	الدِّمَاءُ: بقيه الروح أو النفس فى الحيوان المذبوح	الصَّحَاحُ المعرب	فارسيَّة	الحيوانات
	ر	حرف الرء	***		
	١	الرَّاسُنُ: نبات يشبه الزنجبيل له رائحة	العَيْنُ التَّهْذِيبُ القامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الأشجار والنباتات
	٢	الرَّانِجُ: الجوز الهندى	التَّهْذِيبُ الصَّحَاحُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	الطعام والشراب
	٣	الرَّافُودُ: إناء للشرب طويل الأسفل	الصَّحَاحُ والمعرب وَاللُّسَانُ	فارسيَّة	الأدوات المنزليَّة
	٤	الرَّبَّانُ: قائد السفينة	التَّهْذِيبُ المعرب اللُّسَانُ	دخيل	المهن والموظائف
	٥	الرَّبُونُ: العربون	العَيْنُ التَّهْذِيبُ القامُوسُ اللُّسَانُ	دخيل	التجارة والمال
	٦	الرحمن: اسم من أسماء الله	التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	عبرية	الدين والعبادة
	٧	الرَّخُّ: لعبة عند العجم وهى حجر الشطرنج	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللُّسَانُ	معرب	اللهو والطرب
	٨	الرَّزْدَقُ: السطر الممدود والصف من الناس والنخل	الصَّحَاحُ المعرب القامُوسُ اللُّسَانُ	فارسيَّة	البناء والعمران
	٩	الرَّسَّاطُونُ: شراب من الخمر والعسل أو الخمر	التَّهْذِيبُ	رومية	الطعام

والشرب		القاموس اللسان		
البناء والعمران	فارسيّة	التّهذيب المعرب اللسان	الرُّسْتاق والرُّزْداق: المواضع التي فيها زرع وقرى أو بيوت مجتمعة	١٠
البناء والعمران	فارسيّة	التّهذيب اللسان	الرُّوزَن: كَوْهٌ نافذة	١١
العلم والكتابة	فارسيّة	الجَمْهَرَة الصّحاح المعرب	الرُّوسَم: خشبة فيها كتابه يختتم بها الطعام وهي لويحٌ صغير مكتوب بالنقش تختتم به أكداس الغلال وما يحتاج لهذا النوع من الكتابة	١٢
الطعام والشرب	فارسيّة	العَيْن التّهذيب اللسان	الرُّيباس: نبات معمر تؤكل ضلوعه ويصنع منه شراب	١٣
الحيوانات	فارسيّة	الصّحاح القاموس اللسان	الرَّمَق: القطيع من الغنم	١٤
الحيوانات	فارسيّة	الجَمْهَرَة التّهذيب الصّحاح اللسان	الرَّمَكَة: أثنى البرذون أو الفرس	١٥
		***	حرف الزاء	ز
الطب والأدوية	فارسيّة	الصّحاح المعرب اللسان	الرُّج: من الأدوية وهو من أخلاط الحبر	١
المعادن	فارسيّة	الصّحاح القاموس اللسان	الرُّبُق: معدن يستخرج من الأرض له أغراض صناعية وطبية	٢
الجواهر والأحجار الكريمة	معرب	المعرب القاموس اللسان	الرُّبْرُجْد: حجر كريم يشبه الزمرد	٣
الطعام والشرب	فارسيّة	العَيْن التّهذيب الصّحاح اللسان	الرُّرْجُون: العنب وشجره والخمر وصيغ أحمر	٤
البناء والعمران	فارسيّة	الجَمْهَرَة الصّحاح المُختار القاموس اللسان	الرُّرْدُق والرُّرْدُق: السطر من النخل	٥
الألبسة والأقمشة	عبرية	التّهذيب الصّحاح اللسان القاموس	الرُّرْمَانِقَة: جِبَّةٌ صوف	٦
البناء والعمران	معرب	الصّحاح المعرب القاموس	الرُّرْفِين: حلقة للباب	٧
المعادن	فارسيّة	التّهذيب القاموس اللسان	رُزْنِيخ: حجر له ألوان متعددة تستعمل مركباته للعلاج	٨
الزينة وأدواتها	فارسيّة	القاموس اللسان	الرُّزْيَاب: الأصفر من كل شيء وقيل الذهب أوماؤه	٩
الزينة وأدواتها	فارسيّة	التّهذيب اللسان القاموس	الرُّزَيْر: نبات له نور أصفر يصغ به	١٠
الألبسة والأقمشة	دخيل	العَيْن الجَمْهَرَة التّهذيب القاموس اللسان	رُطْبِيَّة: ثياب رُطْبِيَّة ثياب تنسب للزط وهم جيل من الهنود	١١
الألقاب والأعلام	عبرية	الجَمْهَرَة الصّحاح اللسان	رُكْرِيَا: اسم أعجمي	١٢
الطعام	معرب	المعرب	الرُّلَابِيَّة: حلواء وهي عجينة يعقد بالسمن يقلى	١٣

و الشراب		القاموس	ثم يضاف إليه الدبس	
الطيور	فارسيه	الصّحاح المعرب اللّسان	الرّمَج: طائر صيد أصغر من العقاب	۱۴
الأشجار والنباتات	فارسيه	الصّحاح المعرب	الرّنجبيل: عروق تنبت تحت التربة لها جذور تستعمل لأغراض متعددة	۱۵
الدين والعبادة	فارسيه	الجَمْهَرَة الصّحاح القاموس اللّسان	زنديق: من لا يؤمن بالبعث ولا ياله واحد أو يقول بدوام الدهر	۱۶
الآلات والأمتعة	فارسيه	الصّحاح المعرب اللّسان	الرّفليجة: وعاء يشبه الكنف توضع فيه الأدوات الشخصية للصائغ وللراعي	۱۷
الطعام والشراب	فارسيه	الصّحاح المعرب اللّسان	الرّمَاوَرْد: طعام من اللحم والبيض	۱۸
الجواهر والأحجار الكريمة	معرب	الصّحاح المعرب القاموس اللّسان	الرّمْرُد والرّمْرُد: حجر كريم وقيل هو الزبرجد	۱۹
الدين والعبادة	فارسيه	الصّحاح المعرب اللّسان	الرّوَر: كل ما يعبد من دون الله وقيل هو الزون أي اسم صنم	۲۰
الآلات والأمتعة	فارسيه	الصّحاح المعرب القاموس	الرّيج: خيط البتاء	۲۱
		***	حرف السين	س
صفات الإنسان وأحواله	فارسيه	المعرب القاموس اللّسان	السّاذج: غير القوى وغير البالغ	۱
الطبيعة والمناخ	سريانية	الجَمْهَرَة الصّحاح اللّسان	السّاهور: دارة القمر أو غلافه	۲
الزمن	رومية	العَيْن التّهذيب القاموس اللّسان	سباط: اسم شهر تسميه أهل الروم سباط	۳
الزينة وأدواتها	فارسيه	التّهذيب الصّحاح اللّسان	السّبج: الخرز الأسود	۴
الألبسة والأقمشة	فارسيه	الجَمْهَرَة الصّحاح اللّسان	السّبجة والسبيج والسبيجة: ثوب أسود له جيب وقيل القميص	۵
الأدوات المنزلية	فارسيه	الجَمْهَرَة التّهذيب القاموس اللّسان	السّبدة: وعاء يشبه المِكتل	۶
المهن والوظائف	دخيل	العَيْن الجَمْهَرَة التّهذيب اللّسان	السّبجى: رأس الملاحين على السفينة والجمع سباجه وهم من السند	۷
التجارة والمال	فارسيه	التّهذيب القاموس اللّسان	سُتوق وسُتوق: الرديء يقال درهم ستوق أي رديء مزيف	۸
الزينة وأدواتها	رومية	القاموس اللّسان	السّجلاط: الياسمين وثياب موشية كأن وشيها خاتم	۹
العلم والكتابة	حيشية	الجَمْهَرَة الصّحاح اللّسان	السّجل: كاتب النبي أو الصحيفة التي فيها الكتاب أو تمام الكلام للكتاب	۱۰
البناء	فارسيه	العَيْن	السّجيل: حجارة من طين وقيل الطين	۱۱

المتحجر المطبوخ بالنار	التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	الصَّحاح	والعمران
١٢ السَّجْنَجَلُ: المرأة	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	رومية	الأدوات المنزلية
١٣ السَّحَّتْ والسَّخْتِيتُ : الشديد الصلب	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسية	صفات الإنسان وأحواله
١٤ السَّدْرُ: لعبة قديمة وهى خطٌ مستدير تلعب بها الصبيان	المعرب اللُّسَانُ	فارسية	اللهو والطرب
١٥ السَّدِيرُ: قصر له ثلاث قباب	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح والمعرب واللُّسَانُ	فارسية	البناء والعمران
١٦ السَّدَقُ: ليلَةُ الوقود وهى من أعياد العجم	التَّهْدِيبُ الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسية	اللهو والطرب
١٧ السَّرَادِقُ: كل ما أحاط بشيء من حائط أو خباء أو خيمة تنصب وسط ساحة الدار	الصَّحاح المعرب القَامُوسُ	فارسية	البناء والعمران
١٨ السَّرَاوِيلُ: لباس يغطى السرة والركبتين وما بينهما	العَيْنُ التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسية	الألبسة والأقمشة
١٩ السَّرَجُ: رحل الدابة	الصَّحاح المعرب	فارسية	الآلات والأمتعة
٢٠ السَّرْدَابُ: بناء أو نفق تحت الأرض للصيف	المعرب القَامُوسُ	فارسية	البناء والعمران
٢١ السَّرْقُ: هو سَرَقَ الحرير وهو نوع جيد منه	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسية	الألبسة والأقمشة
٢٢ السَّرْقِينُ: الزُّبُلُ أى الروث والسماد	التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	معرب	الزراعة والرعى
٢٣ السَّطَلُ والسَّيْطَلُ: وعاء الغسيل	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح المعرب السَّمْسُ	فارسية	الأدوات المنزلية
٢٤ سفاسق السيف: شطبة السيف فى منته كالخيط يقال لهما الفِرْدُ	العَيْنُ التَّهْدِيبُ الصَّحاح اللُّسَانُ	فارسية	الجيش والأسلحة
٢٥ السُّفْسِيرُ: السمسار والرجل الظريف الحاذق	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	فارسية	التجارة والمال
٢٦ سَقَرُ: اسم للنار فى الآخرة	الصَّحاح المعرب اللُّسَانُ	فارسية	الدين والعبادة
٢٧ السُّقْرَقُ والسُّقْرَقُ: شراب من الشعير والحبوب	العَيْنُ الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَانُ	حبشية	الطعام والشراب
٢٨ السُّكْبَاجُ: لحم يطبخ بخل	القَامُوسُ	معرب	الطعام والشراب
٢٩ السُّكْرُ: مادة حلوة تستخرج من عصير القصب أو البتجر	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح اللُّسَانُ القَامُوسُ	فارسية	الطعام والشراب
٣٠ السُّكْرَجَةُ والسُّكْرَجَةُ : إنا صغير يؤكل فيه وتوضع البهارات	المعرب اللُّسَانُ	فارسية	الأدوات المنزلية
٣١ السُّلْحَفَاةُ: من دواب الماء وهى حيوان برمائي	الصَّحاح المعرب	فارسية	الحيوانات

		القاموس	زاحف	
التجارة	فارسیه	التَّهْذِيبُ الجَمْهَرَةُ اللِّسَانُ	السَّمَرَجُ: يوم جباية الخراج وقيل تقسيط الخراج ثلاثة أقساط في السنة	۳۲
التجارة	فارسیه	التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	السَّمْسَارُ: الوسيط بين البائع والمشتري	۳۳
الدين	دخيل	التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	السَّمَلَاجُ: عيد من أعياد النصارى	۳۴
الألقاب	سريانية	الجَمْهَرَةُ اللِّسَانُ	السَّمَوَالُ: اسم رجل	۳۵
الحيوانات	فارسیه	الجَمْهَرَةُ	السُّبُكُ: مقدم الحافر	۳۶
الألبسة	فارسیه	التَّهْذِيبُ الصَّحاحُ اللِّسَانُ	السُّنْدُسُ: رقيق الديباج	۳۷
الجيش	تركية	الصَّحاحُ المعرب	السَّنَوْرُ: الدَّرْعُ وهي لباس من حديد يلبس في الحرب	۳۸
الطعام	معرب	التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	السَّهْرِيْزُ: نوع من التمر	۳۹
الزينة	معرب	المقاييس اللِّسَانُ	السَّوَارُ: القلب من الفضة أو حلى من ذهب أو فضة تلبسه المرأة	۴۰
الطيور	فارسیه	التَّهْذِيبُ القاموس اللِّسَانُ	السَّوْدُقُ والسَّوْدَنِيْقُ والسَّوْدَانِقُ: الصقر والشاهين	۴۱
الطعام	فارسیه	التَّهْذِيبُ المعرب القاموس اللِّسَانُ	السَّوْرُ: الضيافة الدعوة إلى طعام والاجتماع عليه	۴۲
الجواهر	معرب	التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	السَّامَةُ: السبيكة من ذهب أو فضة والسامُ: عروق الذهب وقيل الفضة	۴۳
		***	حرف الشين	ش
الأدوات	فارسیه	الصَّحاحُ القاموس اللِّسَانُ	الشَّارُوفُ: المكنسة	۱
الطعام	فارسیه	الصَّحاحُ القاموس اللِّسَانُ	الشَّيْبَارِقُ: ألوان من اللحم المطبوخة	۲
اللهو	فارسیه	التَّهْذِيبُ الصَّحاحُ المعرب	الشَّيْبُورُ: البوق أو شيء ينفخ فيه	۳
الطب	معرب	التَّهْذِيبُ العُبابُ القاموس	الشَّيْبَكْرَةُ: العشا وهو الأبرى ليلا	۴
اللهو	معرب	التَّهْذِيبُ القاموس اللِّسَانُ	الشَّدَقُ: من أعياد العجم	۵
الآلات	دخيل	التَّهْذِيبُ القاموس اللِّسَانُ	الشَّدَى: نوع من السفن	۶
الألقاب	سريانية	الجَمْهَرَةُ المعرب السَّمْسُ	شَرْحَبِيلُ وشَرَاخِيلُ: اسم رجل	۷
الآلات	فارسیه	الجَمْهَرَةُ الصَّحاحُ العُبابُ	الشَّصُّ: الصنارة وهي حديدة معقوفة يصطاد بها السمك	۸
اللهو	فارسیه	المعرب القاموس اللِّسَانُ	الشَّطْرَنْجُ: لعبة تلعب على رقعة ذات أربعة وستين مربعاً	۹
الأدوات	فارسیه	القاموس اللِّسَانُ	الشَّقَارِجُ: الطبق فيه الفيخات والسكرجات	۱۰
المنزلية	فارسیه	القاموس اللِّسَانُ		

١١	الشَوْبِق: خشبة يمد بها الخباز العجين أو البردى	التَّهْذِيب القَامُوسُ اللُّسَان	معرب	الأدوات المنزلية
١٢	الشَوْدَر: المِلْحَفَةُ وهى رداء تلتحف به المرأة فوق لباسها	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة
١٣	الشَوْدَقَةُ: الشاهين أو الصقر	التَّهْذِيب اللُّسَان	معرب	الطيور
١٤	الشَّيْطْرُج: دواء للمفاصل والبرص والبهاق	القَامُوسُ	هنديَّة	الطب والأدوية
ص	حرف الصاد	***		
١	الصَّابُون: مادة غسل الثياب	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيب الصَّحاح اللُّسَان	فارسيَّة	الأدوات المنزلية
٢	الصَّارُوج: التُّورَةُ بأخلاقها تطلى بها الحياض والحمامات	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	البناء والعمران
٣	الصَّخْنَاة: إدام من صغار السمك	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيب اللُّسَان	فارسيَّة	الطعام والشراب
٤	الصَّرْد: البرد	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الطبيعة والمناخ
٥	الصَّرْم: الجلد غير المدبوغ	العَيْن الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيب الصَّحاح اللُّسَان المصباح	فارسيَّة	الآلات والأمتعة
٦	الصَّكَّة: وثيقة يكتب فيها للعهد	التَّهْذِيب الصَّحاح اللُّسَان	فارسيَّة	العلم والكتابة
٧	الصَّلْبَجُ والصَّوْلُج: سبيكة فضة مصفاة	التَّهْذِيب	معرب	الجواهر والأحجار الكريمة
٨	صَلَوَات: مواضع الصلاة لليهود	التَّهْذِيب الصَّحاح اللُّسَان	عبريَّة	الدين والعبادة
٩	الصَّمَج: القناديل	العَيْن المعرب	روميَّة	الآلات والأمتعة
١٠	الصَّنْجَةُ: كفة الميزان	المعرب القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	المقاييس والموازين
١١	الصَّنْج: آلة نحاسية مدورة فيها أوتار يضرب بها للعب أو عند الغناء	العَيْن الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيب الصَّحاح المقاييس القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	اللهمو والطرب
١٢	الصَّنْدَل: نوع من الخشب له رائحة طيبة نافع للصداع والخفقان	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	فارسيَّة	الأشجار والنباتات
١٣	الصَّنَّارَةُ: حديدة معقوفة للغزل أو للصيد	التَّهْذِيب اللُّسَان	دخيل	الآلات والأمتعة
١٤	الصَّنَم: الوثن	الصَّحاح المُخْتَارُ اللُّسَان	فارسيَّة	الدين والعبادة
١٥	الصَّهْرِيْج: حوض يجتمع فيه الماء	الصَّحاح المعرب اللُّسَان	فارسيَّة	البناء والعمران
١٦	الصَّوْلَب والصَّوْلِيْب: ما ينثر من البذر على	التَّهْذِيب	دخيل	الزراعة

الأرض ثم يحرق عليه	المقاييس اللسان	والرعى	
١٧ الصَوْلجان:المِحجن عصا معقوفة الرأس	العَيْن التَّهذِيب الصَّحاح واللسان	فارسيَّة والأمتعة	الآلات
١٨ الصَّبِق: الغبار	الجَمْهَرَة التَّهذِيب الصَّحاح	نبطية والمناخ	الطبيعة
ط حرف الطاء	***		
١ الطَّباهِجَة: اللحم المُسْرَح	القامُوس اللسان	فارسيَّة والشراب	الطعام
٢ الطَّاجِن والطَّبِجَن: الطابق الذى يقلى عليه اللحم وقيل المقلى نفسه	الجَمْهَرَة التَّهذِيب اللسان	فارسيَّة المنزلية	الأدوات
٣ الطارِمة: بيت من خشب كالقبة	العَيْن التَّهذِيب اللسان	فارسيَّة والعمران	البناء
٤ الطَّارِج: الطرى من الطعام ونحوه	المعرب القامُوس اللسان	فارسيَّة والشراب	الطعام
٥ الطَّرَاز: النوع أو الشكل الجيد من كل شىء، ومكان نسج الثياب الجياد وعلم الثوب	الجَمْهَرَة الصَّحاح المقاييس	فارسيَّة والأقمشة	الألبسة
٦ الطَّبِرْزْد: السكر	الصَّحاح القامُوس	معرب والشراب	الطعام
٧ الطَّرْحَة: حوض واسعة يجمع فيها الماء عند مخارج القنوات	العَيْن والتَّهذِيب واللسان	دخيل والرعى	الزراعة
٨ الطَّرْز: البيت الصيفى	العَيْن التَّهذِيب اللسان	دخيل والعمران	البناء
٩ الطَّسْت: إناء من نحاس لغسل اليدين	الجَمْهَرَة التَّهذِيب اللسان	فارسيَّة المنزلية	الأدوات
١٠ الطَّسُق: شبه ضريبة معلومة وقيل مكيال	التَّهذِيب الصَّحاح اللسان	فارسيَّة والمال	التجارة
١١ الطَّسُوج: مقدار من الوزن وهو حبتان من الدُّوايق والدائق أربعة طساسيج	التَّهذِيب الصَّحاح القامُوس اللسان	معرب والموازين	المقاييس
١٢ الطَّلُق: دواء للحروق	القامُوس	فارسيَّة والأدوية	الطب
١٣ الطَّنْبُور: آلة من آلات اللعب والطرب	العَيْن التَّهذِيب الصَّحاح اللسان	فارسيَّة والطرب	اللهو
١٤ الطَّنْجِير: قِدر من نحاس أو معدن	التَّهذِيب اللسان القامُوس	فارسيَّة المنزلية	الأدوات
١٥ الطَّنْر: السُّخريَّة	الصَّحاح المُختار اللسان	فارسيَّة الإنسان وأحواله	صفات
١٦ الطُّوبَة: الأجرَة	الجَمْهَرَة اللسان	رومية والعمران	البناء
١٧ الطُّور: الجبل	الصَّحاح اللسان	سريانية الجغرافيا	
١٨ الطُّومار: الصحيفة	الصَّحاح المعرب اللسان	فارسيَّة والكتابة	العلم
١٩ الطُّيَّلسان: لباسٌ مدور واسع من الصوف للخواص	الجَمْهَرَة الصَّحاح اللسان القامُوس	فارسيَّة والأقمشة	الألبسة
٢٠ الطُّيْطوى: نوع من الطير	التَّهذِيب	دخيل الطيور	

		اللِّسَان		
الطيور	معرب	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	الطَّيْهُوجُ: طائر	٢١
		***	حرف العَيْن	ع
الطعام والشراب	فارسيَّة	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	العامِصُ: طعام من لحم العجل يؤكل غير مطبوخ	١
اللهو والطرب	فارسيَّة	الصَّحاحُ القَامُوسُ	العَرَطْبَةُ: العود من الملاهي وقيل الطبل	٢
الدين والعبادة	روميَّة	العَيْنُ التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	السَّنُطُوسُ: رأس النصارى	٣
الجيش والأسلحة	فارسيَّة	الجَمْهْرَةُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	السَّنَكْرُ: الجمع والجيش والكثير من كل شيء	٤
الأشجار والنباتات	معرب	العَيْنُ التَّهْذِيبُ المقاييسُ اللِّسَانُ	الضُّفْرُ: نبات سُلافته الجريال أى عصارته أو خلاصته لونها أحمر شديد الحمرة	٥
الحيوانات	روميَّة	الجَمْهْرَةُ الصَّحاحُ اللِّسَانُ	عَمْرُوسُ: الخروف أو الحَمَل	٦

		***	حرف الفاء	
الطعام والشراب	فارسيَّة	التَّهْذِيبُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	الفَالُوذُ والفَالُوذُقُ: نوع من الحلواء تصنع من لب الحِنِطَةُ	
المهنة والوظائف	دخيل	التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	الفَامِي: السُّكْرَى وهو الذى يسمى البِيَّاع	
الطعام والشراب	معرب	التَّهْذِيبُ المصباحُ القَامُوسُ اللِّسَانُ	الفَانِيذُ: نوع من الحلوى	
الأدوات المنزليَّة	معرب	التَّهْذِيبُ المعربُ اللِّسَانُ	الفِجَّانَةُ والفِجَّانُ: إناء من نحاس وهو مقدار للماء إذا قسم به	
العلم والكتابة	معرب	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	الفَخُّ: الضرب بالحصى وهو نوع من التكهن تسميه العرب الطَّرْقُ	
الجيش والأسلحة	فارسيَّة	العَيْنُ الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحاحُ اللِّسَانُ	فَرَانِقُ: الدليل أمام الجيش أو أمام خيل البريد	
الطب والأدوية	معرب	التَّهْذِيبُ القَامُوسُ	الفَرَبِيُونُ: نبات أو شجر يستخرج منه دواء ملطف يعالج به من عدة أمراض	
الزراعة والرعى	روميَّة	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	الفِرْدُوسُ: البستان وقيل الذى فيه كَرَم	
اللهو والطرب	فارسيَّة	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسَانُ	الفِرْزَانُ: الشُّطْرَنَج	
الطعام والشراب	فارسيَّة	اللِّسَانُ القَامُوسُ	فِرْزَنُقُ: الرغيف، فتات الخبز، قطع العجين	٠
المقاييس والموازين	فارسيَّة	الصَّحاحُ المعربُ اللِّسَانُ	الفِرْسَخُ: مسافة أو مساحة معلومة	١
الألقاب والأعلام	قبطيَّة	الجَمْهْرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحاحُ المعربُ	فِرْعُونُ: اسم أعجمى ويعنى التسماح ولقب كل من ملك مصر	٢

		القاموس اللسان	
٣	الأدوات المنزلية	الجمهرة الصحاح المعرب	الفرن: المخبز وهو الموضع الذي يطبخ فيه الخبز
٤	الجيش والأسلحة	العين التهذيب الصحاح اللسان القاموس	فرند السيف وإفرنده: جوهره وقيل وشيه
٥	الطعام والشراب	التهذيب العباب المعرب القاموس المصباح	فستقة: ثمرة على شكل حبة تؤكل لها طعم لذيذ
٦	البناء والعمارة	الصحاح المعرب	الفسطاط: بيت من شعر وورد فسطاط وفساط وفسطاط
٧	الزينة وأدواتها	الصحاح القاموس	الفسيفساء: ألوان من الخرز تتركب في حيطان البيوت
٨	الزراعة والرعي	الجمهرة الصحاح المقاييس القاموس اللسان	الفنيفة والفسفسفة: البرسيم أو الرطبة أو القت الذي تعلقه الحيوانات
٩	البناء والعمارة	الجمهرة المعرب العباب القاموس	القطيس: المطرقة العظيمة
١٠	المهن والوظائف	القاموس اللسان	الفلأورة: الصيادلة
١	المقاييس والموازين	التهذيب اللسان	الفلج: مكيال
٢	الطب والأدوية	العين القاموس اللسان	الفلل: حب هندي يعالج به
٣	البناء والعمارة	المعرب القاموس اللسان	الفتنق والفتنق: مكان لإيواء المسافرين بأجر
٤	العلم والكتابة	التهذيب المعرب اللسان	الفتناق: صحيفه الكتاب
٥	اللهو والطرب	الجمهرة التهذيب اللسان	الفتنج: لعبة أو رقص عند الفرس
٦	الألبسة والأقمشة	الجمهرة الصحاح اللسان	الفتك: نوع من الفراء أو ما يتخذ منه الفراء
٧	الدين والعبادة	الجمهرة التهذيب واللسان	الفتير: موضع اجتماع اليهود للصلاة أو الاحتفال
٨	العلم والكتابة	التهذيب اللسان القاموس	الفتيرس: الكتاب الذي تجمع فيه الكتب
٩	الطب والأدوية	القاموس	الفتوتنج والفتوتنج: نوع من الدواء
١٠	الألبسة والأقمشة	الجمهرة اللسان	الفتوط: ثياب غلاظ قصار تكون مآزر
١	المعادن	التهذيب المعرب اللسان	الفتولاذ: حديد صلب منقى
١	المهن والوظائف	العين التهذيب الصحاح اللسان	الفتيج: رسول السلطان الماشى على رجليه
٢	المهن والوظائف	العباب القاموس اللسان	الفيلسوف: محب الحكمة
٣	الأدوات المنزلية	التهذيب القاموس	الفيلكون: خشبة يمد بها الخباز العجين

المقاييس والموازين	فارسيَّة	الصَّحاح اللُّسان	الفَيْهَج: مكبال الخمر	٤
		***	حرف القاف	
الألقاب والأعلام	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	قَابُوس: الرجل الجميل الوجه الحسن اللون	
الطُّيور	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	القَافُور: زيت عطري يؤخذ من شجرة الكافور	
الأدوات المنزليَّة	معرب	العَيْنُ التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القَافُورَةُ: إناء للشرب	
الألات والأمتعة	دخيل	العَيْنُ التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القَالِب: ما تَفَرَّغَ فيه الجواهر أو المعادن ليكون مثلاً لما يصنع أو يصاغ منها. والقَالِب: نعل من خشب	
المقاييس والموازين	روميَّة	المُخْتَارُ الصَّحاحُ المُحْكَمُ اللُّسَانُ	القَانُون: مقياس كل شيء وطريقه	
المقاييس والموازين	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ والمعرب واللُّسانُ	القَبَّان: أداة وزن	
الطيور	فارسيَّة	العَيْنُ التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القَبَّيج: طائر الخجل أو الكروان	
صفات الإنسان وأحواله	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ	قُرْبُرٌ: شديد صلب وخبيث ذو مكر	
التجارة والمال	فارسيَّة	الصَّحاحُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	القُرْبُوق: الحانوت وقيل دُكَّان البقال	
الجيش والأسلحة	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	القُرْدُمَانِي: سلاح معدٌّ عند الأكاسرة تدخره في خزائنها	٠
العلم والكتابة	يونانيَّة	الصَّحاحُ المعرب التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القُرْطَاس: ما يكتب فيه كالصحيفة ونحوها	
الألبسة والأقمشة	فارسيَّة	المعرب القَامُوسُ اللُّسَانُ	القُرْطُوق: لبس معروف مثل القباء	١
البناء والعمارة	فارسيَّة	المعرب التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القُرْقِيس: طين يختم به	٢
الطيور	معرب	المعرب التَّهْدِيبُ اللُّسَانُ	القُرِّي: طير من بنات الماء صغر الحجم	٣
الطعام والشراب	معرب	التَّهْدِيبُ المعرب اللُّسَانُ	القُرْمَاز: الخبز المَحْوَر	٤
الزينة وأدواتها	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ المعرب القَامُوسُ اللُّسَانُ	القُرْمِيز: صبغ أرمني أحمر	٥
البناء والعمارة	روميَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	القُرْمِيد والقُرْمَد والقراميد : ضرب من الحجارة يوقد عليها فإذا نضج طلى به البرك، وأجر الحمامات	٦
الألبسة والأقمشة	فارسيَّة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللُّسَانُ	القُرْز: الحرير الطبيعي عندما يستخرج	٧
التجارة والمال	معرب	التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	القُرْسَطَار: منتقد الدراهم أو الصيرفي	٨
المقاييس	روميَّة	التَّهْدِيبُ القَامُوسُ اللُّسَانُ	القُرْسَطَاس والقُرْسَطَاس: ميزان دقيق قيل هو أقومها وأعدلها	

٩		الصَّحاح القَامُوس	
٠	التجارة والمال	الصَّحاح المعرب اللُّسَان	قَسِيٌّ: درهم قسيُّ أَى زيف ردىء
١	الألات والأمتعة	المعرب اللُّسَان	القَفْدَان والقَفْدَانَةُ: غلاف المكحلة وخريطة العطار وهى وعاء من جلد يُشد على مافيه
٢	الألبسة والأقمشة	التَّهذِيب القَامُوس اللُّسَان	القَفْش: الخَف
٣	الأدوات المنزلية	التَّهذِيب الصَّحاح اللُّسَان القَامُوس	القَفْسَلِيل: المِعْرَفَةُ الملعقة
٤	المقاييس والموازين	الجَمْهَرَةُ التَّهذِيب الصَّحاح المعرب	القَفِيْز: مكيال قديم لأشياء يابسة
٥	الألات والأمتعة	الصَّحاح المعرب	القَفْس: جبلٌ ضخم من ليف
٦	الجيش والأسلحة	الجَمْهَرَةُ التَّهذِيب المعرب	القَمَجَر والمَقْمَجِر: القَواس مَن يصنعها
٧	الأدوات المنزلية	الجَمْهَرَةُ الصَّحاح اللُّسَان	القَمِّم: ما يُسَخَّن فيه الماء من نحاس
٨	الألات والأمتعة	اللُّسَان المعرب	القِنَارَةُ: الخشبة التى يعلق عليها الجزار اللحم
٩	الطعام والشراب	الصَّحاح المعرب القَامُوس	القَنْد: عسل قصب السكر إذا جُمِد
٠	صفات الإنسان وأحواله	التَّهذِيب الجَمْهَرَةُ المعرب اللُّسَان	القَنْدَفِير: العجوز
١	الحيوانات	الصَّحاح القَامُوس اللُّسَان	القَنْدَفِيل: الضخم أو الضخمة الرأس من النوق
٢	صفات الإنسان وأحواله	العَيْن الجَمْهَرَةُ اللُّسَان	القَنْدَع والقَنْدُوع: الذَّبُوث
٣	المهن والوظائف	الصَّحاح القَامُوس اللُّسَان	القَنْقِن: المهندس الخبير بالماء تحت الأرض وحفر القنوات
٤	الطب والأدوية	الصَّحاح القَامُوس اللُّسَان	القَنْبَةُ: نوع من الدواء
٥	اللهو والطرب	التَّهذِيب القَامُوس اللُّسَان	القَنْبِين: لعبة للروم
٦	التجارة والمال	التَّهذِيب اللُّسَان	القَهْرمان: أمين الملك ووكيله على دَخْلِهِ وخرجه
٧	الألبسة والأقمشة	الصَّحاح المعرب اللُّسَان	القَهْز: ثيابٌ بيضٌ فيها حرير
٨	الجيش والأسلحة	التَّهذِيب المصباح اللُّسَان	القَوْس: آلة لرمى السهام
٩	الدين والعبادة	الصَّحاح المعرب اللُّسَان	القَوْس: الصومعة وهى موضع الراهب
٠	صفات الإنسان وأحواله	الجَمْهَرَةُ المعرب اللُّسَان	قَوْشٌ: قليل اللحم ضئيل الجسم صغير الجثة
	المهن والوظائف	الجَمْهَرَةُ	القَوْمَس: الأمير

١		العُباب المعرب	
٢	الألبسة والأقمشة	التَهْدِيب الصَّحاح المعرب اللُّسان	القُوْهيُّ؛ ثياب بيضُ
٣	المقاييس والموازين	الصَّحاح المعرب المصباح	القِيرَاط: نصف دانق والدانق سدس الدرهم
٤	الجيش والأسلحة	العَيْن الجَمْهْرَة التَهْدِيب اللُّسان	القَيْرَوَان: معظم العسكر والقافلة
٥	الألقاب والأعلام	التَهْدِيب الصَّحاح القَامُوس اللُّسان	قيصر: لقب ملوك الروم
٦	الطب والأدوية	القَامُوس	القَيْرَوَطِيُّ: مرهم للجروح
٧	البناء والعمران	العَيْن التَهْدِيب الصَّحاح اللُّسان	القَيْطُون: بيت صغير داخل بيت أكبر
٨	الطب والأدوية	الصَّحاح وَالْقَامُوسُ وَاللُّسَانُ	القَيْفَال: عيرق في اليد يُفصَد
		***	حرف الكاف
	العلم والكتابة	العَيْن القَامُوسُ وَاللُّسَانُ	الكَاغِد: القُرطاس
	العطور	الجَمْهْرَة المعرب اللُّسان	الكافور: المسموم من الطيب
	الطعام والشراب	العَيْن الصَّحاح اللُّسان	الكَامِخ: نوع من الإدام كالمخللات
	الزمن	العَيْن الجَمْهْرَة التَهْدِيب الصَّحاح	الكَانُونان: شهران في قلب الشتاء
	المعادن	الجَمْهْرَة الصَّحاح المعرب	الكَيْرِيْت: مادة تنفجر بشدة إذا أشعلت
	البناء والعمران	التَهْدِيب اللُّسان القَامُوس	الكَذَج: المأوى
	التجارة والمال	المُحَكِّم القَامُوسُ وَاللُّسَانُ	الكَرْبِيج: الحانوت بمعنى الدكان أو متاع حانوت البُقَال
	الألبسة والأقمشة	العَيْن التَهْدِيب اللُّسان	الكَرْبَاس: ثوب من القطن الأبيض وقيل الثوب الخشن
	اللهو والطرب	العَيْن الجَمْهْرَة الصَّحاح القَامُوس اللُّسان	الكَرَّج: شيء مصنوع مثل ولد الفرس يلعب عليه
	صفات الإنسان وأحواله	الصَّحاح المقاييس المعرب اللُّسان	الكَرْد: العنق وقيل أصله
	صفات الإنسان وأحواله	العَيْن الجَمْهْرَة التَهْدِيب الصَّحاح اللُّسان	الكَرَز: الرجل الحاذق والكَرَز والكَرَز: العَيُّ اللِّثِيم، والبارى المُدْرَبُ شُبه بالرجل الحاذق
	الطب والأدوية	التَهْدِيب	الكَرْفَس: نبات طبي يدر البول ويدفع الحُمَّى

٢		المصباح اللسان	
٣	الطعام والشراب	الصَّحاح المعرب اللسان	فارسيه
٤	الطعام والشراب	العَيْن التَّهْذِيب القَامُوسُ اللسان	فارسيه
٥	الألبسة والأقمشة	القَامُوسُ	معرب
٦	الألبسة والأقمشة	القَامُوسُ	معرب
٧	الألقاب والأعلام	الجَمَهْرَة التَّهْذِيب الصَّحاح اللسان	فارسيه
٨	صفات الإنسان وأحواله	العَيْن التَّهْذِيب اللسان	معرب
٩	الطعام والشراب	التَّهْذِيب الصَّحاح المُحَكَّم اللسان	معرب
١٠	البناء والعمارة	الجَمَهْرَة الصَّحاح اللسان	سريانيه
١	الحيوانات	الصَّحاح المعرب	فارسيه
٢	الألات والأمتعة	العَيْن التَّهْذِيب اللسان	معرب
٣	الألات والأمتعة	المصباح القَامُوسُ	فارسيه
٤	الزينة وأدواتها	العَيْن التَّهْذِيب اللسان	نبطيه
٥	الدين والعبادة	التَّهْذِيب اللسان	معرب
٦	اللهو والطرب	الصَّحاح المصباح المعرب	فارسيه
٧	البناء والعمارة	التَّهْذِيب اللسان القَامُوسُ	نبطيه
٨	البناء والعمارة	الجَمَهْرَة المُحَكَّم اللسان	فارسيه
٩	الألات والأمتعة	العَيْن الجَمَهْرَة التَّهْذِيب الصَّحاح اللسان	فارسيه
١٠	صفات الإنسان وأحواله	العَيْن الجَمَهْرَة التَّهْذِيب الصَّحاح المُخْتَار اللسان	فارسيه
١	الحيوانات	الصَّحاح المعرب اللسان	فارسيه
٢	الأشجار والنباتات	التَّهْذِيب المصباح	فارسيه
	المقاييس	الصَّحاح	دخيل

٣		المعرب اللسان	والموازين
٤	الكيموسات: الطبايع الأربع عند الأطباء، وهى الطعام إذا انهضم فى المعدة قبل أن ينصرف عنها ويصير دمًا. وقيل الكيموس الخلط أى الخلاصة الغذائية	التَهْدِيب اللسان القاموس	يونانية الطب والأدوية
	حرف اللام	***	
	اللاذَّة واللاذ: ثوب حرير ينسج فى الصين	العَيْن التَهْدِيب اللسان	فارسيَّة الألبسة والأقمشة
	اللجام: الحديدية فى فم الدابة	الجَمْهْرَة الصَّحاح القاموس اللسان	فارسيَّة الألات والأمتعة
	اللُّكُّ: صيغ أحمر لجلود المعزى للخفاف	العَيْن المجمهرة التَهْدِيب	معرب الزينة وأدواتها
	اللُّكُّ: جلد تشد به مقابض السكاكين	العَيْن التَهْدِيب اللسان	فارسيَّة الزينة وأدواتها
	اللُّوزِنج: حلواء تشبه القطائف	المعرب القاموس اللسان	معرب الطعام والشراب
	اللُّوْب: الماء الكثير الذى يخرج من الصُّنبور أو فم قناة ضيقة مندفعًا فيستدير كأنه مصبُّ كوز	التَهْدِيب الصَّحاح اللسان	فارسيَّة البناء والعمران
	حرف الميم	***	
	المارِستان: مَصْحَة أو دار المرضى	الصَّحاح المعرب القاموس اللسان	فارسيَّة الطب والأدوية
	الماش: حبُّ	التَهْدِيب المعرب المُختار	معرب الطعام والشراب
	المالِج: آلة يُطِين به	الصَّحاح اللسان	فارسيَّة الألات والأمتعة
	المِزَاب: المِثْعَب الذى يصرف الماء النازل من سطح البيت وهو قناة أو ماسورة عمودية	الصَّحاح القاموس اللسان	فارسيَّة البناء والعمران
	المِترَس والمِترَس: خشبة توضع خلف الباب	التَهْدِيب القاموس اللسان	فارسيَّة الألات والأمتعة
	المِجَّ والمِجُّ: حب يشبه العدس يعرف بالماش أيضًا	التَهْدِيب الصَّحاح اللسان	فارسيَّة الطعام والشراب
	المجوس: من يدينون بالمجوسية	التَهْدِيب القاموس اللسان	فارسيَّة الدين والعبادة
	المِرْتَك: المرداسنج وهو كبريت الفضة أو أكسيد الرصاص	القاموس اللسان	فارسيَّة الطب والأدوية
	المِرْجان: صغار اللؤلؤ وهى تستخرج من البحر تتخذ للزينة	الصَّحاح المعرب	فارسيَّة الزينة وأدواتها
٥	المِرْدَقُوش: بقل عشبي عطرى زراعى طبى	التَهْدِيب الصَّحاح اللسان القاموس	فارسيَّة الأشجار والنباتات
١	المِرْداسنِج: كبريت الفضة، أكسيد الرصاص	التَهْدِيب	فارسيَّة الطب والأدوية
٢	المِرْزبان: الرئيس من الفرس دون الملك والفراس الشجاع المقدم على القوم	التَهْدِيب الصَّحاح القاموس اللسان	فارسيَّة الألقاب والأعلام
٣	المِرْعِزَى: صغار الشَّعْر الذى تحت شعر العنز	الجَمْهْرَة الصَّحاح الجَمْهْرَة	نبطية الحيوانات

٤	المَرَهَم: طلاء لين يعالج به الجُرح	الصَّحاح المُختار	فارسيَّة	الطب والأدوية
٥	المَرِيخ: كبريت الفضَّة وأكسيد الرصاص وأحد كواكب المجموعة الشمسية	التَّهذیب القاموس اللسان	معرب	الطبيعة والمناخ
٦	مريم: اسم امرأة أعجمي	الصَّحاح المعرب	سريانية	الألقاب والأعلام
٧	المَسَاتِق: فراء طوال الأكمام واحدها مُسْتَقَّة	الجَمَهْرَة التَّهذیب القاموس	فارسيَّة	الزينة وأدواتها
٨	المُسْطَار والمصطار: نوع من الخمر	التَّهذیب المعرب اللسان	رومية	الطعام والشراب
٩	المِسْك: الطيب	العَيْن التَّهذیب الصَّحاح اللسان	فارسيَّة	العطور
١٠	مَسْخَلْبَة: خرز بيض يشبه الخلى واللؤلؤ يتخذ من الليف والخرز	المعرب القاموس اللسان	معرب	الزينة وأدواتها
١	المِشْكَاء: الكوة التي ليست بنافذة	التَّهذیب الصَّحاح اللسان	حبشية	البناء والعمارة
٢	المُصْطَكِي: دواء مُصْطَكُ قد جُعِل فيه المُصْطَكِي والمُصْطَكِي علك رومية	العَيْن التَّهذیب المصباح اللسان	رومية	الطب والأدوية
٣	المَعْد: الباذنجان	الجَمَهْرَة المعرب	فارسيَّة	الطعام والشراب
٤	المَغْطِيس: حجر يجذب الحديد	الصَّحاح المعرب اللسان	فارسيَّة	المعادن
٥	المَقْمَر: القواس وهو صانع الأقواس	الصَّحاح المعرب اللسان	فارسيَّة	المهن والوظائف
٦	المالاب: نوع من الطيب	الجَمَهْرَة الصَّحاح اللسان	فارسيَّة	العطور
٧	المَنَا: معيار قديم يوزن به ويكال	الصَّحاح المعرب	فارسيَّة	المقاييس والموازين
٨	المَنْج: حب إذا أكل يسكر	العَيْن التَّهذیب القاموس اللسان	فارسيَّة	الطعام والشراب
٩	المَنْجَنِيْق: أله قديمة ترمى القذائف كالمدفع اليوم	العَيْن الجَمَهْرَة التَّهذیب الصَّحاح المُختار	فارسيَّة	الجيش والأسلحة
١٠	المُهْرَق: الصحيفة البيضاء يكتب فيها	الجَمَهْرَة التَّهذیب الصَّحاح المُختار القاموس اللسان	فارسيَّة	العلم والكتابة
١	مُهْرَقَان: بلد بساحل البصرة	التَّهذیب القاموس اللسان	فارسيَّة	الجغرافيا
٢	المُهْنِدِس: الذي يقدر المجارى واحتفارها أو مَقْدَر الماء	العَيْن التَّهذیب الصَّحاح اللسان القاموس	فارسيَّة	صفات الإنسان وأحواله
٣	المَوْج: الخف الذي تلبسه النساء	الجَمَهْرَة الصَّحاح القاموس اللسان	معرب	الألبسة والأقمشة

٤	موسى: اسم أعجمي	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ العُبابُ اللِّسانُ	عبرية	الألقاب والأعلام
٥	المُوق: ما يلبس فوق الخُف	الصَّحاح المُختار اللِّسانُ	فارسية	الألبسة والأقمشة
٦	المُوم: السَّمع وهو ما تفرزه النحل وتصنع منه بيوتها وتجمع عسلها	التَّهْدِيبُ الصَّحاح المُختار اللِّسانُ	فارسية	الطعام والشراب
٧	المُوم: الجدرى الشديد وقيل الحمى	العَيْنُ الصَّحاح المُختار اللِّسانُ	فارسية	الطب والأدوية
٨	المَيْبَةُ: نوع من الدواء	العَيْنُ التَّهْدِيبُ القامُوسُ	فارسية	الطب والأدوية
٩	الميدان: بقعة من الأرض معدة لسباق الخيل	الجَمْهَرَةُ المعرب	فارسية	اللهو والطرب
١٠	المَيْسُوسُن: شراب أو نوع من الدواء	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ اللِّسانُ	رومية	الطب والأدوية
	حرف النون	***		
	نارجيل: جوز الهند ويعرف بالرانج	التَّهْدِيبُ القامُوسُ اللِّسانُ	معرب	الطعام والشراب
	النارنج: نوع من الثمر	القامُوسُ	فارسية	الأشجار والنباتات
	الناطر والناطور: حافظ الزرع والكرم والنخل	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ القامُوسُ اللِّسانُ	فارسية	المهن والوظائف
	الناسور: مرض يصيب المأقى وقد يصيب اللثة والمقعدة	التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ المُختار اللِّسانُ	فارسية	الطب والأدوية
	النافقة: فارة المسك وهي وعاؤه	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ	فارسية	العطور
	النبراس: المصباح والسراج	الصَّحاحُ المعرب	سريانية	الألات والأمتعة
	التحرير: العالم المتقن	الجَمْهَرَةُ المعرب	فارسية	العلم والكتابة
	التد: نوع من الطيب	الصَّحاحُ الشَّمسُ	فارسية	العطور
	نرجس ونرجس: نبت من الرياحين له رائحة طيبة ومنظر جميل	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ الصَّحاحُ اللِّسانُ	فارسية	الزينة وأدواتها
١٠	النرد: لعبة لشخصين لها صندوق وحجارة وفصن تعتمد على الحظ	الجَمْهَرَةُ التَّهْدِيبُ القامُوسُ اللِّسانُ	معرب	اللهو والطرب
١	الترمق: الثوب الأبيض اللين وقيل اللين الناعم	العَيْنُ التَّهْدِيبُ القامُوسُ اللِّسانُ	فارسية	الألبسة والأقمشة
٢	تسرين: ورد أبيض عطرى له رائحة طيبة	التَّهْدِيبُ اللِّسانُ المصباحُ	فارسية	الزينة وأدواتها
	النسطورية: قسم من النصارى يخالفون بقيتهم	العَيْنُ التَّهْدِيبُ اللِّسانُ	رومية	الدين والعبادة

٣	النَّشَأُ: شَيْءٌ يُعْمَلُ بِهِ الْفَالُودُ	الصَّحَّاحُ المعرب المُختار اللِّسان	فارسيَّة	الطعام والشراب
٤	النَّطَّاسِي وَالنَّطَّيْسِ وَالنَّسْطَاسِ: العالم بالطب	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسان القَامُوسُ	روميَّة	الطب والأدوية
٥	النَّعْصُ: التمايل	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسان	معرب وأحواله	صفات الإنسان
٦	النَّمُودَجُ: مثال الشيء	العِيَابُ القَامُوسُ	فارسيَّة وأحواله	صفات الإنسان
٧	النَّمْيُ: فلوس من رصاص أو دراهم فيها رصاص أو نحاس	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ اللِّسان	روميَّة	التجارة والمال
٨	النُّوْفَجُ: أوعية المسك	الصَّحَّاحُ المعرب اللِّسان	فارسيَّة	العطور
٩	النَّبِيرُ: الخشبة المعترضة على عنق الثور لجر المحراث	الجَمْهَرَةُ المعرب القَامُوسُ	فارسيَّة	الزراعة والرعي
١٠	نِيرُوزُ: عيد رأس السنة عند الفرس	التَّهْذِيبُ اللِّسان القَامُوسُ	فارسيَّة	اللهو والطرب
١	النَّبْرُوكُ: رمح قصير	الجَمْهَرَةُ الصَّحَّاحُ اللِّسان	فارسيَّة	الجيش والأسلحة
٢	نيسان: الشهر السابع من الأشهر بالروميَّة	العِيَابُ الشَّمْسُ القَامُوسُ	روميَّة	الزمن
٣	النَّيْفَقُ: الموضع المتسع من السروال	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ المقاييس اللِّسان	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة
٤	النَّيْمُ: الفرو أو الفرو القصير إلى الصدر	التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ اللِّسان	فارسيَّة	الألبسة والأقمشة
ء	حرف الهاء	***		
	الهاون: المهراس وهو وعاء مجوف من حديد أو نحاس يُدق فيه	الجَمْهَرَةُ الصَّحَّاحُ اللِّسان	فارسيَّة	الأدوات المنزلية
	الهُبُورُ: الدَّر الصغير ودَّفاق الزرع وعُصافته	العَيْنُ التَّهْذِيبُ اللِّسان	نبطيَّة	الزراعة والرعي
	هُرْمُزُ: من أسماء العجم	التَّهْذِيبُ القَامُوسُ اللِّسان	فارسيَّة	الألقاب والأعلام
	الهُرِيُّ: بيت ضخم يجمع فيه طعام السلطان	التَّهْذِيبُ اللِّسان	دخيل	البناء والعمارة
	الهُلْهُلُّ: نوع من السم القاتل	العَيْنُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ	فارسيَّة	الطب والأدوية
	الهُمَّاقُ: حَب يُقلى ويؤكل يزيد في الجماع	العَيْنُ الجَمْهَرَةُ اللِّسان	معرب	الطعام والشراب
	الهِمَّالَجُ: البرذون وهو نوع من الخيل	الصَّحَّاحُ المعرب القَامُوسُ اللِّسان	فارسيَّة	الحيوانات
	الهِمَّيَانُ: وعاء الدراهم وكيسٌ تجعل فيه النفقة ويشد على الوسط	الجَمْهَرَةُ التَّهْذِيبُ الصَّحَّاحُ اللِّسان	فارسيَّة	الألات والأمتعة

اللقاب والأعلام	سريانية	التَهْدِيب الصَّحاح المعرب القَامُوسُ اللُّسَان	الهِمَيْسَع: الرجل القوى الذى لا يصرع والطويل، واسم والد حمير بن سبأ، وكذلك اسم جد عدنان بن أدد
الزينة وأدواتها	فارسيّة	التَهْدِيب القَامُوسُ اللُّسَان	الهِنْدَام: حسن القد وتنظيم اللباس
الطعام والشراب	معرب	التَهْدِيب اللُّسَان	الهِنْكَ: حبّ يطبخ أغبر أكر
الأدوات المنزليّة	معرب	التَهْدِيب اللُّسَان القَامُوسُ	الهِيْطَل والهيطة: قِدْرٌ من نحاس
الطبيعة والمناخ	روميّة	العَيْن التَهْدِيب القَامُوسُ اللُّسَان	الهِيُول: الهباء المُتَبَتّ وهو ما تراه فى البيت من ضوء الشمس يدخل من كُوّة
		***	حرف الواو
الأشجار والنباتات	معرب	المصباح المعرب	الورد: نُور كل شجرة وزهر كل نبتة
العلم والكتابة	فارسيّة	العَيْن التَهْدِيب اللُّسَان	الوَصْر والوَصْرَة والوَصِيرَة: السَّجَل وقيل الصَّكّ وهو ما يكتب فيه السجلات
الطب والأدوية	فارسيّة	التَهْدِيب الصَّحاح اللُّسَان	الوَج: عيدان يتداوى بها أو يتبخر بها
اللهو والطرب	فارسيّة	العَيْن الجَمْهَرَة التَهْدِيب اللُّسَان	الوَنْج: ألّه عزف قديمة لها أوتار
اللهو والطرب	فارسيّة	العَيْن الجَمْهَرَة التَهْدِيب	الوَنْ: ألّه عزف وقيل هى الونج
الآلات والأمتعة	فارسيّة	المقاييس القَامُوسُ	الوَهَق: الحبل يررمى فى أنشطه فتمسك به الدابة
		***	حرف الياء
الزينة وأدواتها	فارسيّة	العَيْن الجَمْهَرَة التَهْدِيب اللُّسَان القَامُوسُ	اليارَج واليارجان: من حَلَى البيدين
الطب والأدوية	فارسيّة	الصَّحاح والمعرب وَاللُّسَان	اليارق: الجِبارة التى تسمى الدَسْتِنِج
الزينة وأدواتها	فارسيّة	الصَّحاح المُخْتَار اللُّسَان	الياسمين: زهرة عطرية بيضاء وصفراء
الألقاب والأعلام	عبرية	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	يعقوب: اسم إسرائيل وهو اسم أعجمى
الجواهر والأحجار الكريمة	فارسيّة	الصَّحاح القَامُوسُ اللُّسَان	الباقوت: حجر كريم لونه شفاف مشرب بالحمرة أو الزرقه أو الصفرة
الجواهر والأحجار الكريمة	فارسيّة	العُباب القَامُوسُ	الْيَشْب: حجر يشبه العقيق له ألوان مختلفه قريب من الزبرجد
الألبسة والأقمشة	فارسيّة	الجَمْهَرَة التَهْدِيب الصَّحاح المُخْتَار القَامُوسُ اللُّسَان	الْيَمَق: نوع من الثياب قيل يلبس فوق القميص
الجغرافيا	سريانية	الجَمْهَرَة التَهْدِيب الصَّحاح	اليَمّ: البحر